

ترجمہ روان و غنی شدہ آیات  
الفیہ ابن مالک و نکات



تہیہ و تدوین: گروہ طلبگی تا اجہتاد

سال تحصیلی ۹۶-۹۴

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آنچه مشاهده خواهید کرد عبارت است از ترجمه روان ابیات الفیه ابن مالک (محدوده نیمسال اول نحو ۳) به همراه نمودار نکات افزوده شرح سیوطی بر الفیه.

### برجستگی های متن حاضر:

- (۱) ترجمه روان کامل و غنی شده اشعار الفیه ابن مالک - غنی سازی به معنای اضافه کردن توضیحات لازم در قلاب [ است (توضیحات برگرفته از شرح سیوطی)
- (۲) کار بر روی لغات دشوار موجود در اشعار و ارائه در پاورقی به صورت مجزا
- (۳) ارائه تجزیه و ترکیب های دشوار اشعار الفیه ابن مالک
- (۴) عدم اعراب گذاری بر روی متن اشعار ابن مالک و انتقال اعراب اشعار در پاورقی<sup>۱</sup>
- (۵) صفحه آرایشی چشم نواز و تسهیل کننده امر یادگیری
- (۶) جدا کردن نقل قول ها و الفاظ عکم آمده در متن با پرانتز دوتایی برای آسان تر شدن فهم و عدم اشتباه میان کاربرد افعال و حروف به صورت فعل و حرف با کاربرد آنها در متن با اراده اسمیت آنها به عنوان اسم علم
- (۷) افزودن علائم سجاوندی به متن اشعار برای خوانش راحت تر

این مطلب در «گروه طلبگی تا اجتهاد» و با حمایت های «مدرسه علمیه معصومیه قم» تولید شده و به صورت کاملاً رایگان در اختیار شما دوستان خوب طلبگی تا اجتهادی قرار گرفته است.

نکته مهم: این متن به صورت متن پیش نویس اولیه تولید شده است و در واقع تقریرات طلبگی برخی اعضای گروه طلبگی تا اجتهاد است و نباید به عنوان یک متن آموزشی تلقی گردد. همچنین بدیهی است که اصلاحیه های شما عزیزان راه تعالی متن را هموار خواهد نمود و مزید امتنان و تشکر و موجب شراکت شما در ثواب احتمالی خواهد بود.

نکته: بعضاً دیده می شود که برخی از اساتید با شروح و ترجمه ها و نمودارهای تولید شده از دروس حوزوی مخالف هستند در حالی که یقیناً طلاب کوشا هیچگاه به این مطالب قانع نیستند و خود مجتهدانه با آنها برخورد نموده و به وزن کشی و اعتبار سنجی این مطالب با واقعیتها و قواعد متقن و مستحکم آموخته از اساتید گرامی می پردازند و طلبه هایی هم که به هر دلیل

---

<sup>۱</sup> اشعار اعراب گذاری شده باعث جلوگیری از پویایی و ورزیدگی ذهن خواننده در تشخیص و تولید خودکار اعراب خواهد شد، در عین این که متن اشعار اعراب گذاری نشده است اما هر جایی که شما اعراب را متوجه نشوید میتوانید به پاورقی رجوع کرده و اعراب صحیح را مشاهده کنید اما توصیه ما این است که در درجه اول حتی سعی کنید خودتان شعر را به صورت صحیح بخوانید.

### ترجمه روان آیات الفیه ابن مالک .... ۳

از فرایند یادگیری اجتهادی محروم شده اند با کمک این ترجمه و نکات بیشتر و بهتر از مطالب بهره مند شده و آسانتر عملیات خاطر سپاری مطالب را انجام می دهند.

#### منابع استفاده شده:

۱. کتاب البهجة المرضیه (شرح الفیه ابن مالک) نوشته جلال الدین سیوطی
۲. برخی کتب شرح فموداری و ترجمه این کتاب
۳. نکات برخی اساتید مدرسه
۴. فرهنگ لغت المعجم الوسیط و المنجد



## فهرست مطالب

۲.....	برجستگی های متن حاضر:
۱۱.....	اسماء عامل
۱۱.....	باب إعمال المصدر و فيه إعمال اسمه
۱۱.....	شرائط اعمال مصدر
۱۱.....	اضافه مصدر به فاعل یا مفعول
۱۲.....	اعراب تابع فاعل یا مفعولی که مضاف الیه مصدر شده
۱۲.....	باب إعمال اسم الفاعل، صیغۀ مبالغه و اسم مفعول
۱۲.....	شرط عمل اسم فاعل بدون «ال»
۱۲.....	اعمال اسم فاعل معتمد بر موصوف محذوف
۱۳.....	اعمال اسم فاعل «ال» دار
۱۳.....	اعمال صیغه مبالغه
۱۳.....	عمل مثنی و جمع از اسم فاعل و مبالغه
۱۴.....	اضافه اسم فاعل به مفعول
۱۴.....	اعراب تابع مفعول اسم فاعل در حالیکه اسم فاعل به آن اضافه شده
۱۴.....	اعمال اسم مفعول
۱۵.....	اضافه اسم مفعول به نائب فاعلش
۱۵.....	فصل أبنیة المصادر
۱۸.....	فصل أبنیة أسماء الفاعلین و الصفات المشبهه بها
۲۰.....	باب إعمال الصفه المشبهه باسم الفاعل
۲۰.....	تفاوت اسم فاعل و صفت مشبهه
۲۰.....	عمل صفت مشبهه و ۱۸ صورت آن
۲۱.....	باب التّعجب
۲۲.....	حذف متعجب منه در صورت امن لبس
۲۲.....	منع صرف دو صیغه تعجب
۲۲.....	شرائط ساخت فعل تعجب

- ۲۳..... ساختن تعجب از فاقد شروط.....
- ۲۳..... عدم جواز تقدیم معمول فعل تعجب بر آن.....
- ۲۴..... توسع ظرف در باب تعجب.....
- ۲۴..... باب نعم و بئس.....
- ۲۴..... فاعل نعم و بئس.....
- ۲۵..... جمع بین تمییز و فاعل اسم ظاهر.....
- ۲۵..... ترکیب ما در «نعمًا» و «بئسما».....
- ۲۵..... اعراب مخصوص به مدح و ذمّ.....
- ۲۶..... حذف مخصوص.....
- ۲۶..... همانندی ساء و بئس حکماً و معنی.....
- ۲۶..... همانندی حَبْذا و نعم و همچنین لاجِبْذا و بئس حکماً و معنی.....
- ۲۶..... «ذا» در «حَبْذا» همواره مفرد است.....
- ۲۷..... نکته.....
- ۲۷..... باب أفعال التّفْضیل.....
- ۲۷..... شرط ساخت افعال تفضیل.....
- ۲۷..... ساختن تفضیل از فاقد شروط.....
- ۲۸..... استعمالات سه گانه افعال تفضیل.....
- ۲۹..... موضع جواز تقدیم «مِن» بر افعال تفضیل.....
- ۲۹..... نادر بودن رفع دادن افعال به ضمیر ظاهر.....
- ۳۰..... باب توابع.....
- ۳۰..... الاول: النّعت.....
- ۳۱..... ۴چیز می تواند نعت واقع شود.....
- ۳۲..... جمله طلبیه، نعت قرار نمی گیرد.....
- ۳۲..... نعت برای مثنی و جمع [مررتُ برجلین عالمٍ و جاهلٍ].....
- ۳۳..... نعت دو معمولِ دو عامل [ذهبُ زیدٌ و انطلقَ عمروُ العالمان].....
- ۳۳..... چند نعت برای یک منعت.....



- ۳۳..... نعت مقطوع
- ۳۴..... حذف منوعات یا نعت معلوم
- ۳۴..... الثانی: التوكید
- ۳۴..... ۱. تأکید معنوی
- ۳۶..... ۲. تأکید لفظی
- ۳۷..... الثالث: عطف البيان
- ۳۸..... فرق عطف بیان با بدل
- ۳۸..... الرابع: عطف النسق
- ۴۱..... شرائط عطف به ضمیر متصل مرفوع
- ۴۲..... شرائط عطف به ضمیر مجروری
- ۴۲..... حذف فاء و واو، و معطوفشان در امن لبس - عطف عامل محذوف با بقاء معمولش
- ۴۲..... حذف متبوع ظاهر - عطف فعل بر فعل و اسم شبه فعل
- ۴۳..... الخامس: البدل
- ۴۳..... اقسام بدل
- ۴۴..... بدل ظاهر از ظاهر و ظاهر از ضمیر
- ۴۴..... بدل از اسم استفهام
- ۴۴..... بدل فعل از فعل
- ۴۵..... باب النداء
- ۴۵..... مباحث اصلی
- ۴۵..... حروف ندا
- ۴۵..... حذف حرف ندا
- ۴۶..... اقسام منادا: ۱. مفرد معرفه
- ۴۶..... ۲-۳-۴. نکره غیر مقصوده، مضاف و شبه مضاف
- ۴۷..... منادای مفرد علم موصوف به «ابن و ابنة»
- ۴۷..... منادای مفرد معرفه عند الاضطرار
- ۴۷..... جمع بین «یا» و «ال»

- ۴۸..... میم مشدد در «اللهم».....
- ۴۸..... فصل فی أحكام تواع المنادی.....
- ۴۸..... اعراب تابع منادی مضموم.....
- ۴۹..... حکم ندای «أی».....
- ۴۹..... حکم ندای اسم اشاره.....
- ۴۹..... حکم منادی مفرد مکرر.....
- ۵۰..... فصل فی المنادی المضاف إلی یاء المتکلم.....
- ۵۰..... فصل فی الأسماء اللازمة للنداء.....
- ۵۱..... الاستغاثه.....
- ۵۱..... الندبه.....
- ۵۲..... منادی مندوب مضاف به یاء متکلم.....
- ۵۳..... الترخیم.....
- ۵۳..... شروط حذف دو حرف در منادی مرخّم.....
- ۵۴..... سایر احکام ترخیم.....
- ۵۵..... الاختصاص.....
- ۵۵..... التحذیر و اقسام و احکام.....
- ۵۶..... تحذیر برای متکلم و غائب.....
- ۵۶..... الاغراء:.....
- ۵۷..... باب أسماء الأفعال و الأصوات.....
- ۵۷..... تعریف اسم فعل.....
- ۵۷..... اقسام اسم فعل.....
- ۵۷..... اسم فعل منقول از ظرف، حرف جرّ و مصدر.....
- ۵۸..... اعمال اسم فعل.....
- ۵۸..... اسم صوت.....
- ۵۸..... نونا التّاکید.....
- ۵۹..... موارد الحاق نون تّاکید- حکم آخر فعل مؤکد به نون.....



- ۶۰..... موارد اختصاصی نون خفیفه
- ۶۱..... باب ما لا ینصرف
- ۶۱..... وجه تسمیه
- ۶۲..... اسباب منع صرف
- ۶۲..... ۱. الف تأنیث
- ۶۲..... ۲. «ان» زائده [ + وصف ]
- ۶۲..... ۳. وزن فعل [ + وصف ]
- ۶۳..... ۴. عدل [ + وصف ]
- ۶۴..... ۵. جمع: [ منتهی الجموع ]
- ۶۵..... ۶. مرکب مزجی یا لفظ دارای ان زائد [ + علم ]
- ۶۵..... ۷. تاء تأنیث [ + علم ]
- ۶۶..... ۸. عجمه [ + علم ]
- ۶۶..... ۹. وزن فعل [ + علم ]
- ۶۷..... الف مقصوره ی ملحقه + علم
- ۶۷..... عدل + علم
- ۶۷..... علم مؤنث بر وزن «فُعَال» - منصرف شدن علم غیر منصرف در زمان تنکیر
- ۶۸..... اعراب منقوص غیر منصرف
- ۶۸..... ضرورت شعری و غیر منصرف
- ۶۸..... باب اعراب فعل مضارع
- ۶۸..... رفع فعل مضارع
- ۶۹..... نصب فعل مضارع
- ۶۹..... خصوصیات «أن» ناصبه
- ۶۹..... خصوصیات إذن ناصبه
- ۷۰..... ادامه خصوصیات «أن» ناصبه
- ۷۱..... أن واجب الاضمار بعد از حتی
- ۷۲..... شرط جزم بعد از نهی
- ۷۲..... حکم فعل بعد از امر به لفظ خبر یا اسم فعل



- ۷۳..... نصب فعل مضارع بعد از فاء در رجاء
- ۷۳..... نصب فعل معطوف بر اسم خالص
- ۷۳..... نصب فعل با حذف «أن» ناصبه
- ۷۴..... جزم فعل مضارع
- ۷۴..... عوامل الجزم
- ۷۵..... جمله شرط و جزاء و اقسامش
- ۷۵..... رفع جزاء
- ۷۵..... وجوب آوردن فاء رابطه بر سر جواب شرط
- ۷۶..... جانشینی «إذا» فجائیه به جای فاء رابطه
- ۷۶..... اعراب فعل واقع بعد از جزاء مقترن به فاء، واو، ثمَّ
- ۷۷..... بی نیازی جواب از شرط و بالعکس
- ۷۷..... حذف یکی از شرط و قسم
- ۷۸..... ترجیح شرط بر قسم
- ۷۸..... فصل فی لو و ... (ادات شرط غیر جازم)
- ۷۸..... شرطیه ماضویه - گاهی مستقبله
- ۷۸..... شباهت و تفاوت «لو» و «إن»
- ۷۹..... معنای ماضی برای مضارع بعد از لو
- ۷۹..... «أما»
- ۸۰..... «لولا»، «لوما»، «هالا»، «ألا»، «ألا»
- ۸۰..... باب الإخبار بـ«الذی و فروعه» و «ال» الموصولة
- ۸۱..... شرط اخبار به «الذی» و فروعش
- ۸۲..... شرط اخبار به «ال» موصوله
- ۸۲..... حکم ضمیر عائد به «ال» موصوله
- ۸۳..... باب أسماء العدد
- ۸۳..... ۱۰ تا ۳
- ۸۳..... ۱۰۰ و ۱۰۰۰



۸۴.....	۱۱
۸۴.....	۱۳ تا ۱۹
۸۵.....	۱۲
۸۵.....	اعراب و بنای دو جزء ۱۱ تا ۱۹
۸۵.....	تمییز ۱۱ تا ۹۹
۸۶.....	بقای بناء در دو جزء عدد مرکب بعد از اضافه
۸۶.....	ساخت و احکام وزن «فاعل» از اعداد
۸۸.....	فصل فی کم و کأی و کذا

## اسماء عامل

### باب إعمال المصدر وفيه إعمال اسمه

۱: بفعله المصدر ألحق في العمل مضافاً أو مجرداً أو مع «أل»<sup>۲</sup>

مصدر را در حالت های مضاف یا مجرد از اضافه و «ال» یا «أل» دار در عمل کردن به فعلش ملحق کن ...

### شُرَائط إعمال مصدر

۲: إن كان فعل مع «أن» أو «ما»، يَحُلُّ محلّه و لاسم مصدر عمل<sup>۳</sup>

... اگر فعلی همراه با «أن» مصدریه یا «ما» مصدریه بتواند جایگزین آن مصدر شود. برای اسم مصدر نیز عمل کردن وجود دارد.

### إضافة مصدر به فاعل یا مفعول

۳: و بعد جرّه الذي، اضيف له كَمَل بنصب او برفع عمله<sup>۴</sup>

بعد از جر دادن مصدر به اسمی که به آن اضافه شده است، عمل آن مصدر را با منصوب یا مرفوع کردن [معمولاً دوم مصدر] کامل کن.

<sup>۱</sup> مرجع ضمیر هاء در بفعله: المصدر (عود به متأخر لفظی و متقدم رتبی، زیرا زیرا جایگاه مفعول بی واسطه (مفعول به: المصدر) بالاتر از مفعول

با واسطه (جار و مجرور: بفعله) است.)

<sup>۲</sup> بفعله المصدر ألحق في العمل مضافاً أو مجرداً أو مع أل

<sup>۳</sup> إن كان فعل مع «أن» أو «ما»، يَحُلُّ محلّه و لاسم مصدر عمل

<sup>۴</sup> الذي: مفعول به جرّ و عود هاء در جرّه به مصدر.

و بعد جرّه الذي اضيف له كَمَل بنصب او برفع عمله



## اعراب تابع فاعل يا مفعول ك مضاف اليه مصدر شده

۴: و جرّ ما يتبع ما جرّ و من راعي في الاتباع المحلّ<sup>۱</sup> فحسن<sup>۲</sup>

كلمه ای را که از کلمه مجرور شده [با مصدر (مضاف الیه آن)] تبعیت میکند، مجرور کن. کسی که در تبعیت، محلّ [متبوع] را رعایت کند، [عملش] نیکوست.

## باب إعمال اسم الفاعل، صيغته مبالغه و اسم مفعول

### شروط عمل اسم فاعل بدون «ال»

۵: كفعله اسم فاعل في العمل إن كان عن<sup>۳</sup> مضيّه بمعزل<sup>۴</sup>

اسم فاعل در عمل کردن همانند فعلش است، اگر [اولاً] اسم فاعل، دور و برکنار از ماضی اش باشد (ماضی نباشد) ...

۶: و ولي<sup>۵</sup> استفهاماً أو حرف ندا أو نفيًا أو جاء صفة<sup>۶</sup> أو مسنداً<sup>۷</sup>

... و [دوماً اگر] به دنبال استفهام، حرف ندا یا نفی یا در حالی که صفت یا مسند است آمده باشد، [همانند فعلش عمل میکند]

## اعمال اسم فاعل معتمد بر موصوف محذوف

۷: و قد يكون نعت محذوف عرف فيستحق العمل الذي وصف<sup>۸</sup>

<sup>۱</sup> المحلّ مفعول به راعي است.

<sup>۲</sup> و جرّ ما يتبع ما جرّ و من راعي في الاتباع المحلّ فحسن

<sup>۳</sup> عن مضيّه: متعلق به معزل

<sup>۴</sup> معزل: اسم مکان به معنای قرنطینه و «هو بمعزل عن كذا» او از فلان چیز دور و برکنار است.

<sup>۵</sup> كفعله اسم فاعل في العمل إن كان عن مضيّه بمعزل

<sup>۶</sup> و ليّ - وليّ [وليّ] فلاناً: به او نزدیک شد، دنبال او شد. ان وليّ استفهاماً: اگر اسم فاعل به دنبال استفهام آمد.

<sup>۷</sup> صفةً به تقدیر موصوفاً و مسنداً دو حال از اسم فاعل

<sup>۸</sup> و وليّ استفهاماً أو حرف ندا أو نفيًا أو جاء صفةً أو مسنداً

<sup>۹</sup> و قد يكون نعت محذوف عرف فيستحق العمل الذي وصف

گاهی اسم فاعل، صفتِ محذوفِ شناخته ای است، پس همچنان شایسته عملی که توصیف شد، است.

### اعمال اسم فاعل «ال» دار

۸: و إن یکن صلة «أل» ففي المضي و غیره إعماله قد ارتضي<sup>۱</sup>

اگر اسم فاعل صله برای «ال» واقع شود پس عمل کردنش در ماضی و غیر ماضی پسندیده است.

### اعمال صیغہ مبالغہ

۹: «فَعَالٌ» أو «مفعالٌ» أو «فَعُولٌ» في كثرة عن «فاعلٌ» بديل<sup>۲</sup>

وزن های فعال و مفعال و فعول در مبالغه، بدل از وزن فاعل هستند.

۱۰: فيستحقّ ماله من عمل و في «فَعِيلٌ» قلّ ذا و «فَعِلٌ»<sup>۳</sup>

پس آنچه که از عمل برای اسم فاعل وجود دارد برای این اوزان شایسته است. این عملکرد در وزن های «فَعِيلٌ» و «فَعِلٌ» اندک است.

### عمل مثنی و جمع از اسم فاعل و مبالغہ

۱۱: و ما سوي المفرد مثله<sup>۴</sup> جعل في الحكم و الشروط حيثما عمل<sup>۵</sup>

آنچه از اسم فاعل و اوزان مبالغه مفرد نباشد (مثنی و جمع) در حکم و شرایط در زمان عمل کردن مانند مفرد قرار داده شده است.

<sup>۱</sup> و إن یکن صلة أل ففي المضي و غیره إعماله قد أرٹضي

<sup>۲</sup> فَعَالٌ أو مفعالٌ أو فَعُولٌ في كثرة عن فاعلٍ بديل

<sup>۳</sup> فيستحقّ ماله من عمل و في فَعِيلٌ قلّ ذا و فَعِلٌ

<sup>۴</sup> مثل: مفعول دوم جُعِل

<sup>۵</sup> و ما سوي المفرد مثله جُعِل في الحكم و الشروط حيثما عمل



## اضافه اسم فاعل به مفعول

۱۲: و انصب بذی الاعمال تلوا و اخفض و هو لنصب ما سواه مقتضی<sup>۱</sup> با اسم فاعل عمل کننده، واژه [بلافاصله] مابعد آن را نصب یا جرّیده و اسم فاعل عمل کننده، برای واژه های غیر [بلافاصله] مابعد آن، اقتضای نصب [به عنوان مفعول به] دارد.

## اعراب تابع مفعول اسم فاعل در حالیکه اسم فاعل به آن اضافه شده

۱۳: و اجرر أو انصب تابع الّذي انخفض ک«مبتغی<sup>۲</sup> جاه و مالا من نهض<sup>۳</sup>»<sup>۴</sup> تابع آنچه مجرور شد را جرّ یا نصب بده مانند: آنکه با نشاط به پا خیزد، طلب کننده جاه و مال است.

## اعمال اسم مفعول

۱۴: و کلّ ما قرّر<sup>۶</sup> لاسم فاعل يعطي<sup>۷</sup> اسم مفعول بلا تفاضل<sup>۸</sup> همه آنچه که برای اسم فاعل تثبیت شد، بدون کم و کاستی به اسم مفعول داده میشود.

<sup>۱</sup> و هو لنصب ما سواه مقتضی

<sup>۱</sup> و انصب بذی الاعمال تلوا و اخفض

<sup>۲</sup> ابتغی الشیء: اراده و طلبه. و سبط

<sup>۳</sup> نهض - قام یقضا و نشیطاً: با نشاط و شادی برخواست. و سبط

<sup>۴</sup> ترکیب مثال: مبتغی اسم فاعل است و نمیتوان گفت که مانند فعل آن را عامل بگیریم و من را فاعلش، بلکه چون اسم است باید نقش داشته باشد و میگوییم که من موصوله به علت معرفه بودن شایسته تر است برای مبتدا شدن، پس مبتغی خبر است.

ک«مبتغی جاه و مالا من نهض»

<sup>۵</sup> و اجرر أو انصب تابع الّذي انخفض

<sup>۶</sup> قرره: ثبته: آن را تثبیت کرد. قرر: تثبیت شد.

<sup>۷</sup> نائب فاعل يعطی، ضمیر هو مستتر است که به کل بر میگردد. اسم مفعول يعطی است که قبلا مفعول دوم بوده است.

<sup>۸</sup> يعطی اسم مفعول بلا تفاضل

<sup>۸</sup> و کلّ ما قرّر لاسم فاعل

۱۵: فهو كفعالٍ صيغ للمفعول في معناه ك«المعطي<sup>۲</sup> كفافاً يكتفي<sup>۳</sup>»

اسم مفعول در معنا، مانند فعلی که برای مفعول ساخته شده (فعل مجهول) است مانند: آن کسی که کفاف (روزی کافی) به او داده میشود، [به این روزی] بسنده میکند.

### اضافه اسم مفعول به نائب فاعلش

۱۶: و قد يضاف ذا إلى اسم مرتفع معني، ك«محمود المقاصد الورع<sup>۴</sup>»

گاهی این اسم مفعول به اسمی که در معنا مرفوع است (نائب فاعل تقدیری) اضافه میشود مانند: «محمود المقاصد الورع<sup>۴</sup>» به تقدیر «الورع يُحمد مقاصده» شخصی که ورع دارد (فرد پارسا)، نیت هایش ستایش شده است.

### فصل أبنية المصادر

۱۷: «فَعَلٌ» قياس مصدر المعدى من ذي ثلاثة ك«ردّ» «ردّا»<sup>۵</sup>

وزن قیاسی مصدر فعل متعدی از بنای ثلاثی مجرد «فَعَلٌ» است مانند: برگرداند برگرداندن

۱۸: و «فَعِلٌ»، اللّازم بابه، «فَعَلٌ» ك«فرح» و ك«جوي» و ك«شلل»<sup>۶</sup>

فعل بر وزن «فَعِلٌ» که باب آن لازم است، مصدرش بر وزن «فَعَلٌ» است مانند شاد شدن، اندوهگین شدن و شل شدن دست.

۱۹: و «فَعَلٌ» اللّازم مثل «قعدا» له «فُعُولٌ» باطراد ك«غدا»<sup>۷</sup>

<sup>۱</sup> كفعال: متعلق به محذوف و خبر هو.

<sup>۲</sup> اعطى الشيء فلاناً: به دو صورت میتوان این فعل را مجهول کرد و هر یک از دو مفعول آن میتواند نائب فاعل شود در این مثال فلاناً نائب فاعل شده است.

<sup>۳</sup> فهو كفعالٍ صيغ للمفعول في معناه ك«المعطي كفافاً يكتفي»

<sup>۴</sup> و قد يضاف ذا إلى اسم مرتفع معني ك«محمود المقاصد الورع»

<sup>۵</sup> فَعَلٌ قياس مصدر المعدى من ذي ثلاثة كَرَدَّ رَدًّا

<sup>۶</sup> و فَعِلٌ اللّازم بابه فَعَلٌ كَفَرِحَ و كَجَوِيَ و كَشَلَلِيَ

<sup>۷</sup> و فَعَلٌ اللّازم مثل قَعَدَا لَهُ فُعُولٌ بِاطْرَادٍ كَغَدَا



فعل بر وزن «فَعَلَ» که لازم است مانند نشست، وزن «فُعُول» برای مصدرش قیاساً رایج است، مانند: در بامداد رفت.

۲۰: ما لم یکن مستوجبا «فَعَالَا»  
 أو «فَعَلَانَا» فادر أو «فَعَالَا»<sup>۱</sup>

این وزن (فُعُول) برای مصدر فعل تا زمانی که فعل گفته شده سزاوار اوزان مصدرِ فَعَال و فَعَلَان و فَعَال نشده باشد، برقرار است.

۲۱: فأوّل لذي امتناع كـ «أبی»  
 و الثّان للذي اقتضي تقلباً<sup>۲</sup>

پس وزن اول (فَعَال) مصدر برای افعالی است که معنای امتناع دارند، مانند: پرهیز کرد و وزن دوم (فَعَلَان) برای افعالی است که اقتضای دگرگون شدن داشته باشند.

۲۲: لـ «الدّا» «فَعَال» أو لصوت و شمل  
 سیرا و صوتا «الفَعِيل» كـ «صهّل»<sup>۳</sup>

وزن سوم، فَعَال برای درد یا صدا به کار میرود و وزن «فَعِيل» شامل [مصادرِ افعالِ با معنای] سیر کردن (مانند: ذَمَلْ شتر به نرمی راه رفت) و صدادادن (مانند: نَعَبَ قارقار کردن) میشود مانند: شیهه کشید.

۲۳: «فُعُولَة» «فَعَالَة» لـ «فَعَالَا»  
 كـ «سهل الأمر» و «زید جزلاً»<sup>۴</sup>

وزن های فُعُولَة و فَعَالَة مصدر برای فعل های دارای وزن ماضی فَعُل هستند مانند: کار آسان شد و زید بزرگ شد.

۲۴: و ما أتى مخالفا لما مضى  
 فبابه النّقل كـ «سخط» و «رضی»<sup>۵</sup>

آنچه با معنای مخالف آنچه گذشت می آید پس باب آن [از عرب به صورت سماعی] نقل [شده] است مانند خشمگین شدن و خشنود شدن.

۲۵: و غیر ذي ثلاثة مقیس  
 مصدره كـ «قدّس» «التّقدیس»<sup>۶</sup>

غیر از [فعل] دارای سه حرف (ثلاثی) مصدرش قیاسی است مانند: شایسته پرستش شد، شایسته پرستش بودن.

۱ ما لم یکن مُستوجِباً فَعَالَا	أو فَعَلَانَا فادر أو فَعَالَا
۲ فأوّل لذي امتناع كـ أبی	و الثّانی لِلذّی اقْتَضَى تَقَلُّباً
۳ لِلذّی فَعَالٌ أو لِصوتٍ و شَمَلٍ	سیراً و صوتاً الفَعِيلُ كصهّل
۴ فُعُولَةٌ فَعَالَةٌ لِفَعَالَا	كسهل الأمر و زید جزلاً
۵ و ما أتى مُخَالَفاً لِمَا مَضَى	فَبَابِهِ النّقْلُ كسخطٍ و رضی
۶ و غیر ذي ثلاثة مَقِيسٍ	مصدره كقدّس التّقدیس



۲۶: و «زکّه» «تزکیه» و «أجملا» إجمال من تجملا تجملا<sup>۱</sup>

و آن را پیراست، پیراستن و آراسته کن آراسته کردن کسی که برای زیبا کردن آرایش کرده است.

۲۷: و «استعدذ» «استعاده» ثم «أقم» «اقامة» و غالباً ذا «التا» لزماً<sup>۲</sup>

و پناه ببر، پناه بردن سپس به پا دار، به پا داشتن و غالباً این تاء (تاء مصدر باب افعال) لازم است.

۲۸: و ما يلي الآخر مدّ و افتحا مع كسر تلو الثان مما افتتحا<sup>۳</sup>

و حرفی که به دنبال آخرین حرف می آید ممدود میگردد و حرف سوم مکسور میشود از آن فعلی که آغاز میشود

...

۲۹: بـ «همز» وصل كـ «اصطفي» و ضمّ ما يربع في أمثال «قد تلملما»<sup>۴</sup>

... با همزه وصل مانند: برگزیده شد، حرف چهارم مصادر افعال رباعی مانند: «فراهم آورد» مضموم میشود (تَلْمَلَم).

۳۰: «فِعْلَال» او «فَعْلَلَة» لـ «فَعْلَلَا» و اجعل مقيساً ثانياً لا أوّلاً<sup>۵</sup>

همچنین وزن های فَعْلَال و فَعْلَلَة هم برای فعل رباعی (فعل با ماضی بر وزن فَعْلَل) مصدر هستند و دومی (فَعْلَل) را قیاسی قرار بده نه اولی (فَعْلَال) را [زیرا اولی سماعی است].

۳۱: لـ «فَاعَل» «الفِعَال» و «المُفَاعَلَة» و غير ما مرّ السَّماع عادله<sup>۶</sup>

برای باب مفاعله [با وزن ماضی] فَاعَل، فِعَال و مُفَاعَلَة را مصدر قرار بده، و غیر از این دو که گذشت [باقی اوزان] سماع معادل آن مصادر است (سماعی هستند).

۳۲: و «فَعْلَة» لمرّة كـ «جلسة» و «فِعْلَة» لهيئة كـ «جلسة»<sup>۷</sup>

<sup>۱</sup> و زَكَّه تَزْكِيَةً و أَجْمَلًا إجمال من تجملاً تجملاً

<sup>۲</sup> و اسْتَعْدَذ اسْتِعَادَةً ثُمَّ أَقِمَ إقامَةً و غالباً ذا التاء لَزِمَ

<sup>۳</sup> و ما يلي الآخر مدّ و افْتَحَا مع كسر تلو الثانی مما افْتَتَحَا

<sup>۴</sup> بهمز وصل كاصطفي و ضمّ ما يربع في أمثال قد تلملما

<sup>۵</sup> فِعْلَال او فَعْلَلَة لِفَعْلَلَا و اجعل مقيساً ثانياً لا أوّلاً

<sup>۶</sup> لِفَاعَل الفِعَال و المُفَاعَلَة و غير ما مرّ السَّماع عادله

<sup>۷</sup> و فَعْلَة لمرّة كجلسة و فِعْلَة لهيئة كجلسة



وزن فعله برای مصدر مره است مانند جلسه (یک بار نشستن) و وزن فعله برای مصدر هیئت است مانند جلسه (نوع و حالت نشستن).

۳۳: في غير ذي الثلاث بـ«التا» المرّة و شدّ فيه هيئة كـ«الخمرة»<sup>۱</sup>

غیر فعل دارای سه حرف (غیر ثلاثی مجرد) مصدر مره اش [همان مصدر معمولی است که] با تاء [همراه شده] است (مانند: افعالةً برای باب افعال)؛ مصدر هیئت در غیر ثلاثی مجرد خلاف قاعده است مانند خمرة [از اختمر به معنای نوع روسری پوشیدن].

### فصل اُبنية أسماء الفاعلين والصفات المشبهة بها

۳۴: كـ«فَاعِلٍ» صغ اسم فاعل إذا من ذي ثلاثة يكون كـ«غذا»<sup>۲</sup>

زمانی که فعل ثلاثی مجرد مانند «غذا» (خوراک داد) باشد از آن اسم فاعل بر وزن «فاعل» بساز.

۳۵: و هو قليل في «فَعُلْتُ» و «فَعِلَ» غير معدّي بل قياسه «فَعِلَ»<sup>۳</sup>

در فعل ماضی بر وزن «فَعِلَ» و فعل غیر متعدی (لازم) بر وزن «فَعِلَ» ساخت اسم فاعل بر وزن فاعل قلیل است، بلکه وزن قیاسی [اسم فاعل] در آنها «فَعِلَ» و ...

۳۶: و «أَفْعَلُ» «فَعْلَانُ» نحو «أَشْرُ» و نحو «صديان» و نحو «الأجهر»<sup>۴</sup>

... «أَفْعَلُ» و «فَعْلَانُ» است مانند: خودپسند، و مانند: تشنه کام و مانند: نابینا زیر نور خورشید

۳۷: و «فَعْلٌ» أولي و «فَعِيلٌ» بـ«فَعْلٌ» كـ«الضّخم» و «الجميل» و الفعل «جمل»<sup>۵</sup>

برای ثلاثی مجرد با وزن ماضی «فَعْلٌ» وزن اسم فاعل فَعْلٌ و فَعِيلٌ شایسته تر است مانند: ستبر و زیبا در حالی که فعل آن جَمَلٌ (زیبا شد) است.

۳۸: و «أَفْعَلُ» فيه قليل و «فَعْلٌ» و بسوي «الفاعل» قد يغني «فَعْلٌ»<sup>۶</sup>

<sup>۱</sup> في غير ذي الثلاث بالتّاء المرّة  
<sup>۲</sup> كفاعلٍ صُغ اسم فاعلٍ إذا  
<sup>۳</sup> و هو قليل في فَعُلْتُ و فَعِلَ  
<sup>۴</sup> و أفعل فَعْلَانُ نحو أَشْرٍ  
<sup>۵</sup> و فَعْلٌ أولي و فَعِيلٌ بفَعْلٍ  
<sup>۶</sup> و أفعلٍ فيه قليل و فَعْلٌ

و شدّ فيه هيئة كـالخمرة  
من ذي ثلاثة يكون كغذا  
غير معدّي بل قياسه فَعِلَ  
و نحو صديان و نحو الأَجْهَرِ  
كالضّخم و الجميل و الفعل جَمَلٌ  
و بسوي الفاعل قد يغني فَعْلٌ

در آن (ثلاثی مجرد با وزن ماضی «فُعِلَ») وزن افعل و فَعَلَ اندک است و گاهی ثلاثی مجرد با وزن فَعَلَ [با اسمی بر وزن] غیر از وزن فاعل [از داشتن اسم فاعل] بی نیاز می‌گردد.

### ۳۹: وزنة المضارع اسم فاعل من غير ذي الثلاث كـ«المواصل»<sup>۱</sup>

اسم فاعل از غیر فعل دارای سه حرف (ثلاثی مزید) بر وزن مضارع ساخته میشود مانند مواصل (تماس گیرنده) به این صورت که ...

### ۴۰: مع كسر متلو الأخير مطلقاً و ضمّ «میم» زائد قد سبقاً<sup>۲</sup>

... این وزن همراه با مکسور کردن حرفی که حرف آخر از بی آن درآمده است (حرف ماقبل آخر) مطلقاً و ضمّه دادن به میم زائده پیشی گیرنده (میم زائده جایگزین حرف مضارعه) ساخته میشود.

### ۴۱: و إن فتحت منه ما كان انكسر صار اسم مفعول كمثل «المنتظر»<sup>۳</sup>

اگر آنچه کسره داده شد (حرف ماقبل آخر) را مفتوح کردی از آن اسم مفعول ساخته میشود مانند: مورد انتظار واقع شده.

### ۴۲: و في اسم مفعول الثلاثي اطرّد زنة «مفعول» كآت من «قصد»<sup>۴</sup>

در اسم مفعول از ثلاثی مجرد وزن مفعول شایع است (قیاسی است) مانند اسم مفعول آمده از قَصَدَ (مقصود).

### ۴۳: و ناب نقلا عنه ذو «فَعِيل» نحو «فتاة أو فتي كحيل»<sup>۵</sup>

اسم مفعول دارای وزن فَعِيل از اسم مفعول بر وزن مفعول به صورت سماعی نیابت میکند مانند: دختر یا پسر جوان سرمه کشیده.

۱ وَ زِنَةُ الْمُضَارِعِ اسْمُ فَاعِلٍ	مِنْ غَيْرِ ذِي الثَّلَاثِ كَالْمُؤَاصِلِ
۲ مَعَ كَسْرِ مَتْلُوِّ الْآخِرِ مُطْلَقاً	و ضَمِّ مِيمٍ زَائِدٍ قَدْ سَبَقاً
۳ وَ إِنْ فَتَحْتَ مِنْهُ مَا كَانَ أَنْكَسَرَ	صَارَ اسْمَ مَفْعُولٍ كَمِثْلِ الْمُنْتَظَرِ
۴ وَ فِي اسْمِ مَفْعُولِ الثَّلَاثِيِّ إِطْرَدَ	زِنَةُ مَفْعُولٍ كَأْتٍ مِنْ قَصَدَ
۵ وَ نَابَ نَقْلاً عَنْهُ ذُو فَعِيلٍ	نَحْوُ فَتَاةٍ أَوْ فَتَى كَحَيْلٍ



## باب اعمال الصفة المشبهة باسم الفاعل

۴۴: صفة استحسناً<sup>۱</sup> جرّ فاعل معني بها، المشبهة اسم الفاعل<sup>۲</sup>

صفتی که جرّ دادن «فاعل از نظر معنا» به وسیله آن نیکو شمرده شده، صفت شبیه به اسم فاعل است.

### تفاوت اسم فاعل و صفت مشبهة

۴۵: و صوغها من لازم لحاضر ک «طاهر القلب» «جميل الظاهر»<sup>۳</sup>

ساخت صفت مشبهة از فعل لازمی است که برای زمان حاضر (حال) باشد مانند: پاک دل، زیبا ظاهر

۴۶: و عمل اسم فاعل المعدی لها علي الحدّ الذي قد حدّأ<sup>۴</sup>

برای صفت مشبهة همان عمل اسم فاعل متعدی با همان حدود و شرایطی که برای آن تعیین شد، وجود دارد.

۴۷: و سبق ما تعمل فيه مجتنب و كونه<sup>۵</sup> ذا سببية وجب<sup>۶</sup>

از پیشی گرفتن آنچه صفت مشبهة در آن عمل میکند (معمول صفت مشبهة) بر خود صفت مشبهة، پرهیز شده است، و صاحب سببیت بودن معمول صفت مشبهة (دارا بودن ضمیر ظاهر یا مقدر عائد به موصوف صفت مشبهة مانند: زيد حسن وجهه و زيد حسن الوجه [منه]) واجب است.

### عمل صفت مشبهة و ۱۸ صورت آن

۴۸: فارفع بها و انصب و جرّ مع «أل» و دون «أل» مصحوب «أل» و ما اتصل<sup>۷</sup>

معمولی را به وسیله صفت مشبهة، مرفوع، منصوب و مجرور کن، در حالی که آن صفت با ال یا بدون ال است (الحسن یا حسن) و در حالی که آن معمول، همراه ال یا متصل شده ...

<sup>۱</sup> استحسنة: عدّه حسنا. و سيط.

<sup>۲</sup> صفة استُحسِنَ جرّ فاعلٍ معني بها المشبهة اسم الفاعل

<sup>۳</sup> و صوغها من لازم لحاضر كطاهر القلب جميل الظاهر

<sup>۴</sup> و عمل اسم فاعل المعدی لها علي الحدّ الذي قد حدّأ

<sup>۵</sup> كونه: مرجع ضميره، ما تعمل فيه (معمول) است.

<sup>۶</sup> و سبق ما تعمل فيه مجتنب و كونه ذا سببية وجب

<sup>۷</sup> فارفع بها و انصب و جرّ مع أل و دون أل، مصحوب أل و ما اتصل

## ۴۹: بها مضافاً أو مجرداً و لا تجرر بها مع «أل» سماً من «أل» خلا<sup>۱</sup>

... به صفت مشبیه در حال مضاف بودن، یا متصل شده به صفت مشبیه در حال تجرد از ال و اضافه است (الوجه<sup>۱</sup> یا وجهه یا وجهه)؛ و مجرور نکن به وسیله صفتی که در حالت ال دار است، اسم [معمولی] را که خالی از ال و ...

## ۵۰: و من إضافة لتاليها و ما لم يخل فهو بالجواز وسماً<sup>۲</sup>

... اضافه به مابعدش است و آنچه که خالی از ال و اضافه به مابعدش نیست پس آن به جایز بودن [اضافه کردن صفت به آن] علامت گذاری شده است.<sup>۴</sup>

### باب التَّعَجُّبِ

## ۵۱: بـ «أَفْعَلٌ» انطق بعد «ما» تعجباً<sup>۵</sup> أو جيء بـ «أَفْعَلٌ» قبل مجرور بـ «با»<sup>۶</sup>

برای [انشاء] تعجب پس از واژه «ما» به وسیله [فعل بر] وزن «أَفْعَلٌ» گویش کن یا وزنِ أَفْعَلِ ای که قبل از [اسم] مجرور به باء قرار میگیرد بیاور.

## ۵۲: و تلو «أَفْعَلٌ» انصبته كـ «ما» أوفى خليلينا وأصدق بهما<sup>۷</sup>

اسم پس از أَفْعَلٌ را منصوب کن مانند: دو دوست ما چه وفادارند و آن دو چه راستگویند.

<sup>۱</sup> بِهَا مُضَافاً أَوْ مُجَرَّداً وَ لَا تَجْرُرُ بِهَا مَعَ أَلٍ سَمّاً مِنْ «أَلٍ» خِلا

<sup>۲</sup> وَ سَمِ الشَّيْءِ: جَعَلَ لَهُ عِلْمَةً يُعْرَفُ بِهَا. مِنْجِد. وَ سَمٌ: عِلْمٌ تَكْذِرُ بِهِ.

<sup>۳</sup> وَ مِنْ إِضَافَةِ لِتَالِيهَا وَ مَا لَمْ يَخْلُ فَهُوَ بِالْجَوَازِ وَ سَمّاً

<sup>۴</sup> برای اعراب صفت مشبیه و معمول آن، بدون در نظر گرفتن ممتنع بودن برخی حالات، ۳۶-حالت متصور است:

(دو حالت ال گرفتن صفت مشبیه یعنی ال دار و بی ال) \* (سه حالت اعراب معمول صفت مشبیه یعنی رفع و نصب و جر) \* (شش حالت وضعیت معمول: مجرد از ال و اضافه، ال دار بودن، اضافه شدن به ال دار، اضافه شدن به ضمیر، اضافه شدن به مضاف به ضمیر و اضافه شدن به مجرد از ال و اضافه) که اگر حالات اعرابی خود صفت (رفع و نصب و جر) را نیز در نظر بگیریم ۱۰۸ حالت ایجاد خواهد شد.

<sup>۵</sup> تعجباً: حال، مفعول له یا منصوب بنزع خافض «عَلَى»

<sup>۶</sup> بِأَفْعَلٍ أَنْطَقُ بَعْدَ مَا تَعَجَّبْتُ أَوْ جِيءَ بِأَفْعَلٍ قَبْلَ مُجْرورٍ بِبَاءٍ

<sup>۷</sup> وَ تَلَوُ أَفْعَلٌ أَنْصَبْتُهُ كَمَا أَوْفَى خَلِيلَيْنَا وَ أَصْدَقَ بِهِمَا



## حذف متعجب منه در صورت امن لبس

۵۳: و حذف<sup>۱</sup> ما منه تعجبت استبح إن كان عند الحذف معناه يضح<sup>۲</sup>

حذف آنچه که از آن شگفت زده شده ای را مباح بدان اگر در زمان حذف آن معنایش واضح باشد.

## منع صرف دو صیغه تعجب

۵۴: و في كلا الفعلين قدما<sup>۳</sup> لزما<sup>۴</sup> منع تصرف بحکم حتما<sup>۵</sup>

در هر دو فعل (افعله و افعل به) منع تصرف از زمان قدیم به حکم حتمی [تمام نحویون] لازم بوده است (از قدیم این افعال غیرمتصرف بوده اند)

## شرائط ساخت فعل تعجب

۵۵: و صغهما من ذي ثلاث صرّفا<sup>۶</sup> قابل فضل تمّ غير ذي انتفا<sup>۷</sup>

و آن دو صیغه تعجب را از ثلاثی مجردی بساز که [این ۸ صفت را داشته باشد]: متصرف باشد، قابل تفضیل باشد، تامّ باشد (ناقصه نباشد)، غیرمنفی باشد (مثبت) ...

۵۶: و غير<sup>۸</sup> ذي وصف يضاھي<sup>۹</sup> «أشھلا» و غير سالک سبيل

... صفتی که شبیه اشهل است نباشد (دال بر عیب و رنگ و حلیه نباشد)، و رونده در راه فعل نباشد (مجهول نباشد)

<sup>۱</sup> حذف: مفعول به استبح که فعل امر است.

<sup>۲</sup> و حذف ما منه تعجبت استبح إن كان عند الحذف معناه يضح

<sup>۳</sup> قدما من اسماء الزمان يقال كان كذا قدما: في الزمان القديم. این در زمان قدیم بوده است.

<sup>۴</sup> حتم الامر: احکمه (آن را محکم و استوار ساخت).

<sup>۵</sup> و في كلا الفعلين قدما لزما منع تصرف بحکم حتما

<sup>۶</sup> صرّفا جمله و صغیه برای ذی

<sup>۷</sup> و صغهما من ذي ثلاث صرّفا قابل فضل تمّ غير ذي انتفا

<sup>۸</sup> غير: صفتی دیگر برای ذی از بیت قبل

<sup>۹</sup> يضاھي. از ماده ضھی در باب مفاعله. ضاهاه: شابهة. وسيط. شبیه او شد. مضاهي: شبیه.

<sup>۱۰</sup> و غير ذي وصف يضاھي «أشھلا» و غير سالک سبيل فعلا

## ساختن تعجب از فاقد شروط

۵۷: و «أشدد» أو «أشدّ» أو شبهها يخلف<sup>۱</sup> ما بعض الشروط عدما<sup>۲</sup>  
الفاظِ اشدد و اشدّ یا آنچه به این دو شبیه است، جانشین آن ماده هایی که بعضی از این شروط را نداشته باشند میشود.

۵۸: و مصدر العادم بعد یتصب و بعد «أفعل» جرّه ب«البا» یجب<sup>۴</sup>  
مصدر فعل از دست دهنده شرایط بعد از آنها (اشدد و اشدّ و شبه آنها) منصوب میشود و بعد از [ساخت تعجب با وزن] أفعل مجرور کردن مصدر به وسیله باء واجب است.

۵۹: و بالندور احکم لغیر ما ذکر و لا تقس علی الذی منه أثر<sup>۵</sup>  
برای غیر آنچه بیان شد (موارد فاقد شروط و بدون اشدد و ...) به نادر بودن [ساخت تعجب با آنها] حکم کن (مانند ما اخصره از اختصر) و به آنچه [از صیغه تعجب] که از این موارد نادر نقل شده است قیاس نکن.

## عدم جواز تقدیم معمول فعل تعجب بر آن

۶۰: و فعل هذا الباب لن یقدما<sup>۶</sup> معموله و وصله به الزما<sup>۷</sup>  
فعل این باب (باب تعجب) مقدم شدن معمولش بر آن هرگز واقع نخواهد شد و به متصل [و بلافاصله] آوردن معمول، بعد از فعل [تعجب] ملتزم باش.

<sup>۱</sup> خَلَفَ -؛ فلاناً خلفاً: صار خلفه: پشت سر آن قرار گرفت.

<sup>۲</sup> عَدَمٌ - المأل: فاقده. نمیتوان مجهول خواند زیرا عائد به ما موصوله از بین میرود.

<sup>۳</sup> و أشدّد أو أشدّ أو شبهها يخلف ما بعض الشروط عدماً

<sup>۴</sup> و مصدر العادم بعد یتصب و بعد أفعل جرّه بالباء یجب

<sup>۵</sup> و بالندور احکم لغیر ما ذکر و لا تقس علی الذی منه أثر

<sup>۶</sup> قَدَمَهُ: آن را جلو انداخت. قَدَمَ: جلو انداخته شد. لَنْ يُقَدَّمَ المتكلم معمول الفعل [علی الفعل] ← مجهول: لَنْ يُقَدَّمَ معمول الفعل [علی الفعل] (مقدم شدن معمول فعل بر آن هرگز واقع نخواهد شد.)

<sup>۷</sup> و فعل هذا الباب لن یقدما معموله و وصله به الزما



## توسیع ظرف در باب تعجب

۶۱: و فصله بظرف أو بحرف جرّ مستعمل و الخلف في ذاك استقرّ<sup>۱</sup>

جداکردن [و فاصله انداختن بین] معمول [و فعل تعجب] به وسیله ظرف یا حرف جرّ [در زبان عربی] مورد استفاده است. [البته] در این مطلب [میان نحویون] اختلاف واقع شده است.

## باب نعم و بئس

۶۲: فعّان غیر متصرّفين «نعم» و «بئس» رافعان اسمین<sup>۲</sup>

نعم و بئس دو فعل غیرمتصرفی هستند که [هر یک]، یک اسم را رفع میدهند ...

## فاعل نعم و بئس

۶۳: مقارني أل أو مضافين لما قارنها ك «نعم عقبیٰ الكرماء»<sup>۳</sup>

... [این دو اسم یا] مقارن ال (ال دار) یا مضاف به لفظ مقارن ال (ال دار) هستند. مانند: نعم عقبیٰ الكرماء [الجنة] چه خوب عاقبتی برای کریمان است [بهشت]<sup>۴</sup>

۶۴: و يرفعان مضمرا يفسره ممیز ك «نعم قوما معشره»<sup>۵</sup>

<sup>۱</sup> و فصله بظرف أو بحرف جرّ مُسْتَعْمَلٌ و الخلف في ذاك استقرّ

<sup>۲</sup> مرتب شده بیت: نعم و بئس، فعّان غیر متصرفین، رافعان اسمین ... [مقارنی «أل» أو مُضَافِينَ لما قَارَتْهَا] نعم مبتدا و بئس عطف به آن. فعّان خبر نعم و غیر صفت اول آن. رافعان صفت دوم فعّان و اسمین مفعول به رافعان ... [و مقارنی ال، صفت اسمین و مضافین، عطف به مقارنی]

<sup>۳</sup> فعّان غیر متصرّفين «نعم» و «بئس» رافعان اسمین

<sup>۴</sup> العقبیٰ: الآخرة. آخر كل شيء أو خاتمته. جزاء الامر. و سيط.

<sup>۵</sup> کرماء و کرائم: جمع کریم. به علت ضرورت شعری همزه آن حذف و مقصور شده است.

<sup>۶</sup> مقارنی «أل» أو مُضَافِينَ لما قَارَتْهَا كِنَعَمِ عَقْبِي الكرماء

<sup>۷</sup> مخصوص به مدح مخذوف است و نمیتوان گفت همان مضاف الیه مخصوص مدح است و این ترجمه اشتباه است: عاقبت کریمان چه نیکوست، زیرا اگر این معنا مورد نظر بود باید گفته میشد: نعم العاقبة عقبیٰ الكرماء، البته میتوان این مثال را به نوعی برای حالت ال دار بودن فاعل نیز در نظر گرفت، هر چند در این صورت شاهد مثال در تقدیر خواهد بود که رایج نیست.

<sup>۸</sup> و يرفعان مضمرا يفسره ممیز كِنَعَمِ قوماً معشره



دو فعل بیان شده ضمیر مستتری را که تمییزی آن را تفسیر میکند، رفع میدهند. مانند: چه نیکو قومی هستند از حیث قوم بودن عشیره او!

### جمع بین تمییز و فاعل اسم ظاهر

۶۵: و جمع تمییز و فاعل ظهر

فیه خلاف عنهم قد اشتهر<sup>۱</sup>

با هم آمدن تمییز و فاعل نیز آشکار شده است [البته] در آن اختلاف نظر مشهوری میان نحویون وجود دارد.

### ترکیب ما در «نِعْمًا» و «بئسما»

۶۶: و «ما» ممیز و قیل فاعل

فی نحو «نعم ما يقول الفاضل»<sup>۲</sup>

«ما» در مواردی همچون «نعم ما يقول الفاضل» تمییز است و گفته شده که فاعل است. (ترجمه تمییزی: به تقدیر «نعم [هو] شیئاً قولاً) يَقُولُهُ الْفَاضِلُ» (چه نیکو گفتاری است، از حیث گفتار بودن که فاضل، آن را میگوید)، ترجمه فاعلی: به تقدیر «نعم الشيءُ (القول) يَقُولُهُ الْفَاضِلُ» چه نیکوست آن گفتار که فاضل آن را میگوید)

### اعراب مخصوص به مدح و ذم

۶۷: و یذکر المخصوص بعد مبتدأ<sup>۳</sup>

أو خبر اسم لیس یبدو؛ أبدأ<sup>۴</sup>

اسم مخصوص به مدح یا ذم پس از آن [فاعل] بیان میشود در حالی که مبتدأست یا خبر اسمی است که هرگز آشکار نمیشود (ضمیر منفصل مرفوعی واجب الحذف)

<sup>۱</sup> و جمع تمییز و فاعل ظهر

<sup>۲</sup> و ما ممیز و قیل فاعل

<sup>۳</sup> مبتدأ؛ حال از مخصوص

<sup>۴</sup> بدأ - بُدُوًّا: ظاهر شد.

<sup>۵</sup> و یذکر المخصوص بعد مبتدأ

أو خبر اسم لیس یبدو؛ أبدأ



## حذف مخصوص

۶۸: و إن یقدّم مشعر به کفی ک «العلم نعم المقتني و المقتنى»<sup>۱</sup>

اگر دلالت کننده ای بر اسم مخصوص بیشتر در جمله آمده باشد، [برای حذف مخصوص به مدح] کافی است مانند: علم چه نیکو اندوخته و چه نیکو پیشوایی است.

## همانند ساء و بئس حکماً و معنی

۶۹: و اجعل ک «بئس» «ساء» و اجعل «فَعْلًا» من ذي ثلاثة ک «نعم» مسجلاً<sup>۲</sup>

بئس را مانند ساء قرار بده و وزن «فَعْلًا» از ثلاثی مجرد را مانند نعم قرار بده، مطلقاً (یعنی در همه ماده ها، حتی ماده های علم و جهل و سمع)

## همانند حبذا و نعم و همچنين لاحبذا و بئس حکماً و معنی

۷۰: و مثل «نعم» «حبذا» الفاعل «ذا» و إن ترد ذمّا فقل «لا حبذا»<sup>۳</sup>

حبذا نیز مانند نعم است و «ذا» فاعل آن است. اگر اراده نکوهش کردی [به جای حبذا] بگو لاحبذا.

## «ذا» در «حبذا» همواره مفرد است

۷۱: و أول ذَا المخصوص أياً كان، لا تعدل بـ «ذا» فهو يضاهي المثلاً<sup>۴</sup>

مخصوص را - هر چه که میخواهد باشد (مذکر، مؤنث، مفرد، مثنی یا جمع) - پس از «ذا» قرار بده، و از «ذا» عدول نکن (ذا را با تغییر مخصوص به مدح، صرف نکن)، زیرا «حبذا» شبیه ضرب المثل شده است.

<sup>۱</sup> و إن یقدّم مشعر به کفی ک

<sup>۲</sup> و اجعل کبئس ساء و اجعل فَعْلًا

<sup>۳</sup> و مثل نعم حبذا الفاعل ذَا و إن تُرد ذمّا فقل لا حبذا

<sup>۴</sup> اول: باب افعال از ماده وکی - ، امر صیغه ۷ و دو مفعولی.

<sup>۵</sup> و أول ذَا المخصوص أياً كان لا تعدل بـ «ذا» فهو يضاهي المثلاً

۷۲: و ما سوي «ذا» ارفع بـ«حَبِّ» أو فَجَّرَ بـ«البا» و دون «ذا» انضمام «الحا» کثر<sup>۱</sup> آنچه غیر از «ذا» باشد (فاعلِ غیرِ ذَا که برای حَبِّ آمده است) را به وسیله حَبِّ مرفوع کن یا به وسیله باء، آن را جرّ بده و ضمّه دادن به حاء در [حَبْدای] بدون ذَا (حَبِّ) فراوان است.

## باب أفعال التفضيل

### شروط ساخت افعال تفضيل

۷۳: صغ من مصوغ منه للتعجب «أفعل<sup>۲</sup>» للتفضيل و أب<sup>۳</sup> اللذ أبي<sup>۴</sup>

از [فعلى که] از آن، [صيغه اى] برای تعجب ساخته شده است (آنچه دارای شرایط ۸ گانه است)، برای [بیان] برتری، افعال [تفضیل] بساز، و پرهیز از آنچه که [در ساختن صیغه تعجب از آن] پرهیز شده است.

### ساختن تفضيل از فاقد شروط

۷۴: و ما به إلی تعجب و وصل لمانع به إلی التفضيل وصل<sup>۵</sup>

و به وسیله آنچه با آن [هنگامی که] مانعی [برای ساخت صیغه تعجب] وجود داشت، به صیغه تعجب رسیده شد (اشدّ و ...)، به وسیله آن، به تفضیل نیز برس.

<sup>۱</sup> و ما سوي ذَا إرْفَعُ بِحَبِّ أو فَجَّرَ بِالْبَاءِ و دونَ ذَا إِنْضِمَامُ الحَاءِ كَثُرَ  
<sup>۲</sup> افعال: مفعول صغ.

<sup>۳</sup> تَأْبَى ← إِبَّ ← قاعده ۱ تخفیف همزه ← إِبَّ: فعل امر از ابا يَأْبَى إِبَاءً. پرهیز. طبق تبصره قاعده ۱ تخفیف همزه؛ حرف مدّ ناشی از این قاعده در صورت حذف همزه اول (همزه وصلِ کمکی ابتدای فعل امر) به حالت اول خود (همزه) برمیگردد مانند آیه شریفه وَ أُمِرُ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ (طه/ ۱۳۲). البته طبق این قاعده، همزه امر گاهی در کتابت حذف و گاهی باقی مانده است، مانند يَدْعُونَهُ إِلَى الْهُدَى أُتِينَا (انعام/ ۷۱)

<sup>۴</sup> صَغٌ مِنْ مَّصْوَغٍ مِنْهُ لِلتَّعْجِبِ أَفْعَلٌ لِلتَّفْضِيلِ وَ أَبُ اللَّذِّ أَبِي  
<sup>۵</sup> و ما به إلی تَعَجَّبٍ وَصَلٌ لمانع؛ به إلی التَّفْضِيلِ وَصَلٌ



## استعمالات سه گانه افعال تفضیل

۷۵: و «أفعل» التفضیل صلہ أبدا تقدیرا او لفظاً ب«من» إن جرّدا<sup>۲</sup>

همواره افعال تفضیل را -اگر مجرد [از ال و اضافه] بود- به من متصل ساز در حالی که این اتصال، تقدیری یا لفظی است.

۷۶: و إن لمنکور یضف أو جرّدا ألزم<sup>۳</sup> تذکیرا و أن یوحّدا<sup>۴</sup>

و اگر افعال بر اسم نکره ای اضافه یا مجرد [از ال و اضافه] شده باشد، مذکر و مفرد آمدن افعال، واجب شده است.

۷۷: و تلو<sup>۵</sup> «أل» طبق و ما لمعرفة أضيف ذو وجهین عن ذي<sup>۶</sup> معرفة<sup>۷</sup>

[افعل تفضیل] قرارگیرنده بعد ال (ال دار) مطابق [با موصوفش] است و آن افعال تفضیلی که اضافه به معرفه شده باشد، دو وجهی است بنابر همان دوجه [روایت شده] از صاحبان معرفت (یا مطابق از حیث جنس و تعداد یا مفرد مذکر).

۷۸: هذا<sup>۸</sup> إذا نویت معنی «من» و إن لم تنو فهو طبق ما به قرن<sup>۹</sup>

این [حکم ذو وجهین] هنگامی است که معنای من را قصد کرده باشی و اگر [معنای من را] قصد نکردی، پس افعال تفضیل با آنچه که افعال تفضیل با آن جمع شده است (موصوفش) مطابق است.

۱ افعال: طبق باب اشتغال، اگر فعل موجود، طلبی باشد، اعراب اسم سابق اگر اسم عام نباشد، راجح النصب است و اگر اسمی عام باشد (مانند آیه السارق و السارقة...) واجب الرفع است. اینجا نیز وزن افعال، اسمی برای یک وزن عام است که ریشه های بسیاری میتواند در آن قرار گیرد، پس واجب الرفع است.

۲ و أفعل التفضیل صلّه أبداً تقدیراً او لفظاً ب«من» إن جرّداً

۳ الزم فلاناً شیء: اوجبه علیه. آن چیز را بر او واجب کرد. ألزم فعل تذکیراً: مذکر بودن بر افعال واجب شد.

۴ و إن لمنکور یضف أو جرّداً ألزم تذکیراً و أن یوحّداً

۵ تلو کل شیء: ما يتلوه و يتبعه. آنچه بعد از آن شیء می آید. دنباله یا دنباله رو هر چیز. تلو ال: دنباله رو ال یعنی ال دار.

۶ عن ذي: جار و مجرور متعلق به محذوف و صفت وجهین.

۷ و تلو ال طبق و ما لمعرفة أضيف ذو وجهین عن ذي معرفة

۸ هذا: حکم دو وجهی بودن.

۹ قرن الشيء بالشيء: جمع. آن شیء را با آن شیء جمع کرد. قرن: جمع شده. قرن فعل به (مرجع هاء ما موصوله است)

۱۰ هذا إذا نويت معنی «من» و إن لم تنو فهو طبق ما به قرن

### موضع جواز تقدیم «من» بر افعال تفضیل

۷۹: و إن تكن بتلو «من» مستفهما  
 اگر پس از «من» [افعل تفضیل] اسم استفهام قرار گرفته بود پس آن دو (من و اسم استفهام) را همواره مقدم بیاور  
 (پیش از افعال تفضیل قراریده).

۸۰: كمثل «مَنْ أنت خير» و لدی  
 إخبار التّقديم نرزا وردا<sup>۱</sup>  
 مانند: تو از چه کسی نیکوتری؟، و در جملات خبری پیش آوردن من در موارد بسیار کمی [در کلام عرب] وارد  
 شده است.

### نادر بودن رفع دادن افعال به ضمیر ظاهر

۸۱: و رفعه الظاهر نزر و متی  
 عاقب<sup>۲</sup> فعلا فکثیرا ثبتا<sup>۳</sup>  
 رفع دادن آن (افعل تفضیل) به اسم ظاهر بسیار کم است و زمانی که افعال تفضیل از پی فعل درآمد باشد (جانشین  
 فعل شده باشد یا به عبارت دیگر بتوان فعلی به جای آن قرار داد) این عمل (رفع دادن افعال تفضیل به اسم ظاهر)  
 بسیار واقع میشود (مانند: ما رأیت رجلاً أحسنَ فی عینه الکحلُ منه فی عینِ زیدٍ ← معادل: ما رأیت رجلاً یحسُنُ  
 فی عینه الکحلُ کزید)

۸۲: ك«لن تري في الناس من رفيق  
 أولي به الفضل من الصديق»<sup>۴</sup>  
 مانند: هرگز در میان مردم رفیقی را نمیابی که فضیلت به او شایسته تر باشد از «صديق»

<sup>۱</sup> و إن تكن بتلو من مستفهما

فلهما كن أبداً مقدماً

<sup>۲</sup> كمثل مَنْ أنت خير و لدی

إخبار التّقديم نرزا وردا

<sup>۳</sup> عاقب فلاناً: جاء بعقبه (در پی آن آمد)

<sup>۴</sup> ثبت: فعل ماضی و فاعل آن ضمیر مستتر هو عائد به رفعه الظاهر

<sup>۵</sup> و رفعه الظاهر نرزا و متی

عاقب فعلاً فکثیراً ثبتاً

<sup>۶</sup> كلن تري في الناس من رفيق

أولي به الفضل من الصديق



۸۳: يتبع<sup>۱</sup> في الإعراب الأسماء<sup>۲</sup> الأول<sup>۳</sup> نعت و توكيد و عطف و بدل<sup>۴</sup>

در اعراب نعت و تأکید و عطف و بدل از اسم های<sup>۵</sup> پیشین تبعیت میکنند.

۸۴: فالنعت تابع متمم ما سبق بوسمه<sup>۶</sup> أو وسم ما به<sup>۷</sup> اعتلق<sup>۸</sup>

نعت، تابعی است که اسم پیش آمده را به وسیله علامتگذاری آن (نعت حقیقی) یا علامت گذاری آنچه به آن تعلق دارد (نعت سببی<sup>۹</sup>) کامل میکند.

۸۵: و ليعط في التعريف و التَّنكير ما لما تلا<sup>۱۱</sup> ك «امرر بقوم کرما»<sup>۱۲</sup>

آنچه از معرفه و نکره بودن برای ما قبلش واقع شده است باید به آن نعت داده شود مانند: به گروه بزرگواران گذر کن.

<sup>۱</sup> يتبع: يَتَّبِعُ، يُتَّبَعُ و يُتَّبَعُ (اسماء و أول بناير نائب فاعل بودن مرفوع میشود) هم میتوان خواند.

<sup>۲</sup> الاسماء مفعول يتبع، الأول، صفت الاسماء، نعت فاعل يتبع

<sup>۳</sup> أول: جمع مکسر از اولی است و اولی، مؤنث اول است (صرف ساده ص ۲۷۰)

<sup>۴</sup> يتبع في الإعراب الأسماء الأول نعت و توكيد و عطف و بدل

<sup>۵</sup> الاسماء قيد غالبی است، به این معنا که تبعیت در اعراب در تأکید لفظی، عطف نسق و بدل، از غیر اسم نیز مشاهده شده است. مثلاً آیه شریفه فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا \* إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا (الشرح/ ۶ و ۵) که تأکید جمله است.

<sup>۶</sup> مرجع هاء در بوسمه: «ما» اول.

<sup>۷</sup> وسم ما اعتلق [هو: ما] به [ه: اسم سابق]

<sup>۸</sup> اعتلقه و به: أَحْبَبَهُ حُبًّا شَدِيدًا (اینجا منظور ارتباط اسنادی است).

<sup>۹</sup> فالنعت تابع متمم ما سبق بوسمه أو وسم ما به اعتلق

<sup>۱۰</sup> نعت سببی: مانند «رأيت رجلاً عالماً أبوه»، عالماً با اینکه در حقیقت صفت أب است و آن را علامت گذاری میکند اما به علت آنکه سبب ایجاد صفتی (ابن العالم) در رجل نیز میشود آن را سببی نامیده اند، بنابراین عالماً، نعت سببی برای رجلاً است نه أب و أب معمول عالماً است. (حاشیه حسینی دشتی ص ۳۳۱)

<sup>۱۱</sup> لما تلا: ما موصوله و فاعل تلا، هو است که به نعت برمیگردد و مفعول به تلا و عائد موصول، ضمیر متصل منصوبی محذوف (هاء در تلاه) است.

<sup>۱۲</sup> و ليعط في التعريف و التَّنكير ما لما تلا، كما مرر بقوم کرما

## ۸۶: و هو لَدِي التَّوْحِيدِ وَ التَّذْكِيرِ أَوْ سَوَاهِمَا كَالْفِعْلِ فَاقْفُ<sup>۱</sup> مَا قَفَّوْا<sup>۲</sup>

نعت، در افراد (تعداد) و تذکیر (جنس)، یا غیر از این دو (تثنیه و جمع و تأنیث) مانند فعل است. پس دنباله روی کن از آنچه (قواعدِ فاعل) نحاة از آن پی‌روی کرده اند.

### ۴ چیز می تواند نعت واقع شود

## ۸۷: و انعت<sup>۳</sup> بمشتق<sup>۴</sup> كـ «صعب<sup>۵</sup>» و «درب<sup>۶</sup>» و شبهه كـ «ذا» و «ذی» و المنتسب<sup>۷</sup>

به وسیله مشتق، مانند صعب و دَرِب و شبه مشتق مانند: ذا (اسم اشاره) و ذی (به معنای صاحب) و اسم منسوب، وصف کن.

## ۸۸: و نعتوا بجملة منگرا<sup>۸</sup> فأعطيت ما أعطيته خيرا<sup>۹</sup>

نحویون اسم نکره را به وسیله جمله وصف کرده اند پس به این جمله هر آنچه به خیر داده میشد (ضمیر عائِد) داده میشود.

<sup>۱</sup> اقْفُ: فعل امر از ریشه قفو و مجزوم به حذف حرف عله. از ماده قفاه یقفوه به معنای قفا الشيء: به دنبال آن چیز رفت. قفا مانند فعل دعا صرف

میشود: بنابراین صیغه ۳ آن قَفَّوْا میباشد.

<sup>۲</sup> وَ هُوَ لَدِي التَّوْحِيدِ وَ التَّذْكِيرِ أَوْ سَوَاهِمَا كَالْفِعْلِ فَاقْفُ مَا قَفَّوْا

<sup>۳</sup> نَعْتَهُ -: وَصَفَهُ. اِنْعَتَ: وصف کن.

<sup>۴</sup> صَعْبٌ: صفت مشبیه به معنای سخت.

<sup>۵</sup> دَرِبٌ: کارکشته و ورزیده.

<sup>۶</sup> اِنْتَسَبَ: نَسَبِيٌّ فَانْتَسَبْتُ لَهُ (مرا به چیزی نسبت داد پس من به آن چیز نسبت داده شدم) مطاوعه نَسَبَ و لازم، بنابراین نباید منتسب خواند،

گرچه در فارسی اینگونه به جای واژه منسوب، استفاده میشود.

<sup>۷</sup> وَ اِنْعَتَ بِمَشْتَقٍ كَصَعْبٍ وَ دَرِبٍ وَ شِبْهَهُ كَذَا وَ ذِي وَ الْمُنْتَسِبِ

<sup>۸</sup> وَ نَعْتُوا بِجُمْلَةٍ مُنْكَرًا فَأَعْطِيَتْ مَا أَعْطَيْتُهُ خَيْرًا



## جمله طلبیه، نعت قرار نمے گیرد

۸۹: و امنع هنا إيقاع<sup>۱</sup> ذات الطلب و إن أتت فالقول<sup>۲</sup> أضمر تصب<sup>۳</sup>؛

[گرچه جمله طلبی خبر واقع میشود اما] در اینجا (جمله وصفیه)، واقع کردن جمله طلبی را [به عنوان جمله وصفیه] منع کن و اگر [چنین جمله‌ای در کلام عرب] آمد پس [لفظی از] ماده قول را در تقدیر بگیر تا به مسیر درست بررسی (طبق قواعد نحوی حرکت کنی).

۹۰: و نعتوا بمصدر كثيرا فالتزموا الأفراد و التذكيرا<sup>۴</sup>

و عرب زبانان در موارد زیادی توصیف را به وسیله مصدر انجام داده اند. پس در این موارد به [مطابقت در] افراد (تعداد) و تذکیر (جنس) ملتزم میشوند.

## نعت برای مثنی و جمع [مررت برجلین عالم و جاهل]

۹۱: و نعت<sup>۱</sup> غیر واحد<sup>۲</sup> إذا<sup>۳</sup> اختلف<sup>۴</sup> فعاطفا فرقه<sup>۵</sup> لا إذا ائتلف<sup>۶</sup>

[همچنین در مورد] صفت غیر واحد (مثنی و جمع) [موصوف غیر واحد]، هنگامی که [صفت‌ها در معنا] اختلاف دارند، در حالی که تو عطف کننده‌ای (میان نعت‌ها حرف عطف میآوری)، آن صفت‌ها را تفکیک کن؛ [و این کار] مربوط به زمانی نیست که نعت‌ها با یکدیگر الفت و نزدیکی دارند (هم معنا هستند) [و خوب تفکیک مانند: «مررت برجلین عالم و جاهل» و وجوب تألیف مانند: «مررت برجلین عاقلین»]

<sup>۱</sup> ایقاع: مفعول به فعل امر امنع.

<sup>۲</sup> القول: مفعول به اضمر که امر باب افعال است.

<sup>۳</sup> تُصِب: فعل مضارع مجزوم فی جواب فعل امر مقدر: إن تضمه تصب (تمرین الطلاب)

<sup>۴</sup> وَ اَمْنَعُ هُنَا اِيقَاعَ ذَاتِ الطَّلَبِ وَ اِنْ اَتَتْ فَالْقَوْلُ اَضْمَرُ تُصِبُ

<sup>۵</sup> وَ نَعَتُوا بِمَصْدَرٍ كَثِيرًا فَالْتَزَمُوا الْاِفْرَادَ وَ التَّذْكِيرَا

<sup>۶</sup> نعت: فرقه باب اشتغال است و نعت اسم سابق است و میدانیم هنگامی که فعل باب اشتغال، طلبی است اگر اسم سابق عام باشد، واجب الرفع است مانند آیه و السارق و السارقة. اینجا نیز نعت اسمی عام است که مصادیق زیادی دارد پس واجب الرفع است و بنابراین نقش آن مبتدا و جمله شرط و جواب شرط خبر آن است.

<sup>۷</sup> إذا شرطیه است و جمله شرط، اختلف و جواب شرط فرقه است و عاطفاً حال از انت مستتر در فرقه است.

<sup>۸</sup> فَرَّقَ الْاَشْيَاءَ: فَسَّمَهَا. اَشْيَاءَ رَا تَقْسِيمَ كَرَد.

<sup>۹</sup> وَ نَعْتُ غَيْرِ وَاحِدٍ اِذَا اِخْتَلَفَ فَعَاظِفًا فَرَّقَهُ لَا اِذَا اِئْتَلَفَ



## نعت دو معمولِ دو عامل [ذهب زید و انطلق عمرو و العاقلان]

۹۲: و نعت معمولی و حیدی معنی و عمل أتبع بغیر استثنا<sup>۱</sup>  
بدون استثناء نعتِ دو معمول [دو عاملی که] در معنا و عمل یکسان هستند را تابع [در اعراب معمول ها] قرار بده  
(مانند: ذَهَبَ زَيْدٌ وَ انْطَلَقَ عَمْرٌو الْعَاقِلَانِ).

## چند نعت برای یک منعت

۹۳: و إن نعوت کثرت و قد تلت مفتقراً لذكرهن أتبع<sup>۲</sup>  
اگر صفات فراوان شدند و پس از [اسمی] آمدند که آن اسم نیازمند به ذکر آنها بود [برای توضیح در معارف و  
تخصیص در نکرات] همه آنها در اعراب، تابع آن اسم قرار داده میشوند.

۹۴: و اقطع أو اتبع<sup>۳</sup> إن یکن معیناً بدونها، أو بعضها اقطع معلناً<sup>۴</sup>  
و اگر [اسم موصوف] بدون همه‌ی آن صفات معین باشد پس یا قطع [در اعراب] کن یا تابع بیاور و اگر با بعضی  
از آنها، [اسم موصوف معین میشود پس آن بعض معین کننده را تابع بیاور و مابقی را تابع بیاور یا] آشکارا قطع  
[در اعراب] کن.

## نعت مقطوع

۹۵: و ارفع أو انصب إن قطعت مضمراً مبتدأً أو ناصباً لن یظہراً<sup>۵</sup>

<sup>۱</sup> وَ نَعَتْ مَعْمُولِي وَ حِيْدِي مَعْنَى  
<sup>۲</sup> وَ اِنْ نُعُوْتُ كَثُرَتْ وَ قَدْ تَلْتُ  
مُفْتَقِرًا لِذِكْرِهِنَّ اُتْبِعْتُ

<sup>۳</sup> اُتْبِعُ: امر از باب افعال به معنای تابع قرار بده. فتحه همزه امر با اینکه قطع است اما حرکت خود را به ضرورت شعری به او ماقبل داده است.

<sup>۴</sup> وَ اِقْطَعْ اَوْ اَتْبَعْ اِنْ يَكُنْ مُعَيِّنًا  
<sup>۵</sup> وَ اِرْفَعْ اَوْ اِنْصَبْ اِنْ قَطَعْتَ مُضْمِرًا  
بِدُونِهَا اَوْ بَعْضَهَا اِقْطَعْ مُعْلَنًا  
مُبْتَدَأً اَوْ نَاصِبًا لَنْ يَظْهَرَا



اگر قطع [در اعراب] کردی به وسیله ضمیرِ مقدری که مبتدا است، آن صفت را به عنوان خبر رفع بده یا به وسیله عامل نصبِ مقدری آن را نصب بده که این دو عامل هرگز ظاهر نخواهند شد.

## حذف منعوت یا نعت معلوم

۹۶: و ما من المنعوت و النعت عقل يجوز حذفه و في النعت يقل<sup>۱</sup>

منعوت و نعتی که با قرینه‌ای معنایش پایبند شده است حذف آن جایز است و این حذف در مورد صفت کم است.

## الثاني: التوكيد

### ۱. تأكيد معنوي

۹۷: بـ«النفس» أو بـ«العين» الاسم أكدا<sup>۲</sup> مع ضمير طابق المؤكدا<sup>۳</sup>

اسم را به وسیله لفظ «نفس» یا «عین»، تأکید کن در حالی که این نفس یا عین همراه با ضمیر هستند (متصل به ضمیرند) که این ضمیر با آنچه تأکید شده است (مؤکد) مطابقت میکند.

۹۸: و اجمعها بـ«أفعل» إن تبعها ما ليس واحدا تكن متبعا<sup>۴</sup>

هر دو (نفس و عین) را اگر از غیر واحد (مثنی یا جمع) تبعیت کنند (برای تأکید متبوع غیر واحد آمده بودند) با وزن «أفعل» بیاور تا [از قاعده] تبعیت کرده باشی.

۹۹: و «كلا» اذكر في الشمول و «كلا» «كلتا» «جميعا» بالضمير موصلا<sup>۵</sup>

در تأکیدی [که مقتضی] فراگیر بودن است، الفاظ «كُلٌّ»، «كِلَا»، «كِلْتَا» و «جَمِيعٌ» را در حالی که به ضمیر متصل شده‌اند، بیاور (فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ (حجر/۳۰))

<sup>۱</sup> وَ مَا مِنَ الْمَنْعُوتِ وَ النَّعْتِ عَقْلٌ يَجُوزُ حَذْفُهُ وَ فِي النَّعْتِ يَقِلُّ

<sup>۲</sup> الاسمُ أَكْثَرًا هُم مَيْتَوَان خَوَانَد كَه دَر اِيْن صَوْرَت مَاضِي مَجْهُولِ اَز بَابِ اَفْعَالِ اسْتِ وَ الْفِ اَنْ اَز نَوْعِ اِطْلَاقِ اسْتِ اَمَا دَر حَالَتِ قِرَائَتِ مَعْلُومِ بَه جَاي نُونِ تَأْكِيدِ خَفِيْفَه اسْتِ.

<sup>۳</sup> بِالنَّفْسِ أَوْ بِالْعَيْنِ الْاسْمُ أَكْثَرًا مَعَ ضَمِيرٍ طَابَقَ الْمُؤَكَّدَا

<sup>۴</sup> وَ اِجْمَعُهَا بِـ«أَفْعَلٍ» إِنْ تَبِعَهَا مَا لَيْسَ وَاحِدًا تَكُنْ مُتَّبِعًا

<sup>۵</sup> وَ كَلَّا اذْكُرْ فِي الشُّمُولِ وَ كِلَا كِلْتَا جَمِيعًا بِالضَّمِيرِ مُوَصَّلًا

۱۰۰: و استعملوا أيضا كـ «كَلَّ» «فَاعِلَةٌ» من عمّ في التوكید مثل «النافلة»<sup>۱</sup>

عرب همچنین [برای تأکیدی که مقتضی شمول باشد] همانند [استعمال] «كَلَّ»، [لفظی بر وزن] «فَاعِلَةٌ» را [در حالی که مشتق] از عمّ [یعم] است (عامّة)<sup>۲</sup>، در تأکید استعمال میکند و [تاء در این فاعله] همانند [تاء در] نافله است [که برای مؤنث و مذکر جایز الاستعمال است]، [مانند: جاء القومُ عامّتهم]

۱۰۱: و بعد «كَلَّ» اَكْدُوا بـ «أَجْمَعًا» «جمعاء» «أَجْمَعِينَ» ثمّ «جَمَعًا»<sup>۳</sup>

عرب بعد از لفظ كَلَّ، به وسیله الفاض «أَجْمَعُ»<sup>۴</sup> (برای مذکر)، جَمَعًا<sup>۵</sup> (برای مؤنث)، اجمعین (برای جمع مذکر) و جُمِعَ<sup>۶</sup> (برای جمع مؤنث) تأکید میکند.

۱۰۲: و دون «كَلَّ» قد یجیء «أَجْمَعُ» «جمعاء» «أَجْمَعُونَ» ثمّ «جَمَعُ»<sup>۷</sup>

گاهی الفاض اجمع، جمعاء، اجمعون و جَمَعُ، بدون لفظ كَلَّ [واقع شده در ماقبل آنها] می آیند.<sup>۸</sup> (مثل: وَ جُنُودُ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ (شعراء ۹۵))

## تأکید نکره

۱۰۳: و إن یفد توكید منكور قبل و عن نحاة البصرة المنع شمل<sup>۹</sup>

اگر تأکید [اسم] نکره فایده داشته باشد، [نزد کوفیون] قبول شده است و ممنوع دانستن تأکید توسط نحوین بصری، شامل [نکره حتی در حالتی که فایده داشته باشد نیز] شده است.

<sup>۱</sup> و استعملوا أيضا كَلَّ فَاعِلَةٌ من عمّ في التوكید مثل النافلة

<sup>۲</sup> با توجه به کتاب موسوعه ص ۴۴۰ و بدائة النحو ص ۲۴۴ مشاهده میکنیم که عامّه هم باید همانند الفاض قبلی به ضمیر متصل باشد.

<sup>۳</sup> و بعد كَلَّ اَكْدُوا بـ «أَجْمَعًا» جَمَعًا أَجْمَعِينَ ثمّ جَمَعًا

<sup>۴</sup> اجمع: غیر منصرف به اسباب وزن فعل و وصفیت، در شعر به علت این حرکت حرف آخر آن فتحه است الف اطلاق گرفته است.

<sup>۵</sup> جمعاء: غیر منصرف به سبب تأنیث با الف ممدوده زانده.

<sup>۶</sup> جُمِعَ: غیر منصرف است به اسباب عدل و وصفیت و همانند اجمع الف اطلاق گرفته است.

<sup>۷</sup> و دون كَلَّ قد یجیء أَجْمَعُ جَمَعًا أَجْمَعُونَ ثمّ جَمَعُ

<sup>۸</sup> اجمع، جمعاء و جمع همگی غیر منصرف هستند و تنوین نمی گیرند.

<sup>۹</sup> و إن یفد توكید منكور قبل و عن نحاة البصرة المنع شمل



۱۰۴: و اغن بـ «كلتا» في مثني و «كلا» عن وزن «فعلاء» و وزن «أفعلا»<sup>۱</sup>

به وسیله «كلتا» و «كلا» در مثنی از [آوردنِ الفاضی بر] وزنِ «فَعْلَاء» (جمعاء برای مؤنث) و وزنِ «أفَعْل» (اجمع برای مذکر) بی نیاز شو.

### تأکید ضمیر متصل بوسیله تأکید معنوی

۱۰۵: و إن تَوَكَّدَ الضَّميرُ المتَّصلُ بـ «النَّفْس» و «العین» فبعد المنفصل<sup>۲</sup>

اگر ضمیر متصل به وسیله [الفاظ] «نفس» و «عین» تأکید شود پس [این تأکید] بعد از [آوردنِ ضمیر منفصل واقع میشود (مانند: قوموا انتم انفسکم او اعینکم)

۱۰۶: عنیت ذا الرِّفَعِ و اَکدوا بها سواهما و القید لن يلتزما<sup>۳</sup>

منظورم ضمیر صاحب رفع (متصل مرفوعی) بود و نحویون [ضمیر متصل را] به وسیله غیر از آن دو (نفس و عین) در حالی که این قید (تأکید با ضمیر منفصل) لازم نیست، تأکید کرده اند.

### ۲. تأکید لفظی

۱۰۷: و ما من التَّوکید لفظي یجیء مکرراً کقولک «أدرجی ادرجی»<sup>۴</sup>

آنچه از تأکید لفظی به صورت مکرر می آید مانند: تو یک مؤنث مرحله ای بالا برو بالا برو.

### تأکید ضمیر متصل و حرف با تأکید لفظی

۱۰۸: و لا تعد لفظ ضمیر متَّصل إلا مع اللَّفظ الَّذي به وصل<sup>۵</sup>

لفظ ضمیر متصل را تکرار نکن مگر به همراه لفظی که به آن وصل شده است (مانند: رأیتک رأیتک)

<sup>۱</sup> وَ اِغْنِ بِكِلْتَا فِي مُثْنِي وَ كِلَا  
<sup>۲</sup> وَ اِنْ تَوَكَّدَ الضَّميرُ المتَّصلُ  
<sup>۳</sup> عَنِيَتْ ذَا الرِّفَعِ وَ اَکدوا بها  
<sup>۴</sup> وَ مَا مِنَ التَّوکید لَفْظِيَّ يَجِيءُ  
<sup>۵</sup> وَ لَا تُعَدُّ لَفْظَ ضَميرٍ مُتَّصلٍ

عَنْ وَزْنِ فَعْلَاءَ وَ وَزْنِ أَفَعْلًا  
بِالنَّفْسِ وَ الْعَيْنِ فَبَعْدَ الْمُنْفَصِلِ  
سَوَاهِمَا وَ الْقَيْدُ لَنْ يُلْتَزِمَا  
مُكْرَرًا كَقَوْلِكَ أَدرجِي أَدرجِي  
إِلَّا مَعَ اللَّفْظِ الَّذِي بِهِ وَصِلَ

۱۰۹: کذا الحروف غیر ما تحصّلا به جواب ک «نعم» و ک «بلی»<sup>۱</sup>

حروف نیز مانند ضمیر متصل میباشند (آنچه به آنها وصل شده باید در تأکید تکرار شود مانند: فی الدارِ فی الدارِ زیداً) به غیر از حروفی که جواب به وسیله آنها حاصل میشود مانند «نعم» و «بلی».

### تأکید ضمیر متصل با ضمیر منفصل

۱۱۰: و مضمّر الرّفْع الَّذی قد انفصل أكّد به كلّ ضمیر اتّصل<sup>۲</sup>

ضمیر رفعی منفصل [را به کار ببر و] به وسیله آن هر ضمیر متصل [متناسبی] را تأکید کن (مانند: اسکن أنتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ (بقره/۳۵))

### الثالث: عطف البیان

۱۱۱: العطف إمّا ذو بیان أو نسق و الغرض الآن بیان ما سبق<sup>۳</sup>

عطف یا عطف بیان است یا عطف نسق و هدف در حال حاضر بیان مورد پیشین (عطف بیان) است.

۱۱۲: فذو البیان تابع شبه الصّفة حقيقة القصد به منكشفة<sup>۴</sup>

پس عطف بیان تابعی مانند صفت است که مقصود حقیقی (متبوع) [یا حقیقت مقصود (حقیقت متبوع)] به وسیله آن واضح و آشکار میشود.

۱۱۳: فأولینّه من وفاق الأول ما من وفاق الأول النعت ولی<sup>۵</sup>

آنچه که از موافقت با اول (متبوع)، صفت دارا و سرپرست آن است (تبعیت در ۴ مورد) همان را بر عطف بیان حاکم کن.

<sup>۱</sup> کذا الحروف غیر ما تحصّلا به جواب کینعم و کبلی

<sup>۲</sup> و مضمّر الرّفْع الَّذی قد انفصل أكّد به كلّ ضمیر اتّصل

<sup>۳</sup> العطف إمّا ذو بیان أو نسق و الغرض الآن بیان ما سبق

<sup>۴</sup> فذو البیان تابع شبه الصّفة حقيقة القصد به منكشفة

<sup>۵</sup> أولینّه: فعل امر صیغه ۷ با نون تأکید خفیفه، باب افعال از ماده ولی - . أولی فلاناً الامر: آن فلانی را سرپرست آن امر کرد. أولین خواصّ نعت عطف بیان: خواصّ نعت (تبعیت در ۴ مورد) را بر عطف بیان حاکم و سرپرست کن.

<sup>۱</sup> فأولینّه من وفاق الأول ما من وفاق الأول النعت ولی



کما یكونان معرفین<sup>۱</sup>

۱۱۴: فقد یكونان منکرین

گاهی هر دو (عطف بیان و متبوعش) نکره میشوند، همانگونه که گاهی هر دو معرفه میشوند.

### فرق عطف بیان با بدل

۱۱۵: فی غیر نحو «یا غلام یعمرا»<sup>۲</sup>

و صالحاً لبديّة یرى

در غیر از [مواردی] مانند: ای پسر ای «یَعْمُرُ»، عطف بیان برای بدلیت نیز شایسته در نظر گرفته میشود.

و لیس أن یبدل بالمرضي<sup>۳</sup>

۱۱۶: و نحو «بشر» تابع «البکری»

مانند «بِشْرٍ» که تابع «بکری» باشد (البکریُّ بِشْرٍ) بدل گرفته شدن پسندیده نیست (باید حتماً عطف بیان گرفته شود).

### الرابع: عطف النسق

۱۱۷: ک «اخصص بودّ و ثناء من صدق»<sup>۴</sup>

تال بحرف متبع «عطف النسق»

در پی آینده به همراه حرف تابع گرداننده، عطف نسق است، مانند: کسی که اهل راستی است به محبت و ستایش مخصوص گردان.

۱۱۸: فاعطف مطلقاً بـ «واو» «ثم» «فا»

«حتی» «أم» «أو» ک «فیک صدق و وفا»<sup>۵</sup>

عطف به طور مطلق چه در لفظ و چه در معنا به وسیله واو، ثم، فاء، حتی، ام و او واقع میشود، مانند: راستی و وفا در تو است.

کَمَا یكونان مُعَرَّفَینِ

۱ فَعَدَّ یكونان مُنْکَرِینِ

فِی غَیْرِ نَحْوِ یَا غَلامَ یَعْمُرَا

۲ وَ صَالِحاً لِبَدِیَّةٍ یُرِی

وَ لَیْسَ أَنْ یُبَدَلَ بِالْمَرَضِیِّ

۳ وَ نَحْوِ بِشْرٍ تَابِعِ الْبَکْرِیِّ

کَاخْصُصُ بُودُّ وَ ثَنَاءٌ مِّنْ صَدَقَ

۴ تَالِ بِحَرْفِ مُتَبِعِ عَطْفِ النَّسَقِ

حَتَّى أَمْ أَوْ کَفَیْکَ صَدَقٌ وَ وَفَاءٌ

۵ فَالْعَطْفُ مُطْلَقاً بِوَائِ وَ ثُمَّ فَاءٌ

۱۱۹: و أتبع لفظاً فحسب بل و لا لكن کلم یبد امرؤ لكن طلا<sup>۱</sup>

کلمه تابع [از متبوع] تنها از حیث لفظ تبعیت میکند، در بل، لا و لكن، مانند: مردی نمایان نشد اما بچه آهوئی [نمایان شد]

۱۲۰: فاعطف بـ «واو» لاحقاً أو سابقاً في الحكم أو مصاحباً موافقاً<sup>۲</sup>

به وسیله واو، آنچه را که در [متصف شدن به] حکم، [نسبت به معطوفش] پیشی گیرنده [از نظر زمان] یا در پی آینده یا همراه همزمان است، عطف کن.

۱۲۱: و اخصص بها عطف الذي لا یغنی متبوعه كـ «اصطف هذا و ابني»<sup>۳</sup>

عطف کردن معطوفی که معطوف علیه آن [برای کامل شدن معنا از وجودش] بی نیاز نمیشود، به واو اختصاص بده. مانند: این شخص و پسر من به صف شده اند (زیرا به صف شدن توسط یک نفر بی معناست).

۱۲۲: و «الفاء» للترتیب باتصال و «ثم» للترتیب بانفصال<sup>۴</sup>

فاء برای متصل کردن معطوف و معطوف علیه [در حکم] به صورت پیوسته [و بلافاصله] و ثم برای همین منظور به صورت غیر پیوسته [و با فاصله] استفاده میشود.

۱۲۳: و اخصص بـ «فاء» عطف ما لیس صلة علي الذي استقر أنه الصلة<sup>۵</sup>

عطف کردن غیر صله (آنچه صلاحیت صله شدن را ندارد) به [جمله] صله را به فاء اختصاص بده.

۱۲۴: بعضاً بـ «حتى» اعطف على كل و لا یكون إلا غاية الذي تلا<sup>۶</sup>

<sup>۱</sup> لفظاً: تمیز، توجه: ظرف گرفتن به دلیل نداشتن وزن ظروف صحیح نیست و منصوب به نزع خافض نمیتواند باشد زیرا حرف فی که در بعضی از اعراب الالفیه ها خافض مقدر دانسته شده است، غیر مؤثر در معنای اتبع است و حذف آن نیز سماعاً شنیده نشده است.

<sup>۲</sup> و أتبع لفظاً فحسب بل و لا لكن کلم یبد امرؤ لكن طلا

<sup>۳</sup> فاعطف بـ واو لاحقاً أو سابقاً في الحكم أو مصاحباً موافقاً

<sup>۴</sup> و اخصص بها عطف الذي لا یغنی متبوعه كـ اصطف هذا و ابني

<sup>۵</sup> و الفاء للترتیب باتصال و ثم للترتیب بانفصال

<sup>۶</sup> و اخصص بفاء عطف ما لیس صلة علي الذي استقر أنه الصلة

<sup>۷</sup> بعضاً بـ حتى اعطف على كل و لا یكون إلا غاية الذي تلا

بعض [از یک مجموعه] را به وسیله حتی به کل [آن مجموعه] عطف کن و آن بعض، چیزی جز [عضو یا اعضای] انتهای آن مجموعه [- از نظر کاستی یا فزونی در درجه -] نیست که آن بعض در پی آن قرار گرفته است (مانند: **أَكَلْتُ السَّمَكَةَ حَتَّى رَأَسَهَا** (یک ماهی را خوردم حتی کله آن را))

### ۱۲۵: و «أم» بها اعطف إثر «همزة» التسوية أو «همزة» عن لفظ «أي» مغنية<sup>۱</sup>

به وسیله أم، در پی همزه تسویه، یا همزه ای که از لفظ ای بی نیاز میکند [معطوف را] عطف کن (همزه تسویه مانند: **سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجْرُنَا أَمْ صَبَرْنَا** (ابراهیم/۲۱)، همزه بی نیاز کننده از ای مانند: **أَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ** (نازعات/۲۷) (به جای: **أَيْكُمْ أَشَدُّ خَلْقًا**)).

### ۱۲۶: و رَبِّمَا أَسْقَطَتِ الْهَمْزَةُ إِنْ كَانَ خَفَا الْمَعْنَى بِحَذْفِهَا أَمِنْ<sup>۲</sup>

چه بسیار که همزه تسویه در زمان ایمنی از پوشیدگی معنا می افتد (حذف میشود).

### ۱۲۷: و بَانْقِطَاعٍ وَ بِمَعْنَى «بَل» وَفَتْ إِنْ تَكَّ مِمَّا قَيَّدَتْ بِهِ خَلَتْ<sup>۳</sup>

[أم] اگر از آنچه به آن مقید شد (بعد از دو همزه مذکور آمدن) خالی بود، برای انقطاع [کلام] و [در عین حال] به معنای بل، وافی است (استفاده میشود).

### ۱۲۸: خَيْرٌ أَبَحُّ قَسَمٍ بـ «أَوْ» وَ أَهْمٌ وَ أَشْكُ وَ إِضْرَابٌ بِهَا أَيْضًا نَمِي<sup>۴</sup>

به وسیله «او» مخیر کن، مباح کن، تقسیم کن، مبهم کن و تشکیک کن و همچنین اضراب کردن نیز به «او» نسبت داده شده است.

### ۱۲۹: وَ رَبِّمَا عَاقَبَتْ «الواو» إِذَا لَمْ يَلْفُ ذُو النَّطْقِ لِلْبَسِّ مَنفَذًا<sup>۵</sup>

گاهی هنگامیکه گوینده منفذی برای ورود کج فهمی [در کلام] نیابد، «او» جانشین «واو» میشود.

### ۱۳۰: وَ مِثْلُ «أَوْ» فِي الْقَصْدِ «إِمَّا» الثَّانِيَةِ فِي نَحْوِ «إِمَّا ذِي وَ إِمَّا النَّائِيَةِ»<sup>۶</sup>

<sup>۱</sup> وَ أَمْ بِهَا إِعْطِفُ إِثْرَ هَمْزِ التَّسْوِيَةِ

<sup>۲</sup> وَ رَبِّمَا أَسْقَطَتِ الْهَمْزَةُ إِنْ كَانَ خَفَا الْمَعْنَى بِحَذْفِهَا أَمِنْ

<sup>۳</sup> وَ بَانْقِطَاعٍ وَ بِمَعْنَى «بَل» وَفَتْ إِنْ تَكَّ مِمَّا قَيَّدَتْ بِهِ خَلَتْ

<sup>۴</sup> تفاوت اباحه و تخیر در این است که در اباحه جمع بین موارد جایز است اما در تخیر تنها انتخاب یک مورد جایز است.

<sup>۵</sup> خَيْرٌ أَبَحُّ قَسَمٍ بـ «أَوْ» وَ أَهْمٌ وَ أَشْكُ وَ إِضْرَابٌ بِهَا أَيْضًا نَمِي

<sup>۶</sup> وَ رَبِّمَا عَاقَبَتْ «الواو» إِذَا لَمْ يَلْفُ ذُو النَّطْقِ لِلْبَسِّ مَنفَذًا

<sup>۷</sup> وَ مِثْلُ «أَوْ» فِي الْقَصْدِ «إِمَّا الثَّانِيَةِ فِي نَحْوِ «إِمَّا ذِي وَ إِمَّا النَّائِيَةِ»



«اما»ی دوم مانند «او» در بیان مقصود عمل میکند در جملاتی مانند: یا این یا آن دورتر مؤنث.

۱۳۱: و أول «لکن» نفياً أو نهياً و لا نداء أو أمراً أو إثباتاً تلا<sup>۱</sup>

لکن را پس از نفی یا نهی بیاور و لا پس از نداء، امر یا اثبات (جمله خبریه مثبت) می آید.

۱۳۲: و «بل» ک «لکن» بعد مصحوبیها ک «لم أکن فی مربع بل تیهها»<sup>۲</sup>

«بل» مانند «لکن» است هر گاه بعد از دو مصاحبش (نفی و نهی) بیاید، مانند: در اقامت گاه بهاری نبودم بلکه در بیابان بودم.

۱۳۳: و انقل بها للثان حکم الأوّل فی الخبر المثبت و الأمر الجلی<sup>۳</sup>

به وسیله «بل» در جملات خبری مثبت و امر آشکار، حکم اولی (معطوف علیه) را به دومی (معطوف) منتقل کن.

### شرائط عطف به ضمیر متصل مرفوع

۱۳۴: و إن علی ضمیر رفع متّصل عطفت فافصل بالضمیر المنفصل<sup>۴</sup>

اگر به ضمیر رفعی متصل [بارز یا مستتر] عطف کردی، پس به وسیله ضمیر منفصل، فاصله ایجاد کن.

۱۳۵: أو فاصل ما و بلا فصل یرد فی النظم فاشیا و ضعفه اعتقد<sup>۵</sup>

یا [اگر] هر فاصلی [میان معطوف علیه و حرف عطف وجود داشت دیگر نیازی به آوردن ضمیر منفصل نیست]، در شعر به صورت فراوان [و در نثر به صورت اندک] این عطف بدون [هرگونه] فاصله [اعم از ضمیر منفصل و ...] وارد شده است در حالی که من به ضعیف بودن اینگونه عطف [از نظر نحوی] معتقدم.

<sup>۱</sup> و أول لکن نفياً أو نهياً و لا  
<sup>۲</sup> و بل کلکن بعد مصحوبیها  
<sup>۳</sup> و أنقل بها للثان حکم الأوّل  
<sup>۴</sup> و إن علی ضمیر رفع متّصل  
<sup>۵</sup> أو فاصل ما و بلا فصل یرد  
نداء أو أمراً أو إثباتاً تلا  
کلم أکن فی مربع بل تیهها  
فی الخبر المثبت و الأمر الجلی  
عطفت فافصل بالضمیر المنفصل  
فی النظم فاشیا و ضعفه اعتقد



### شرائط عطف به ضمير مجرور<sup>۱</sup>

۱۳۶: و عود خافض لدي عطف علی ضمير خفض لازما قد جعلاً<sup>۱</sup>

تکرار جرّ دهنده در عطف بر ضمير مجروری واجب قرار داده شده است.

۱۳۷: و ليس عندي لازما إذ قد أتى في النّظم و النثر الصّحيح مثبتاً<sup>۲</sup>

نزد من تکرار جرّ دهنده واجب نیست زیرا در نظم و نثر صحیح ثابت شده (مانند قرآن) آمده است.

### حذف فاء و واو و معطوفشان در امن لبس- عطف عامل محذوف با بقاء معمولش

۱۳۸: و «الفاء» قد تحذف مع ما عطفت و «الواو» إذ لا لبس؛ و هي انفرادت<sup>۳</sup>

گاهی فاء همراه آنچه عطف کرده ای [هنگامی که ایمنی از کج فهمی وجود داشته باشد] حذف میشود و واو نیز هنگامی که هیچگونه کج فهمی وجود نداشته باشد [گاهی حذف میشود]. واو به تنهایی ...

۱۳۹: بعطف عامل مزال قد بقي معموله دفعا لوهم اتقي<sup>۴</sup>

... ویژه‌ی عطف کردن عامل از بین رفته (محذوف) ایست که معمولش برای برطرف کردن توهمی که [از آن] پرهیز شده است، باقی مانده است.

### حذف متبوع ظاهر- عطف فعل بر فعل و اسم شبیه فعل

۱۴۰: و حذف متبوع بدا هنا استبح و عطفتك الفعل علي الفعل يصح<sup>۵</sup>

در اینجا (باب عطف نسق) حذف متبوعی (معطوف علیه) که آشکار است را مباح بدان و عطف کردن فعل بر فعل توسط تو صحیح است.

<sup>۱</sup> و عودُ خافضٍ لَدَي عَظْفِ عَلَي  
<sup>۲</sup> و لَيْسَ عِنْدِي لَازِمًا إِذْ قَدْ أَتَى  
<sup>۳</sup> و الْفَاءُ قَدْ تُحْذَفُ مَعَ مَا عَظَفْتُ  
<sup>۴</sup> بِعَظْفِ عَامِلٍ مُزَالٍ قَدْ بَقِيَ  
<sup>۵</sup> وَ حَذَفَ مَتْبُوعٌ بَدَأَ هُنَا اسْتَبَحَّ  
 ضَمِيرٍ خَفْضٍ لَازِمًا قَدْ جُعِلَا  
 فِي النَّظْمِ وَ النَّثْرِ الصَّحِيحِ مُثْبِتًا  
 وَ الْوَاوُ إِذْ لَا لَبْسَ وَ هِيَ أَنْفَرَدَتْ ...  
 مَعْمُولُهُ دَفْعًا لَوْهَمٍ اتَّقِي  
 وَ عَظْفُكَ الْفِعْلَ عَلَي الْفِعْلِ يَصِحُّ

۱۴۱: و اعطف علی اسم شبه فعل فعلاً و عکسا استعمل تجده سهلاً<sup>۱</sup>

بر اسم شبه فعل، فعل را عطف کن و عکس [این عطف] را به کار ببر [اگر اینگونه کردی] آن را آسان می‌یابی.

### الخامس: البدل

۱۴۲: التّابع المقصود بالحکم بلا واسطه هو المسمی بدلاً<sup>۲</sup>

تابعی که بدون واسطه توسط حکم قصد شود آن [لفظی] است که بدل نامیده میشود.

### اقسام بدل

۱۴۳: مطابقاً أو بعضاً أو ما يشتمل علیه یلفی أو كمعطوف بـ «بل»<sup>۳</sup>

بدل یا مطابق (بدل کل از کل) یا بعض [از کل] یا آنچه مشتمل بر مبدل منته است (بدل اشتمال) یا مانند معطوف به بل (بدل اضراب یا بداء) یافت میشود.

۱۴۴: و إذا لالضراب اعز إن قصدا صحب و دون قصد غلط به سلب<sup>۴</sup>

این مورد اخیر (بدل معطوف به بل) را اگر همراه اراده متکلم باشد (کلام ارادی) به اضراب نسبت بده و اگر بدون اراده متکلم (ناآگاهانه) باشد، به وسیله آن غلطی [از کلام] گرفته شده است (اصلاح شده است).

۱۴۵: کـ «زره خالدا» و «قبلة الیدا» و «اعرفه حقّه» و «خذ نبلا مدی»<sup>۵</sup>

مانند: زیارت کن او را خالد را، و بیوس او را دستش را، بشناس او را حقش را، بگیر تیرها را چاقوهای بزرگ را.

<sup>۱</sup> و اعطف علی اسم شبه فعل فعلاً و عکسا استعمل تجده سهلاً

<sup>۲</sup> التّابع المقصود بالحکم بلا واسطه هو المسمی بدلاً

<sup>۳</sup> مطابقاً أو بعضاً أو ما يشتمل علیه یلفی أو كمعطوف بـ «بل»

<sup>۴</sup> و إذا لالضراب اعز إن قصدا صحب و دون قصد غلط به سلب

<sup>۵</sup> مدی: جمع المذیة به معنای چاقوی بزرگ.

<sup>۶</sup> کززه خالدا و قبلة الیدا و اعرفه حقّه و خذ نبلا مدی



### بدل ظاهر از ظاهر و ظاهر از ضمیر

۱۴۶: و من ضمیر الحاضر الظاهر لا تبدله إلا ما إحاطة جلا<sup>۱</sup>

اسم ظاهر را از ضمیر حاضر (مخاطب و متکلم) بدل نیاور مگر آنچه که احاطه و شمول را آشکار کند (کل از کل)

...

۱۴۷: أو اقتضي بعضاً أو اشتمالاً ک«أنك ابتهاجك استمالاً»<sup>۲</sup>

... یا اقتضای بعض (بعض از کل) یا اشتمال نماید مانند: دلِ تو را شادمانی تو را به دست آورد.

### بدل از اسم استفهام

۱۴۸: و بدل المضمّن «الهمز» یلی «همزاً» ک«من ذا؟ أ سعيد أم علی؟»<sup>۳</sup>

بدل از اسم دربردارنده [معنای] همزه استفهام (اسم استفهام)، بعد از همزه [استفهام] واقع میشود مانند: این کیست؟

آیا سعید است یا علی است؟

### بدل فعل از فعل

۱۴۹: و یبدل الفعل من الفعل ک«من یصل إلینا یستعن بنا یعن»<sup>۴</sup>

فعل نیز از فعل بدل آورده میشود مانند: هر کسی به ما متصل شود، [یعنی] از ما کمک بخواهد یاری میشود.

<sup>۱</sup> و من ضمیر الحاضر الظاهر لا تُبدله إلا ما إحاطة جلا

<sup>۲</sup> کأنك ابتهاجك استمالاً

<sup>۳</sup> همزاً کمن ذا أ سعيد أم علی؟

<sup>۴</sup> یصل إلینا یستعن بنا یعن

<sup>۱</sup> و من ضمیر الحاضر الظاهر لا

<sup>۲</sup> أو اقتضي بعضاً أو اشتمالاً

<sup>۳</sup> و بدل المضمّن الهمز یلی

<sup>۴</sup> و یبدل الفعل من الفعل کمن

## باب النداء

### مباحث اصلی

### حروف ندا

۱۵۰: و للمنادي النَّاءُ أو كَالنَّاءِ «يا»<sup>۱</sup> و «أَي» و «آ» كذا «أَيَا» ثمَّ «هَيَا»<sup>۲</sup>

برای منادا (مورد ندا واقع شده) ی دور یا شبه دور (مثلا شخص خواب یا غافل و حواس یرت) [حروف] «یا» و «أَي» و «آ» و همچنین «أَيَا» و سپس «هَيَا» [وضع شده است].

۱۵۱: و «الهمز» للذَّانِ و «وا» لمن ندب أو «يا» و غیر «وا» لدي اللبس اجتنب<sup>۳</sup>

و همزه «ء» [به تنهایی بدون الف] برای [منادی] نزدیک است و «وا» یا «یا» برای مندوب (مورد گریه و زاری واقع شده) [وضع شده است] و [استفاده از حرف ندبه] غیر «وا» (یعنی یا) در [هنگام وجود احتمال] کج فهمی اجتناب شده است.

### حذف حرف ندا

۱۵۲: و غیر مندوب و مضمِر و ما جا مستغاثا قد یعرِّي فاعلما<sup>۴</sup>

منادای غیر مندوب و غیر ضمیر و غیر منادایی که به صورت مستغاث می آید، گاهی عاری [از حرف ندا] میشود پس بدان!

۱۵۳: و ذاك في اسم الجنس و المشار له قل و من یمنعه فانصر عاذله<sup>۵</sup>

<sup>۱</sup> یا: مبتدای مؤخر و للمنادی خبر مقدم.

<sup>۲</sup> و للمُنَادِي النَّائِي أو كَالنَّائِي يَا

و أَيُّ و آكَذَا أَيَا ثُمَّ هَيَا

<sup>۳</sup> و الهمز للذَّانِي و وَالْمَنْ نُدِبَ

أو يا و عَيْرٌ و الَّذِي اللَّبْسِ اجْتَنِبَ

<sup>۴</sup> و عَيْرٌ مِّنْدُوبٍ و مُمْضِرٍ و ما

جاء مُسْتَغَاثًا قَدْ يُعَرِّي فاعْلَمَنْ

<sup>۵</sup> و ذَاكَ فِي اسْمِ الْجِنْسِ و الْمُشَارِ لَهُ

قَلَّ و مَنْ يَمْنَعُهُ فَأَنْصُرْ عَاذِلَهُ



این [حذف] در اسم جنسی [که منادای مقصوده واقع شده است] و آنچه که به وسیله آن اشاره شده است (اسم اشاره)، اندک است و یاری کن ملامت کننده هر کسی را که این حذف را منع میکند (یعنی من موافق این حذف هستم).

### اقسام منادا: ۱. مفرد معرفه

۱۵۴: و ابن المعرف المنادي المفردا علي الذي في رفعه قد عهدا<sup>۱</sup>

منادای مفرد معرفه را بر اعرابی که در رفعش قرارداد شده است (مانند ضمه، الف در تنبیه و واو در جمع سالم مذکر)، مبنی کن.

۱۵۵: و انو انضمام ما بنوا قبل النداء و ليجر مجري ذي بناء جددا<sup>۲</sup>

مضموم بودن آن منادایی را که قبل از ندا مبنی کرده اند، در تقدیر بگیر و چنین منادایی باید [همچون لفظ] تازه مبنی شده [در کلام] جریان داده شود (در نظر گرفتن ضمه مقدر برای آن)

### ۲-۳-۴. نکره غیر مقصوده، مضاف و شبهه مضاف

۱۵۶: و المفرد المنكور و المضافا و شبهه انصب عادما<sup>۳</sup> خلافا<sup>۴</sup>

منادای مفرد نکره [غیر مقصوده] و منادای مضاف و شبهه مضاف را نصب بده در حالی که تو از دست دهنده اختلاف [قابل اعتنایی] هستی (یعنی اعرابی میدهی که مخالف قابل توجهی ندارد) / نصب بده، نصبی که اختلاف [قابل توجهی] در آن نیست.

<sup>۱</sup> و ابن المعرف المنادي المفردا علي الذي في رفعه قد عهدا

<sup>۲</sup> و انو انضمام ما بنوا قبل النداء و ليجر مجري ذي بناء جددا

<sup>۳</sup> عادما: مشهور حال از ضمیر مستتر انصب و احتمال دیگر صفت مفعول مطلق محذوف (نصباً عادماً).

<sup>۴</sup> و المفرد المنكور و المضافا و شبهه انصب عادما خلافا

### منادای مفرد علم موصوف به «ابن و ابنته»

۱۵۷: و نحو «زید» ضمّ و افتحنّ من نحو «أزید بن سعید لا تهن»<sup>۱</sup>

[منادای مفرد (غیرمضاف) معرفه] مانند زید را [مبنی] بر ضمه یا فتحه گردان در جملاتی مانند: ای زید پسر سعید اهانت نکن / سستی نکن.

۱۵۸: و الضّمّ إن لم یل «الابن» علماً أو یل «الابن» علم قد حتماً<sup>۲</sup>

[مبنی بر] ضمه [کردن منادای موصوف به ابن] اگر «ابن» بعد از [اسم] علمی آمده باشد، یا اسم علمی بعد از آن آمده باشد، حتمی شده است.

### منادای مفرد معرفه عند الاضطرار

۱۵۹: و اضمم أو انصب ما اضطرارا نوّنا ممّا له استحقاق ضمّ بیناً<sup>۳</sup>

از میان مناداهایی که برای آنها شایستگی مبنی شدن بر ضمه بیان (مفرد معرفه و نکره مقصوده) آنچه از باب ضرورت [شعری] تنوین گرفته است را مضموم یا منصوب بیاور (اگر مجبور بودی تنوین بدهی تنوین رفع و نصب بده).

### جمع بین «یا» و «ال»

۱۶۰: و باضطرار خصّ جمع «یا» و «أل» إلا مع الله و محکي الجمّل<sup>۴</sup>

با هم آمدن [حروف نداء مانند] یاء و «ال» تعریف در غیر از لفظ جلاله «الله» و جملات نقل قول شده، مخصوص حالت اضطرار [شعری] شده است.

<sup>۱</sup> و نحو زید ضمّ و افتحنّ من نحو أ زید / زید بن سعید لا تهن / تهن

<sup>۲</sup> و الضّمّ إن لم یل الابن علماً أو یل الابن علم قد حتماً

<sup>۳</sup> و اضمم أو انصب ما اضطرارا نوّنا ممّا له استحقاق ضمّ بیناً

<sup>۴</sup> و باضطرار خصّ جمع یاء و أل إلا مع الله و محکي الجمّل



## میم مشدد در «اللهم»

۱۶۱: و الأكثر اللهم بالتعويض و شدّ «یا» اللهم في القريض<sup>۱</sup>

در اکثر موارد «اللهم» به شکل جایگزین شدن [میم از حرف نداء] می آید و [آمدن] یا اللهم در شعر خلاف قاعده است.

## فصل في أحكام توابع المناد

۱۶۲: تابع<sup>۲</sup> ذي الضم المضاف دون «أل» ألزمه نصباً كـ «أزيد ذا الحيل»<sup>۳</sup>

در مورد تابع منادای مبنی بر ضمّ در حالت مضاف بدون ال، ملتزم نصب دادنش باش، مانند: ای زیدِ دارای حيله‌ها.

## اعراب تابع مناد مضموم

۱۶۳: و ما سواه ارفع أو انصب و اجعلا كمستقل نسقا و بدلا<sup>۴</sup>

آنچه غیر از مورد گفته شده (تابع منادای مبنی بر ضمّ) است، آن را رفع بده یا منصوب کن و مانند معطوف به عطف نسق و بدل، آن را منادایی مستقل قرار بده.

۱۶۴: و إن یکن مصحوب «أل» ما نسقا ففيه و جهان و رفع ینتقی<sup>۵</sup>

اگر تابع عطف نسق شده دارای ال بود پس در آن دو وجه جایز است در حالی که رفع دادن [در آن] برگزیده شده است.

<sup>۱</sup> و الأكثر اللهم بالتعويض و شدّ یا اللهم في القريض

<sup>۲</sup> تابع: اسم سابق بر فعل طلبی در باب اشتغال و راجح النصب و جایز الرفع به ابتدائیت (خالد)

<sup>۳</sup> تابع ذي الضم المضاف دون أل ألزمه نصباً كأزيد ذا الحيل

<sup>۴</sup> و ما سواه ارفع أو انصب و اجعلن كمستقل نسقا و بدلاً.

<sup>۵</sup> إنتقی الشيء: آن را برگزید.

<sup>۶</sup> و إن یکن مصحوب أل ما نسقا ففيه و جهان و رفع ینتقی



### حکم ندای «أَيُّ»

۱۶۵: و «أَيُّهَا» مصحوب «أل» بعد صفة يلزم بالرفع لذي المعرفة<sup>۱</sup>  
 أيها با لفظ ال دار بعد [از آن]، در حالی که صفت و مرفوع است، نزد صاحبان معرفت (نحویون برتر) ملازم است (یعنی مابعد ایها همواره صفت ایها، ال دار و مرفوع است).

۱۶۶: و «أَيُّ هَذَا»، «أَيُّهَا الَّذِي» ورد و وصف «أَيُّ» بسوي هذا يرد<sup>۲</sup>  
 «ای هذا» (ای موصوف به اسماء اشاره) و «ایها الذي» (ای موصوف به موصولات) در کلام عرب وارد شده است، وصف آمدن برای ای به غیر از این سه مورد (ال دار، اسم اشاره و موصول) رد شده است.

### حکم ندای اسم اشاره

۱۶۷: و ذو إشارة كـ «أَيُّ» في الصفة إن كان تركها يفيت المعرفة<sup>۳</sup>  
 اسم اشاره نیز [در زمان منادا واقع شدن] اگر ترک صفت (نیابوردن صفت) موجب از بین رفتن معرفه بودن گردد، در [لزوم داشتن] صفت همانند ای است. (مانند: یا هذا الرجل، در زمانی که هذا به تنهایی منادا را تعیین و تعریف نکند).

### حکم منادای مفرد مکرر

۱۶۸: في نحو «سعد سعد الأوس» ينتصب ثان و ضمّ و افتح أوّلا تصب<sup>۴</sup>  
 در مثل «ای سعد ای سعد اوسی» سعد دوم منصوب میشود و سعد اول را مضموم یا مفتوح کن تا [به راه درست نحوی] بررسی.

<sup>۱</sup> و أَيُّهَا مَصْحُوبٌ أَلْ بَعْدَ صِفَةٍ

يَلْزَمُ بِالرَّفْعِ لَدَيِ ذِي الْمَعْرِفَةِ

<sup>۲</sup> ایها مبتدای اول و مصحوب مبتدای دوم است و يلزم خبر مبتدای دوم و کل جمله خبر مبتدای اول و عائد به مبتدای اول به بعد از بعد است که حذف شده و آن را مبنی بر ضم کرده است. البته در کتاب اعراب الالفیه خالد دو ترکیب دیگر نیز برای این بیت آورده شده است.

<sup>۳</sup> و أَيُّ هَذَا أَيُّهَا الَّذِي وَرَدَ

و وَصَفُ أَيُّ بِسَوِي هَذَا يَرُدُّ

<sup>۴</sup> و ذُو إِشَارَةٍ كَأَيُّ فِي الصِّفَةِ

إِنْ كَانَ تَرْكُهَا يُفِيْتُ الْمَعْرِفَةَ

فِي نَحْوِ «سَعْدٌ / سَعْدٌ» سَعْدِ الْأَوْسِ يَنْتَصِبُ

ثَانٍ وَ ضَمٌّ وَ افْتِحَ أَوَّلًا تُصَبُّ



## فصل في المنادى المضاف إلى ياء المتكلم

۱۶۹: واجعل منادي صحَّ إن يصف لـ «يا» كـ «عبد عبدي عبد عبدا عبديا»<sup>۱</sup>

منادایی که صحیح الاخر است را اگر به یاء [متکلم] اضافه شود، مانند عبدِ عبدي عبدَ عبداً عبدياً [در اعراب و حرف آخر] قرار بده.

۱۷۰: والفتح والكسر و حذف «الیا» استمرّ في «يا ابن أمّ يا ابن عمّ لا مفرّ»<sup>۲</sup>

فتحه یا کسره دادنِ منادی در حالتِ حذفِ یاءِ [متکلم] همواره در مانندِ «ای پسرِ مادرم، ای پسرِ عمویم، گریزگاهی نیست» استمرار دارد.

۱۷۱: و في النداء «أبت» «أمّت» عرض و اكسر أو أفتح و من «الیا» «التا» عوض<sup>۳</sup>

در نداء، آمدنِ اَبْت و اَمَّت، [در زبانِ عربی] رخ داده است و [حرفِ آخرِ این موارد را] کسره بده یا مفتوح کن و [بدان که] در آنها تاء عوض از یاء است.

## فصل في الأسماء اللازمة للنداء

۱۷۲: و «فل» بعض ما يخص بالنداء «لؤمان» «نومان» كذا و اطرء<sup>۴</sup>

«فل» [برای مذکر و همچنین «فلة» برای مؤنث، به معنای فلانی] یکی از الفاظی است که مختص نداست [که فقط، همراه حرف نداء استفاده میشود] و همچنین «لؤمان» (بسیار پست)، «نومان» (بسیار پر خواب، خوابالو) نیز مختص نداء هستند و [به صورت] قیاسی [ساخته] شده است ...

۱۷۳: في سبّ الأنثي وزن «يا خباث» و الامر هكذا من الثلاثي<sup>۵</sup>

... در دشنام دادن به مؤنث ها [ی منادا]، وزنِ یا خباثِ (ای زن خبیث) [یعنی وزنِ «فَعَالٍ»]، [اسمِ فعلِ امرِ ثلاثی مجردِ [تامّ متصرف] نیز بر این وزنِ (فَعَالٍ) آمده است.

<sup>۱</sup> واجعل منادي صحَّ إن يصف لياء

<sup>۲</sup> والفتح والكسر و حذف الیاء استمرّ

<sup>۳</sup> و في النداء «أبت / أبت» «أمّت / أمّت» عرض

<sup>۴</sup> و فل بعض ما يخص بالنداء

<sup>۵</sup> في سبّ الأنثي وزن يا خباث

كعبد عبدي عبد عبدا عبديا

في يا ابن (أمّ / أمّ) يا ابن (عمّ / عمّ) لا مفرّ

و اكسر أو أفتح و من الیاء التاء عوض

لؤمان نومان كذا و اطرء

و الامر هكذا من الثلاثي

## ۱۷۴: و شاع فی سبِّ الذکور «فَعَلٌ» و لا تقس و جرّ فی الشعر «فل»<sup>۱</sup>

در دشنام دادنِ مذکرها، [وزن] «فَعَلٌ» شایع است، البته [بر این وزن (فَعَلٌ)] قیاس نکن؛ در شعر «فُلٌ» به صورت مجرور (فُلٌ) آمده است.

### الاستغاثه

## ۱۷۵: إذا استغیث اسم منادی خفضا بـ «اللام» مفتوحا ک «یا للمرتضی»<sup>۲</sup>

زمانی که اسم منادا مورد استغاثه واقع شود، با لام مفتوحه مجرور میگردد مانند: ای مرتضی به فریاد رس!

## ۱۷۶: و افتح مع المعطوف إن کررت «یا» و فی سوی ذلك بالكسر اثتیا<sup>۳</sup>

اگر حرف نداء «یا» را تکرار کردی، [لام را] به همراه معطوف، مفتوح کن (مانند: یا لزیّد و یا لیکر لقریش) ای زید و ای بکر به فریاد قریش برسید)) در غیر از این حالت (آمدنِ مستغاث و معطوف به آن بدون یاء) [لام را بر سر معطوف] مکسور بیاور (مانند: یا لزیّد و لیکر لقریش)

## ۱۷۷: و «لام» ما<sup>۴</sup> استغیث عاقبت<sup>۵</sup> «ألف» و مثله اسم ذو تعجب ألف<sup>۶</sup>

الف، جایگزین لام [مفتوح ابتدای] آنچه استغاثه شده است (مستغاث) میشود. اسم متعجب<sup>۷</sup> منه ای که مأنوس است، مانند همین لام [در جانشینی الف به جای آن] است (یا للعب ← یا عجا)

### النذب

## ۱۷۸: ما للمنادی اجعل لمدوب و ما نکر لم یندب و لا ما أبها<sup>۸</sup>

<sup>۱</sup> و شاع فی سبِّ الذکور فَعَلٌ  
<sup>۲</sup> إذا أُسْتُغِیثَ اسْمٌ مُنَادٍ خُفِضَ  
<sup>۳</sup> و اِفْتَحَ مَعَ المَعطُوفِ إِنْ کَرَّرْتَ یاءَ  
<sup>۴</sup> لام: مفعول به عاقبت و منصوب  
<sup>۵</sup> ما: موصوله و مضاف الیه.

<sup>۶</sup> عاقبت: فعل ماضی صیغه ۴ فاعل آن الف. - عاقب فلاناً: جاءَ بِعَقِبِهِ (در پی آن آمد)

<sup>۷</sup> و لام ما أُسْتُغِیثَ عاقبت ألف  
<sup>۸</sup> ما للمنادی اجعل لمدوب و ما نکر لم یندب و لا ما أبها



آنچه برای منادی گفته شد را برای مندوب قرار بده. نکره، مندوب واقع نمیشود و اسم مبهم نیز همچین [مندوب واقع نمیشود].

۱۷۹: و یندب الموصول بالذی اشتھر

موصول، به صله ای که مشهور است، [همراه صله اش مندوب واقع نمیشود] مانند: ای کسی که چاه زمزم را حفر کرد (عبدالمطلب) به فریاد برس!

۱۸۰: و منتهی المندوب صله بـ«الألف»

متلوها إن كان مثلها حذف<sup>۱</sup>

انتهای مندوب را به الف متصل کن، حرف ماقبل این الف اگر مانند آن بود (الف بود) حذف میشود.

۱۸۱: كذاک تنوین الذی به کمل

من صلة أو غيرها نلت الأمل<sup>۲</sup>

همچنین [در اجزای متصل به مستغاث] تنوین آنچه از صله یا غیر صله (مضاف الیه و جزء دوم ترکیب مزجی) که به وسیله تنوین کامل شده اند، [حذف میشود و اگر این کار را انجام دهی] به آرزویت (ساختن استغاثه) میرسی (مانند: وَا مِنْ حَفْرٍ بئرِ زمزم ← زمزما)

۱۸۲: و الشکل؛ حتماً أوله مجانسا

إن یکن الفتح بوهم لابساً

اگر فتحه، ایجاد کننده کج فهمی بر اثر توهم باشد بعد از حرکت [حرف آخر مندوب] همجنس آن حرکت را بیاور (مانند: وا غلامهوه برای صیغه ۱ تا با واغلامهاه صیغه ۴ اشتباه نشود)

### مناداک مندوب مضاف به یاء متکلم

۱۸۳: و واقفا زدهاء سکت إن ترد

و إن تشأ فالد، و «الها» لا تزدد

اگر خواستی در حالت وقف، هاء سکت بر مستغاث بیفزای و اگر خواستی به الف مدّ بده و هاء اضافه نکن.

<sup>۱</sup> و یندب الموصول بالذی اشتھر

<sup>۲</sup> و منتهی المندوب صله بالألف

<sup>۳</sup> كذاک تنوین الذی به کمل

<sup>۴</sup> الشکل: مفعول به باب اشتغال و راجح النصب.

<sup>۵</sup> اوله: از پی آن در بیاور.

<sup>۶</sup> و الشکل حتماً أوله مجانسا

<sup>۷</sup> و واقفا زدهاء سکت إن ترد

۱۸۴: و قائل «واعبديا» «واعبدا» من في النداء «اليا»<sup>۱</sup> ذا سکون أبدی<sup>۲</sup>

گویندهی «واعبديا» و «واعبدا»، ضمیر یاء [متکلم] را در نداء به صورت ساکن دار آشکار کرده است.

## الترخيم

۱۸۵: ترخيماً أحذف آخر المنادی كـ «يا سعا» فيمن دعا «سعادا»<sup>۳</sup>

آخر منادا را برای ترخيم حذف کن مانند گفتن «يا سعا» از کسی که سعاد را میخواند.

۱۸۶: و جوزنه مطلقاً في كل ما أنث بـ «الها» و الذي قد رخصاً<sup>۴</sup>

مطلقاً در مورد همه مؤنث ها با هاء تأنيث، ترخيم را جایز بدان و آنچه مرخم شده است ...

۱۸۷: بحذفها و فره بعد و احظلاً<sup>۵</sup> ترخيم ما من هذه «الها» قد خلا<sup>۶</sup>

به وسیله حذف هاء تأنيث به طور وافر آن را بیاور (حرف دیگری از آن کم نکن)، از ترخيم منادایی که مجرد از هاء تأنيث باشد پرهیز کن ...

۱۸۸: إلا الرباعي فما فوق العلم<sup>۷</sup> دون إضافة و إسناد متم<sup>۸</sup>

... مگر علم چهارحرفی و بیشتر که به وسیله غیر از ترکیب اضافی و اسنادی تمام شده باشد.

## شروط حذف دو حرف در منادا<sup>۹</sup> مرخم

۱۸۹: و مع الآخر احذف الذي تلا<sup>۱۰</sup> إن زيد ليـنا ساكنا مكملأ<sup>۱۱</sup>

با حرف آخر، حرف ماقبل را نیز حذف کن اگر زاید شده است به عنوان [حرف] لين ساکن کامل کنندهی ...

<sup>۱</sup> الياء: مفعول مقدم ابدی و منصوب.

<sup>۲</sup> و قائل: و اعبديا و اعبدا

مَن فِي النَّدَاءِ الْيَاءُ ذَا سَكُونٍ أَبَدِي

<sup>۳</sup> ترخيماً أحذف آخر المنادی

كَيَا سَعَا فَيَمِّنُ دَعَا سَعَادَا

<sup>۴</sup> و جوزنه مطلقاً في كل ما

أُنْثَ بِالْهَاءِ وَ الَّذِي قَدْ رُخِّمَ

<sup>۵</sup> بحذفها و فره بعد و احظلاً

تَرْخِيمَ مَا مِنْ هَذِهِ الْهَاءِ قَدْ خَلَا

<sup>۶</sup> إلا الرباعي فما فوق العلم

دُونَ إِضَافَةٍ وَ إِسْنَادٍ مُتَمِّمٌ

<sup>۷</sup> و مع الآخر احذف الذي تلا

إِنْ زَيْدٌ لَيْنًا سَاكِنًا مُكْمَلًا



## ۱۹۰: أربعة فصاعداً و الخلف في «واو» و «ياء» بهما فتح قفى<sup>۱</sup>

... [در جایگاه حرف] چهارم و بالاتر. در مورد حذف واو و یائی که [حرکت ماقبلشان از جنسشان نیست بلکه] فتحه‌ی ماقبل قرار گرفته به آنها چسبیده باشد، اختلاف است.

### سایر احکام ترخیم

## ۱۹۱: والعجز احذف من مرکب و قلّ ترخیم جمله و ذا عمرو و نقل<sup>۲</sup>

عَجَزُ (قسمت آخر) را از مرکب مزجی حذف کن. ترخیم جمله اندک است. ترخیم ترکیب مزجی را سیبویه [از عرب زبانان] نقل کرده است.

## ۱۹۲: و إن نويت بعد حذف ما حذف فالباقي استعمل بها فيه ألف<sup>۳</sup>

اگر آنچه حذف شده است را پس از حذف در تقدیر نگرفتی، بقیه لفظ را با همان حرکت پیشین [قبل از حذف] به کار ببر.

## ۱۹۳: و اجعله إن لم تنو محذوفا كما لو كان بالآخر وضعاً تمّ<sup>۴</sup>

اگر آنچه حذف شده است را در تقدیر نگرفتی، لفظ را همان گونه قرار بده که گویی از حیث وضع با همین حرف آخر باقی مانده‌ی [بعد از ترخیم] تمام شده است.

## ۱۹۴: فقل علي الأول في «ثمود» يا «ثمو» و «يا ثمي» علي الثاني بـ«يا»<sup>۵</sup>

بر مبنای عملیات اول (در تقدیر گرفتن محذوف) در [ترخیم] ثمود، بگو «یا ثمو» و بر مبنای عملیات دوم (در تقدیر نگرفتن محذوف) بگو «یا ثمی» (اصل آن ثَمُو بوده است که واو ماقبل مضموم طبق قواعد اعلال مخصوص به اسم به یاء تبدیل شده است).

<sup>۱</sup> أربعة فصاعداً و الخلف في واو و ياء بهما فتح قفى  
<sup>۲</sup> والعجز احذف من مرکب و قلّ  
<sup>۳</sup> و إن نويت بعد حذف ما حذف فالباقي استعمل بها فيه ألف  
<sup>۴</sup> و اجعله إن لم تنو محذوفاً كما لو كان بالآخر وضعاً تمّ  
<sup>۵</sup> فقل علي الأول في ثمود يا ثمو و يا ثمي علي الثاني بـياء

۱۹۵: و التزم الأوّل فی ک «مُسَلِّمَة» و جَوِّز الوجّهین فی ک «مَسَلِّمَة»<sup>۱</sup>

در مورد «مُسَلِّمَة» (لفظ دارای تاء تأنیثِ وصفی) به عملیات اول ملتزم باش، در مانند «مَسَلِّمَة» (لفظ دارای تاء عَمَلَم یعنی تائی که برای ایجاد تمایز در مذکر و مؤنث نیست) هر دو عملیات را جایز بدان.

۱۹۶: و لا اضطرار رَحْمُوا دُونَ نَدَا مَا لِلنَّدَا یصلح نحو «أَحْمَدَا»<sup>۲</sup>

برای ضرورت [شعری] در غیر از ندا نیز آنچه را که صلاحیت ترخیم در نداء دارد مانند احمد، ترخیم نموده اند.

### الاختصاص

۱۹۷: الاختصاص كنداء دون «یا» ك «أَيُّهَا الْفَتِي» بِأَثَرِ «أَرْجُونِيَا»<sup>۳</sup>

اختصاص [از حیث لفظ] مانند نداء است [اما در آمدن] بدون حرف ندا [با آن تفاوت دارد] مانند: «جوانمرد» که بعد از «به من امید داشته باشید» بیاید (به منی - چنین جوانمردی - امیدوار باشید).

۱۹۸: و قد یري ذا دُونَ «أَي» تَلُو «أَل» كَمَثَلِ «نَحْنُ الْعَرَبُ أَسْخِي مِنْ بَدَل»<sup>۴</sup>

گاهی اختصاص بدون «ای»، [بلکه] در پی «ال» (ال دار) می آید. مانند: ما عربها بخشنده ترین بخشش کنندگانیم.

### التَّحْذِيرُ وَأَقْسَامُ وَأَحْكَامُ

۱۹۹: «إِيَّاكَ وَالشَّرَّ» وَ نَحْوَهُ نَصَبٌ مُحَذَّرٌ، بِهَا اسْتِتَارُهُ وَجِبُّ<sup>۵</sup>

شخص هشداردهنده [در عبارتی مانند]: «خود را از شر حفظ کن» و [مواردی] مانند آن، [ایاک را] به وسیله آنچه واجب الاستتار است (فعلی مانند حَذَّرُ یا ق)، منصوب کرده است.

<sup>۱</sup> و التَّزِمُ الْأَوَّلُ فِي كَمُسَلِّمَةٍ

<sup>۲</sup> و لِاضْطِرَارٍ رَحْمُوا دُونَ نَدَاءٍ

<sup>۳</sup> الْاِخْتِصَاصُ كِنِدَاءٍ دُونَ يَاءٍ

<sup>۴</sup> وَ قَدْ يَرِي ذَا دُونَ أَيِّ تَلَوَّ أَلْ

<sup>۵</sup> اِحْتِمَالاً نَصَبَ شَرِّ بِنَابِرِ عَطْفٍ بَرِ اِيَّاكَ اسْت.

<sup>۶</sup> إِيَّاكَ وَالشَّرَّ وَ نَحْوَهُ نَصَبٌ مُحَذَّرٌ بِهَا اسْتِتَارُهُ وَجِبُّ



۲۰۰: و دون عطف ذال «ایا» انسب و ما سواه ستر فعله لن يلزما<sup>۱</sup>

بدون حرف عطف نیز این حکم (منصوب شدن به وسیله عامل واجب الاستتار) را به «ایا» نسبت بده (مانند: إِيَّاكَ الْأَسَدَ (از شیر بیرهیز)) و [آن تحذیری که همراه با] غیر از آن (ایا) [آورده می‌شود]، استتار فعلش هرگز لازم نیست (مانند: نَفْسَكَ الشَّرَّ (خود را از شر حفظ کن)) ...

۲۰۱: إِلَّا مَعَ الْعُطْفِ أَوْ التَّكْرَارِ كـ «الضَّيْغَمُ الضَّيْغَمُ يَا ذَا السَّارِي»<sup>۲</sup>

... مگر [در تحذیر] به وسیله عطف (مانند: نَاقَةَ اللَّهِ وَ سَقِيَاهَا (از تعرض به ماده شتر خداوند و نوبت آب خوردن آن بیرهیزید)) یا تکرار، مانند: بسیار مراقب شیر باش! ای شب رو!

### تحذیر برای متکلم و غائب

۲۰۲: وَ شَذُّ «إِيَّايَ» وَ «إِيَّاهُ» أَشَدُّ وَ عَنِ سَبِيلِ الْقَصْدِ مَنْ قَاسَ انْتَبَذَ<sup>۳</sup>

[به کاربردن] واژه «ایای» [در تحذیر] خلاف قاعده است و [به کار بردن] «ایاه» [از آن] بیشتر خلاف قاعده است. هر کس [بر استعمال این دو واژه در شعر برای متکلم و غایب] قیاس کند، از راه حق منحرف شده است.

### الاعراء:

۲۰۳: وَ كَمُحَذَّرٍ بِلَا إِيَّايَا اجْعَلَا مَغْرِي بِهِ فِي كُلِّ مَا قَدْ فَصَّلَا<sup>۴</sup>

لفظی که به آن تشویق شده است (مانند اخاک در «أَخَاكَ وَ الْإِحْسَانَ إِلَيْهِ» (احسان به برادرت را دریاب) یا «أَخَاكَ أَخَاكَ» (برادرت را دریاب)) را در همه احکامی که تفصیل داده شد، همانند مُحَذَّرٍ (هشدار داده شده) بدون ایّا (تحذیر با عطف و تکرار) قرار بده.

<sup>۱</sup> وَ دُونَ عَطْفٍ ذَا لِإِيَّائُنْسَبُ وَ مَا  
<sup>۲</sup> إِلَّا مَعَ الْعُطْفِ أَوْ التَّكْرَارِ  
<sup>۳</sup> وَ شَذُّ إِيَّايَ وَ إِيَّاهُ أَشَدُّ  
<sup>۴</sup> وَ كَمُحَذَّرٍ بِلَا إِيَّايَا اجْعَلُنْ

سِوَاهُ سَتَرُ فَعْلِهِ لَنْ يَلْزَمَ  
كَالضَّيْغَمِ الضَّيْغَمُ يَا ذَا السَّارِي  
وَ عَنِ سَبِيلِ الْقَصْدِ مَنْ قَاسَ انْتَبَذَ  
مُغْرِي بِهِ فِي كُلِّ مَا قَدْ فَصَّلَ



## باب أسماء الأفعال و الأصوات

### تعریف اسم فعل

۲۰۴: ما ناب عن فعل ك«شتان» و «صه» هو اسم فعل و كذا «أوه» و «مه»<sup>۱</sup> آنچه از [اسم که از] فعل نیابت کند مانند: جدایند و ساکت باش، اسم فعل است و همچنین است: آزرده خاطر میشوم و بس کن!.

### اقسام اسم فعل

۲۰۵: و ما بمعني «إفعل» ك«آمين» كثر و غيره ك«وي» و «هيهات» نزر<sup>۲</sup> آنچه [از اسم فعل که] به معنای افعل است (امر است) فراوان است، مانند: بپذیر؛ [اسم فعل] غیر از امر مانند در شگفتم و دور شد، اندک است.

### اسم فعل منقول از ظرف، حرف جر و مصدر

۲۰۶: و الفعل<sup>۳</sup> من اسمائه؛ «عليك»<sup>۴</sup> و هكذا «دونك» مع «إليك»<sup>۵</sup> «عليک» (بر تو لازم است)، از اسم های به کار رفته برای فعل است. همچنین اند: بگیر و دور شو.

۲۰۷: كذا «رويد» «بله» ناصبين<sup>۶</sup> و يعملان الخفض مصدرين<sup>۷</sup> همچنین است: مهلت بده و رهاکن در حالی که هر دو نصب دهنده اند (مفعول به گرفته اند) و عمل جردادن را ایجاد میکنند در حالی که به صورت مصدر به کار روند.

<sup>۱</sup> ما ناب عن فعل كشتان و صه

<sup>۲</sup> و ما بمعني افعل كآمين كثر

<sup>۳</sup> الفعل: مبتدا

<sup>۴</sup> من اسمائه: خبر عليك

<sup>۵</sup> عليك: مبتدای دوم

<sup>۶</sup> و الفعل من اسمائه عليك

<sup>۷</sup> كذا رويد بله ناصبين و يعملان الخفض مصدرين



## اعمال اسم فعل

۲۰۸: و ما لما تنوب عنه من عمل لها و آخر ما لذي فيه العمل<sup>۱</sup>

آنچه از عمل برای کلمه ایست که اسم فعل جایگزین آن شده است برای اسم فعل نیز است؛ مؤخر کن آنچه را که برای این [اسم فعل] عمل کردن در آن (معمول اسم فعل) واقع شده است.

۲۰۹: و احکم بتنکیر الّذي ينون منها و تعريف سواه بين<sup>۲</sup>

به نکره بودن آن قسمی از اسم فعل که منون است، حکم کن. معرفه بودن غیر از آن (غیر منون) آشکار است.

## اسم صوت

۲۱۰: و ما به خوطب ما لا يعقل من مشبه اسم الفعل صوتا يجعل<sup>۳</sup>

آنچه از [الفاظ] شبیه اسم فعل که به وسیله آن غیر عاقل مورد خطاب واقع میشود، [اسم] صوت قرار داده میشود.

۲۱۱: كذا الّذي أجدي حكاية ك«قب» و الزم بنا النوعين فهو قد و جب<sup>۴</sup>

همچنین است آنچه حکایتی را بیان میکند مانند: صدای برخورد شمشیر با چیزی؛ مبنی بودن این دو نوع را لازم بدان زیرا آن بناء قطعا واجب است.

## نونا التاكيد

۲۱۲: للفعال توكيد بنونين، هما كنوني «اذهبن» و «اقصدنهما»<sup>۵</sup>

برای فعل تأکیدی است که به وسیله دو نون واقع میشود، آن دو همانند نونهای [این دو مثالند]: قطعاً برو، حتماً آن دو را قصد کن.

<sup>۱</sup> العمل: مبتدای مؤخر و خبرش فيه.

<sup>۲</sup> و ما لما تنوب عنه من عمل  
<sup>۳</sup> و احکم بتنکیر الّذي ينون  
<sup>۴</sup> و ما به خوطب ما لا يعقل  
<sup>۵</sup> كذا الّذي أجدي حكاية كقب  
 لفعال توكيد بنونين، هما  
 لها و آخر ما لذي فيه العمل  
 منها و تعريف سواه بين  
 من مشبه اسم الفعل صوتا يجعل  
 و الزم بنا النوعين فهو قد و جب  
 كنوني اذهبن و اقصدنهما

## موارد الحاق نون تأکید- حکم آخر فعل مؤکد به نون

۲۱۳: یُوَكِّدَانِ «إِفْعَلٌ» و «يَفْعَلُ» آتیا<sup>۱</sup>      ذَا طَلَبٍ أَوْ شَرْطًا «إِمَّا» تَالِيَا<sup>۲</sup>

[این دو نون] فعل امر (افعل) و فعل مضارع (یفعل) را تأکید میکنند، در حالی که مضارع، به صورت طلبی یا متضمن معنای شرط آمده باشد که در بی «إِمَّا» باشد ...

۲۱۴: أَوْ مُبْتَدَأٌ فِي قِسْمٍ مُسْتَقْبَلًا<sup>۳</sup>      وَقَلَّ بَعْدَ «مَا» و «لَمْ» و بَعْدَ «لَا»<sup>۴</sup>

... یا آینده‌ی مثبت و در جواب قسم باشد. کم است [آمدنِ نون تأکید بر مضارع] بعد از ما و لم و لا ...

۲۱۵: و غَيْرِ<sup>۵</sup> «إِمَّا» مِنْ طَوَالِبِ الْجَزَا      و آخِرِ الْمُؤَكَّدِ افْتِحَ كَ «ابْرَزَا»<sup>۶</sup>

... و بعد از [کلمات] خواهانِ جزاء (ادوات شرط) به جز «إِمَّا». آخِرِ [کلمه] تأکید شده را مفتوح کن، مانند: حتما آشکار شو.

۲۱۶: و اشْكَلُهُ<sup>۷</sup> قَبْلَ مُضْمَرٍ لِيْنِ بِهَا      جَانِسٍ مِنْ تَحْرُكٍ قَدْ عَلِمَا<sup>۸</sup>

حرفِ آخرِ قبل از ضمیر لین (حرفِ علّه ساکن: واو جمع، الف تننیه، یاء مخاطبه)، را به وسیله آنچه از حرکات، متناسب دانسته شده است حرکت بده.

<sup>۱</sup> آتیا: حال از یفعل

<sup>۲</sup> ذَا: حال بعد از حال از هو مستتر در آتیا که به یفعل باز میگردد.

<sup>۳</sup> یُوَكِّدَانِ إِفْعَلٌ و يَفْعَلُ آتِيَا      ذَا طَلَبٍ أَوْ شَرْطًا إِمَّا تَالِيَا

<sup>۴</sup> مثبتاً: عطف به ذَا

<sup>۵</sup> مستقبلاً: صفتِ مثبتاً

<sup>۶</sup> أَوْ مُبْتَدَأٌ فِي قِسْمٍ مُسْتَقْبَلًا      وَقَلَّ بَعْدَ مَا و لَمْ و بَعْدَ لَا

<sup>۷</sup> غَيْرِ: معطوف به لا در بیت قبل

<sup>۸</sup> اَبْرَزَا - بَرَزَا: خَرَجَ إِلَى الْفَضَاءِ

<sup>۹</sup> و غَيْرِ إِمَّا مِنْ طَوَالِبِ الْجَزَا      و آخِرِ الْمُؤَكَّدِ افْتِحَ كَ اَبْرَزَا

<sup>۱۰</sup> ضمیر ه در اشکله: به آخر المؤکد در بیت قبل باز میگردد.

<sup>۱۱</sup> و اشْكَلُهُ قَبْلَ مُضْمَرٍ لِيْنِ بِهَا      جَانِسٍ مِنْ تَحْرُكٍ قَدْ عَلِمَا



۲۱۷: و المضمّر احذفنه إلا «الألف» و إن یکن<sup>۱</sup> فی آخر الفعل «ألف»<sup>۲</sup>

ضمیر را به جز الف (ضمیر تننیه) حذف کن؛ اگر الف در آخر فعل وجود داشته باشد (مانند افعال ناقص یائی مانند یخشی) ...

۲۱۸: فأجعله منه رافعا غیر «الیا» و «الواو»، «یاء» ک «اسعین سعیا»<sup>۳</sup>

... آنگاه الف فعل رفع دهنده به ضمایر غیر از یاء و واو (ضمایر تننیه الف) و ضمایر مستتر را یاء قرار بده مانند: حتما حتما تلاش کن.

۲۱۹: و احذفه من رافع هاتین و فی «واو» و «یا» شکل مجانس قفی<sup>۴</sup>

الف را از فعل رفع دهنده به آن دو (ضمیر یاء و واو) حذف کن، در [مورد ضمیر] واو و یاء، حرکت متناسب (ضمه و کسره) در پی آورده میشود ...

۲۲۰: نحو «اخشین<sup>۵</sup> یا هند» بالكسر و «یا قوم اخشون» و اضمم و قس مستویا<sup>۶</sup>

... مانند: ای هند حتما بترس، [که یاء ضمیرش] با کسره [حرکت داده شده است] و ای قوم حتما بترسید، [که ضمیر را در آن] ضمه بده؛ به صورت یکسان (همانند مورد اخیر) قیاس کن.

موارد اختصاصی نون خفیفه

۲۲۱: و لم تقع خفیفه بعد «الألف» لکن شدیدة و کسرها ألف<sup>۷</sup>

نون تأکید خفیفه بعد از الف تننیه قرار نمیگیرد اما نون تأکید ثقیله و کسره گرفتن آن [بعد از الف تننیه] مألوف است (رایج است).

<sup>۱</sup> یکن: تامه و فاعل آن الف

<sup>۲</sup> و المضمّر احذفنه إلا الألف و إن یکن فی آخر الفعل ألف

<sup>۳</sup> سعیا: مفعول مطلق تأکیدی است و نباید تلاش کردنی (مفعول مطلق نوعی) ترجمه شود.

<sup>۴</sup> فأجعله منه رافعا غیر الیاء و الواو یاء کاسعین سعیا

<sup>۵</sup> و احذفه من رافع هاتین و فی واو و یاء شکل مجانس قفی

<sup>۶</sup> اِخْشِین: اصل آن اِخْشِی (صیغه ۱۰) فَخَّرَ نون تأکید خفیفه ← اِخْشِین ← اِخْشِین ← اِخْشِین

<sup>۷</sup> نحو اِخْشِین یا هند بالكسر و یا قوم اِخْشُون و اُضْمَم و قَس مُسْتَوِیاً

<sup>۸</sup> و لم تقع خفیفه بعد الألف لکن شدیدة و کسرها ألف

۲۲۲: و «ألفا» زد قبلها مؤکداً

الفی را قبل از نون تأکید اضافه کن در حالی که این نون تأکید کننده فعلی است که به نون اناث اسناده داده شده است (صیغه ۶ و ۱۲).

۲۲۳: و احذف خفيفة لساكن ردف

نون تأکید خفیفه را به علت حرف ساکنی که پس از واقع میشود را حذف کن و همچنین بعد از حرکت غیر فتحه (ضمه و کسره)، زمانیکه وقف میکنی، (مانند: یا زیدون اضرِبْ ← در وقف ← اضرِبْ)

۲۲۴: و اردد إذا حذفها في الوقف ما

آنچه به خاطر نون تأکید در حالت وصل مفقود شده است را زمانیکه نون تأکید را در وقف حذف کردی، بازگردان.

۲۲۵: و أبدلنها بعد فتح «ألفا»

نون تأکید خفیفه را بعد از فتحه در حالت وقف به الف تبدیل کن همان گونه که در مورد قَفَن (حتماً بایست) [در وقف] قفا گفته میشود.

## باب ما لا ينصرف

### وجه تسمیه

۲۲۶: الصّرف تنوین آتی مبیناً

معنی، به یکون الاسم أمکناً<sup>۱</sup>  
صرف همان تنوینی است که [بر سر اسماء معرب (متمکن)] می آید در حالی که تبیین کننده ی معنایی است (معنای عدم مشابهت با فعل) و بوسیله آن اسم [متمکن]، امکن (منصرف) می شود.

<sup>۱</sup> و ألفاً زِدْ قَبْلَهَا مُؤَكِّدًا  
<sup>۲</sup> وَاحْذِفْ خَفِيفَةً لِسَاكِنٍ رَدْفَ  
<sup>۳</sup> وَارْدُدْ إِذَا حَذَفْتُهَا فِي الْوَقْفِ مَا  
<sup>۴</sup> وَابْدَلْنَهَا بَعْدَ فَتْحِ أَلْفًا  
<sup>۵</sup> الصَّرْفُ تَنْوِينٌ آتَى مُبَيِّنًا  
فِعْلًا إِلَى نُونِ الْإِنَاثِ أُسْنَدًا  
و بَعْدَ غَيْرِ فَتْحَةٍ إِذَا تَقَفَ  
مِنْ أَجْلِهَا فِي الْوَصْلِ كَانَ عُدْمًا  
وَقَفَا كَمَا تَقُولُ فِي قَفَنٍ قَفَا  
مَعْنَى، بِهِ يَكُونُ الْإِسْمُ أَمْكَنًا



## اسباب منع صرف

### ۱. الف تانیث

#### ۲۲۷: فالف التانیث مطلقاً منع صرف الّذي حواه كيفما وقع<sup>۱</sup>

پس الف تانیث در هر شرایطی (مقصوره یا ممدوده)، از صرف شدن اسمی که حاوی اوست (حاوی الف تانیث است) به هر گونه ای که واقع شود (خواه معرفه باشد مانند زکریاء و کربلاء و رضوی یا نکره باشد مانند صحراء و ذکری و مفرد باشد یا جمع مانند جرحی و اصدقاء و علم باشد یا وصف مانند جبلی و حمراء) جلوگیری می کند.

### ۲. «ان» زائده [+ وصف]

#### ۲۲۸: و زائدا «فعلان» فی وصف سلم من أن یري بتاء تانیث ختم<sup>۲</sup>

و دو حرف زائد وزن فعلان نیز در وصفی که از دیده شدن (به کار رفتن) با تاء تانیث سلامت است [مانع صرف شدن می شود]. (مثلاً ندمان که مونثش ندمانه است منصرف و سکران که مونثش سکری است و لحيان که مونث ندارد غیر منصرف اند.)

### ۳. وزن فعل [+ وصف]

#### ۲۲۹: و وصف اصلی و وزن «أفعل»<sup>۳</sup> ممنوع تانیث بتا ک «أشهل»<sup>۴</sup>

و هر وصف اصلی که با وزن افعل به کار رود و ممنوع التانیث بوسیله ی تاء مربوطه باشد (مونث به تاء تانیث نداشته باشد) نیز غیر منصرف است. (مانند أشهل که مونثش شَهلاء است و أفضل که مونثش فُضلی است یا أکمر (بزرگ حشفه) که مونث ندارد.)

<sup>۱</sup> قَالَفُ التَّائِثِ مُطْلَقاً مَنَعَ  
<sup>۲</sup> وَ زَائِدَا فَعْلَانِ فِي وَصْفِ سَلَمٍ  
<sup>۳</sup> أَفْعَلٌ : مُضَافٌ إِلَيْهِ وَزْنٌ وَ مَجْرُورٌ بِه فَتَحَهُ  
<sup>۴</sup> وَ وَصْفٌ أَصْلِيٌّ وَ وَزْنٌ «أَفْعَلٌ»  
 صَرَفَ الَّذِي حَوَاهُ كَيْفَمَا وَقَعَ  
 مِنْ أَنْ يُرَى بِتَاءِ تَائِثٍ خُتِمَ  
 مُمْنُوعَ تَائِثٍ بِ«تاء» كَ «أَشْهَلٍ»

## ۲۳۰: و أَلغَيْنَ عَارِضَ الوَصْفِيَّةِ كـ «أربع» و عَارِضَ الإِسْمِيَّةِ<sup>۱</sup>

و الغاء کن (انجام نده) غیر منصرف کردن وصفی را که [بر وزن افعال است ولی] وصفیت آن عارضی است مانند أربع و همچنین آنچه را که اسمیتش عارضی است.

## ۲۳۱: فـ «الأدهم» القيد<sup>۲</sup> لكونه وضع في الأصل و صفاً<sup>۳</sup> انصرافه منع<sup>۴</sup>

پس ادهم که همان قید (پابند و غل و زنجیر) است برای آنکه در اصل به عنوان وصف (به معنی سیاه) وضع شده است منصرف شدنش ممنوع است (در حالی که الان به عنوان علم به کار می رود).

## ۲۳۲: و «أجدل» و «أخيل» و «أفعى» مصروفة و قد ينلن المنع<sup>۵</sup>

و اجدل (نام پرنده ای شبیه باز) و اخیل (نام پرنده ای خال خالی) و افعی (نام نوعی مار) منصرف هستند (به علت اسم بودن در وضع اولیه و اصلی) و گاهی (به خاطر لمح و گوشه نظر به معنی و صفیشان) به غیر منصرف شدن نائل می شوند.

### ۴. عدل [+ وصف]

## ۲۳۳: و منع عدل مع وصف معتبر في لفظ «مثنى» و «ثلاث» و «آخر»<sup>۶</sup>

و منع صرف کردن (غیر منصرف کردن) عدل (عدول از اصل) همراه با وصف بودن معتبر است (قابل قبول است) در لفظهای مثنی (دوتا دو تا - عدل از اثنین اثنین) و ثلاث (سه تا سه تا - عدل از ثلاثه ثلاثه) و آخر (جمع آخری که مونث آخر است - عدل از آخر<sup>۷</sup>).

<sup>۱</sup> و أَلغَيْنَ عَارِضَ الوَصْفِيَّةِ كـ «أربع» و عَارِضَ الإِسْمِيَّةِ

<sup>۲</sup> قید: بدل از ادهم

<sup>۳</sup> وصف: حال از نایب فاعل وضع یا مفعول دوم وضع بنا بر تضمن معنای جعل

<sup>۴</sup> فـ «الأدهم» القيد لكونه وضع في الأصل و صفاً انصرافه منع

<sup>۵</sup> و «أجدل» و «أخيل» و «أفعى» مصروفة و قد ينلن المنع

<sup>۶</sup> و منع عدل مع وصف معتبر في لفظ مثنى و ثلاث و آخر

<sup>۷</sup> مقتضای قاعده ی صفت تفضیل به صورت وصف برای موصوف بدون ال آن است که به صورت مفرد مذکر آورده شود یعنی گفته شود نسوة آخر ولی گفته می شود نسوة آخر که آخر عدل از آخر در نظر گرفته می شود.



## ۲۳۴: و وزن «مثنی» و «ثلاث» کهما من «واحد» لـ «أربع» فليعلم<sup>۱</sup>

و وزن مثنی و ثلاث (یعنی وزن مَفْعَل و فُعَال) برای اعداد یک تا چهار مانند کلمات مثنی و ثلاث غیر منصرف است. (یعنی موحد و احاد و ثناء و مثلث و رباع و مربع هم غیر منصرف هستند و همچنین زجاج و کوفیون برای ۵ تا ۸ نیز این اوزان را قیاساً غیر منصرف می دانند)

### ۵. جمع[: منتهی الجموع]

## ۲۳۵: و کن جمع مشبه «مفاعِل» اُو «المفاعيل» بمنع كافلا<sup>۲</sup>

و برای جمعی که وزنش شبیه به مفاعل (مثل مساجد و دراهم) یا مفاعیل (مثل مصابیح و قنادیل) است منع صرف را عهده دار شو.<sup>۳</sup>

## ۲۳۶: و ذا اعتلال منه كـ «الجواري» رفعا و جرّاً أجرة كـ «ساري»<sup>۴</sup>

و صاحب اعلال از آن [جمع منتهی الجموع] را در حالت رفع و جر مانند ساری [در موردش اعلال را به صورت تبدیل یاء به تنوین جر] اجراء کن.

## ۲۳۷: و لـ «سراويل» بهذا الجمع شبه اقتضي عموم المنع<sup>۵</sup>

و برای کلمه ی سراویل (مفرد غیر عربی به معنی شلوار) شباهتی به این جمع (جمع منتهی الجموع) است که اقتضای عمومیت منع صرف و غیر منصرف شدن دارد. (یعنی سراویل هم غیر منصرف است البته برخی گفته اند جمع سرواله است و به این دلیل غیر منصرف است و برخی هم آن را دو وجهی گرفته اند).

<sup>۱</sup> وَ وَزْنٌ «مَثْنِي» وَ «ثَلَاثٌ» كَهْمَا مِنْ وَاحِدٍ لِأَرْبَعٍ فَلْيُعْلَمَ

<sup>۲</sup> وَ كُنْ لِمَجْمَعٍ مُشْبِهٍ مَفَاعِلٍ أَوْ الْمَفَاعِيلِ بِمَنْعِ كَافِلًا

<sup>۳</sup> به این دو صیغه صیغه های جمع منتهی الجموع گفته می شود یعنی اسمی که با این اوزان جمع شد بستن مجدد آن جایز نیست.

وزن مفاعل یعنی وزنی که حرف اول آن مفتوح و حرف سوم آن الف غیر معوضی است که بعد از آن دو حرف دیگر آمده باشد که اولین این دو حرف مکسور باشد (مگر بواسطه ی عارض شدن اعلالی کسره افتاد باشد مثل عذاری) مثل فعالل و فواعل و ...

وزن مفاعیل همی ی شروط مفاعل را باید داشته باشد با این تفاوت که بعد از الف سه حرف وجود دارد که حرف وسط ساکن است مثل فعالیل و فواعیل و ...

<sup>۴</sup> وَ ذَا اِعْتِلَالٍ مِنْهُ كَالْجَوَارِي رَفَعًا وَ جَرًّا أَجْرَهُ كَسَارِي

<sup>۵</sup> وَ لِسَرَائِيلَ بِهَذَا الْجَمْعِ شَبَهُ اِقْتَضَى عُمُومَ الْمَنْعِ



۲۳۸: و إن به سَمِّي أو بها لحق به فالانصراف منه يحق<sup>۱</sup>

و اگر سراویل به عنوان جمع یا آنچه به جمع ملحق می شود نشان گذاری شود پس غیر منصرف شدنش (با داشتن یک علت جانشین دو علت) شایسته است.<sup>۲</sup>

### ۶. مرکب مزجی یا لفظ دارای ان زائد [علم]

۲۳۹: و العلم امنع صرفه مرکباً ترکیب مزج نحو «معدیکرب»<sup>۳</sup>

و اسم علم را در حالی که مرکب مزجی است مانند معدی کرب صرفش را منع کن (غیر منصرف در نظر بگیر).

۲۴۰: كذاك حاوي زائدي «فعلان»<sup>۴</sup> ك «غطفان» و ك «إصبهان»<sup>۵</sup>

همچنین است (غیر منصرف است) اسم علم دارای ان زائده بر وزن فعلان مانند غطفان (اسم جد قبیله بنی غطفان) و اصبهان (اسم شهر).

### ۷. تاء تانیث [علم]

۲۴۱: كذا مؤنث بـ «هاء» مطلقاً و شرط منع العار كونه ارتقى<sup>۶</sup>

همچنین است (غیر منصرف است) اسم علم مونث دارای هاء (تاء تانیث) مطلقاً (خواه برای مذکر باشد مثل طلحه یا برای مونث باشد مثل فاطمه) و شرط غیر منصرف شدن برای علم مونث عاری از تاء تانیث این است که حروفش بیشتر باشد...

۲۴۲: فوق الثلاث أو ك «جور» أو «سقر» أو «زید» اسم امرأة لا اسم ذكر<sup>۷</sup>

<sup>۱</sup> و إن به سَمِّي أو بها لحق به فالانصراف منه يحق

<sup>۲</sup> ترجمه ی دیگر بر اساس نظر مکودی (بازگشت ضمیر هاء در به اول به سراویل): و اگر چیزی به لفظ سراویل یا آنچه به این لفظ ملحق می شود (مثل شراحیل و محاوایل) نام گذاری شود (و این الفاظ برای آن علم شوند) پس غیر منصرف شدن این الفاظ شایسته است.

<sup>۳</sup> و العلم امنع صرفه مرکباً ترکیب مزج نحو معدیکرب

<sup>۴</sup> كذاك حاوي زائدي فعلان ك غطفان و ك اصبهان

<sup>۵</sup> كذا مؤنث بـ هاء مطلقاً و شرط منع العار كونه ارتقى

<sup>۶</sup> فوق الثلاث أو كجور أو سقر أو زید اسم امرأة لا اسم ذكر



... از سه حرف یا مانند جور و سقر (سه حرفی غیر عربی باشد) یا مانند زیدی باشد که به عنوان اسم زن به کار رفته است نه اسم مرد (در حالی که زید اسم برای مذکرهاست در اصل).

### ۲۴۳: و جهان في العادم تذكيرا سبق و عجمة كـ«هند» و المنع أحق<sup>۱</sup>

و در سه حرفی ساکن الوسط ندارند ی تذكیری که سابق باشد بر تائیش (یعنی اصیل باشد در وضع به عنوان مونث) و ندارند ی عجمه (غیر عربی بودن) مانند هند (که نه سابقه ی تذكیر دارد و نه عجمه) دو وجه وجود دارد (منصرف بودن و غیر منصرف بودن) و غیر منصرف بودن شایسته تر است.

#### ۸. عجمة [+ علم]

### ۲۴۴: و العجمي الوضع و التعريف مع زيد علي الثلاث صرفه امتنع<sup>۲</sup>

و اسم غیر عربی هم در وضع شدن و علم شدن که همراه با زیادت بر سه حرف باشد (بیش از سه حرف داشته باشد) نیز صرفش ممتنع است (غیر منصرف است) مثل ابراهیم (به خلاف لجام که گرچه معرب لگام فارسی است اما در عربی علم شده است و لذا عجمی التعریف نیست بلکه عربی التعریف است).

#### ۹. وزن فعل [+ علم]

### ۲۴۵: كذاك ذو وزن يخصّ الفعلا أو غالب كـ«أحمد» و «يعلى»

كَذَاكَ ذُو وَزْنٍ يَخْصُّ الْفِعْلَ      أَوْ غَالِبٍ كـ«أَحْمَدَ» وَ «يُعْلَى»

همچنین است (غیر منصرف است) اسم دارای وزنی که مخصوص فعل باشد (و به ندرت در غیر فعل یافت شود مانند شمر بر وزن فعل) یا آنکه غالبا این وزن متعلق به فعل باشد مانند احمد و یعلی

<sup>۱</sup> وَجْهَانِ فِي الْعَادِمِ تَذْكَيرًا سَبَقَ      وَ عُجْمَةٌ كِهِنْدَ وَ الْمَنْعُ أَحَقُّ  
<sup>۲</sup> وَ الْعَجْمِيُّ الْوَضْعِ وَ التَّعْرِيفُ مَعَ      زَيْدٍ عَلَيِ الثَّلَاثِ صَرْفُهُ امْتِنَعَ

<sup>۳</sup> غالب: عطف علی التوهم بر محل مضاف الیهی فعل یخص (عطف اسم بر اسم ماخوذ از فعل) (ذو وزن خاص بالفعل او غالب فی الفعل)

## الف مقصوره ۹ ملحقه + علم

۲۴۶: و ما یصیر علما من ذی «ألف» زیدت لإلحاق فلیس ینصرف<sup>۱</sup>

و آنچه از اسماء دارای الف مقصوره ی زائده ی برای الحاق، که علم شده است (مثل ارطی) منصرف نیست (به خلاف موارد غیر علم و یا موارد دارای الف ممدوده)

## عدل + علم

۲۴۷: و العلم امنع صرفه إن عدلا کفعل التّوکید أو ک«ثعلا»<sup>۲</sup>

و صرف شدن اسم علم را ممنوع کن اگر از وزن اصلی عدول کرده بود مانند فعل توکید (جمع و توابع آن) و یا مانند تُعَلَّ [که عدل از ثاعل است یا عُمَر که عدل از عامر است]

۲۴۸: و العدل و التّعیف مانعا «سحر» إذا به التّعیین قصدا یعتبر<sup>۳</sup>

و عدل و تعریف (عرفه بودن) دو مانع صرف شدن سحر هستند هر گاه به وسیله ی سحر تعیین و ظرف بودن سحر روز خاصی اعتبار شود مثل (جئتُ یومَ الجمعةِ سَحَرًا)

## علم مؤنث بر وزن «فُعَالٍ» - منصرف شدن علم غیر منصرف در زمان تنکیر

۲۴۹: و ابن علی الکسر «فُعَالٍ» علما مؤنثا و هو نظیر «جشما»<sup>۴</sup>

و اسم بر وزن فُعَال را در صورت علمیت و تانیث مبنی بر کسر کن (نزد اهل حجاز) و این مبنی شدن مانند مبنی شدن جُشَم است ...

۲۵۰: عند تمیم و اصرفن ما نکرّا من کلّ ما التّعیف فیهِ أثر<sup>۵</sup>

<sup>۱</sup> و ما یصیرُ علماً من ذی ألفٍ  
<sup>۲</sup> و العَلْمُ امنعُ صرْفَهُ إن عدَلَ  
<sup>۳</sup> و العدلُ و التّعیفُ مانعا سَحَر  
<sup>۴</sup> و ابن علی الکسرِ فُعَالٍ علماً  
<sup>۵</sup> عند تمیم و اصرفن ما نکرّا  
زیدت لإلحاق فلیس ینصرفُ  
کفعل التّوکید أو کثعلا  
إذا به التّعیینُ قصدا یعتبر  
مؤنثا و هو نظیر جشما  
من کلّ ما التّعیف فیهِ أثر



.. در نزد بنی تمیم (که به خاطر علمیت و عدول از وزن فاعلة مبنی شده است) و هر آنچه از مواردی را که معرفه بودن (علم بودن) در غیر منصرف شدنش موثر بود در زمان نکره شدن منصرف گردان. مانند رَبِّ مَعْدِي كَرِبٍ

### اعراب منقوص غیر منصرف

۲۵۱: و ما یكون منه منقوصا ففی اعرابه نهج «جوار» یقتفی<sup>۱</sup>

و هر آنچه از اسماء غیر منصرف که منقوص باشد در اعرابش مانند جواری (که در اعراب رفع و جر از یاء آن تنوین جر عوض می آید) پیروی می شود.

### ضرورت شعر و غیر منصرف

۲۵۲: و لا اضطرار أو تناسب صرف ذو المنع و المصروف قد لا ینصرف<sup>۲</sup>

و برای ضرورت شعری یا تناسب در ابتدای آیات و سجع و مانند آن (مثل سبأ غیر منصرف که منصرف شده است در سبأ بنبأ (نمل ۲۲) به خاطر مشابهت با نبأ و مثل سلاسل تنوین دار غیر منصرف دارای وزن منتهی الجموع که در قرائتی در آیه ی سلاسل و اغلالا (انسان ۴) به خاطر مشابهت با اغلالا منصرف شده است و مثل قواریرا که در ابتدای آیه ی سوره ی انسان منصرف شده است یا مثل یغوث و یعوق تنوین دار در قرائتی در آیه ی : وَ لَا تَذَرُنَّ وُدًّا وَ لَا سُوَاعًا وَ لَا یُعُوثَ وَ یَعُوقَ وَ نَسْرًا (نوح ۲۳)) غیر منصرف منصرف می شود و گاهی منصرف غیر منصرف می شود.

### باب اعراب فعل مضارع

#### رفع فعل مضارع

۲۵۳: إرفع مضارعا إذا یجرّد من ناصب و جازم ک«تسعد»<sup>۳</sup>

فعل مضارع را زمانی که از عامل ناصب و جازم مجرد است رفع بده مانند تَسْعَدُ (سعادت مند می شوی)

<sup>۱</sup> وَ مَا یُکُونُ مِنْهُ مَنْقُوصًا فِیهِ  
<sup>۲</sup> وَ لِاضْطِرَارٍ أَوْ تَنَاسُبٍ صُرِفَ  
<sup>۳</sup> إرْفَعُ مُضَارِعًا إِذَا یُجْرَدُ  
 اعرابه نهج جوار یقتفی  
 ذو المنع و المصروف قد لا ینصرف  
 من ناصب و جازم ک«تسعد»

## نصب فعل مضارع

۲۵۴: و بـ «لن» أنصبه و «کی» کذاب «أن» لا بعد علم<sup>۱</sup> و الّتی من بعد ظن<sup>۲</sup>

و به وسیله ی حرف «لن» و همچنین حرف «کی» و حرف «أن» مصدریه آن (فعل مضارع) را منصوب کن مگر مواردی که «أن» بعد از ماده ی علم باشد (که آن را آن تفسیریه گویند مانند عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضًى (مزمل ۲۰) و مواردی که بعد از ماده ی ظن باشد....

## خصوصیات «أن» ناصبه

۲۵۵: فانصب بها و الرفع صحح و اعتقد تخفيفها من «أن» فهو مطرد<sup>۳</sup>

.... را بوسیله ی «أن» نصب بده (بنا بر مبنای ارجح مانند أ حَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا (عنكبوت ۲)) و همچنین رفع فعل مضارع را نیز در این موارد صحیح بدان (مانند قرائت رفع در آیه ی وَ حَسِبُوا أَنْ لَا تَكُونَ فِتْنَةً (مائده ۷۱) و زمانی که رفع دادی به مخففه شدن این «أن» از «أن» متقله معتقد شو و این تخفیف فراگیر است.

۲۵۶: و بعضهم أهمل «أن» حملاً؛ علی «ما» أختها؛ حيث استحقت عملاً<sup>۴</sup>

و برخی از اعراب بنا بر حمل کردن بر مای مصدریه که خواهر و شبیه این آن مصدریه است آن را در مواردی که استحقاق عمل دارد، مهمل از عمل در نظر گرفته اند.

## خصوصیات إذن ناصبه

۲۵۷: و نصبوا بـ «إذن» المستقبل إن صدرت و الفعل بعد موصل<sup>۵</sup>

<sup>۱</sup> لا بعد علم : معطوف علی محذوف و التقدير و انصبه بن و کی و کذا انصبه بأن بعد غیر علم لا بعد علم (اعراب الالفیه ص ۱۳۵)

<sup>۲</sup> وَ لَنْ أَنْصِبَهُ وَ كَيَّ كَذَابًا

لَا بَعْدَ عِلْمٍ وَ الَّتِي مِنْ بَعْدِ ظَنٍّ

<sup>۳</sup> فَانْصَبْ بِهَا وَ الرَّفْعَ صَحَّحَ وَ اعْتَقِدْ تَخْفِيفَهَا مِنْ أَنْ فَهوَ مُطْرَدٌ

<sup>۴</sup> حملاً : مفعول له یا منصوب به خافض بای سببیه

<sup>۵</sup> اخت : بدل یا عطف بیان از ما

<sup>۶</sup> وَ بَعْضُهُمْ أَهْمَلُ أَنْ حَمَلًا عَلَى «مَا» أَخْتَهَا حَيْثُ اسْتَحَقَّتْ عَمَلًا

<sup>۷</sup> موصل : حال از مبتدا (فعل) بنا بر مبنای غیر مشهور یا حال از ضمیر کان محذوف (متعلق ظرف یعنی بعده)

<sup>۸</sup> وَ نَصَبُوا بِـ «إِذْنِ» الْمُسْتَقْبَلِ إِنْ صُدْرَتْ وَ الْفِعْلُ بَعْدَ مُوَصَّلًا



و اعراب بوسیله ی اذن فعل مضارع دارای معنای استقبال را نصب دادند به شرط آن که اولاً اذن در صدر جمله آورده شده باشد و دوماً فعل مضارع ما بعد اذن و منصوب به آن به صورت متصل و چسبیده به اذن آمده باشد.

## ۲۵۸: أو قبله الیمین و انصب و ارفعا إذا «إذن» من بعد عطف وقعا<sup>۱</sup>

یا این که قبل از فعل مضارع منصوب (بین اذن و منصوبش) قسم فاصل شود. و همچنین به مضارع مابعد اذن نصب یا رفع بده زمانی که اذن بعد از حرف عطف قرار گیرد (مانند وَإِذَا لَا يَلْبُثُونَ خِلافَكَ إِلَّا قَلِيلاً (اسراء ۷۶) در قرائات مشهور و متواتر)

### ادامه خصوصیات «أن» ناصبه

## ۲۵۹: و بین «لا» و لام جرّ التزم إظهار «أن» ناصبة و إن عدم<sup>۲</sup>

و میان لای نافیة و لام جر به ظاهر کردن آن ناصبه ملتزم باش و اگر لای نافیة معدوم و مفقود شد ...

## ۲۶۰: «لا» ف«أن» أعمل مظهراً أو مضمراً و بعد نفی کان حتماً<sup>۳</sup> ضمراً<sup>۴</sup>

... پس عمل بده به «أن» خواه ظاهر باشد یا در تقدیر. و اگر لام جاره وارده بر فعل مضارع بعد از نفی باشد «أن» حتماً در تقدیر قرار داده می شود.

## ۲۶۱: كذاك بعد «أو» إذا يصلح فی موضعها «حتی» أو «إلا» «أن» خفی<sup>۵</sup>

و همچنین بعد از حرف «أو» زمانی که «أو» به معنی «حتی» باشد (حتای انتهای غایت به معنی الی) یا «أو» به معنی «إلا» است مخفی می شود و در تقدیر است.

<sup>۱</sup> أو قَبْلَهُ الِیْمِیْنُ وَ انْصَبْ وَ ارْفَعْ إِذَا إِذْنٌ مِنْ بَعْدِ عَطْفٍ وَقَعَ

<sup>۲</sup> وَ بَیْنَ لَا وَ لَامِ جَرِّ التَّزِمِ إِظْهَارَ أَنْ نَاصِبَةٌ وَ إِنْ عُدِمَ

<sup>۳</sup> حتماً : حال از ضمیر ضمیر یا صفت مفعول مطلق محذوف ضمیرا حتماً

<sup>۴</sup> لَا فَانْ أَعْمِلْ مُظْهِراً أَوْ مُضَمَّراً وَ بَعْدَ نَفْيٍ كَانَ حَتْمًا أَضْوَرَّ

<sup>۵</sup> خفی : هم می شود بنابر صیغه ی خَفِيَ یَخْفَى لازمی به صورت معلوم خواند و هم می شود بنابر صیغه ی خَفِيَ یَخْفَى متعدی به صورت مجهول خواند.

<sup>۶</sup> كَذَاكَ بَعْدَ أَوْ إِذَا یَصْلَحُ فِی مَوْضِعِهَا حَتَّى أَوْ إِلَّا أَنْ خُفِيَ

۲۶۲: و بعد «حتی» هکذا اِضْمَار «أَنْ» حتم ک «جد حتی تسرّ ذا حزن»<sup>۱</sup>

و همچنین بعد از حتی مقدر شدن آن ناصبه حتمی و وجوبی است مانند: بخشش کن تا شخص دارای غم و اندوه خوشحال شود.

۲۶۳: و تلو «حتی» حالا او مؤولا به ارفعن و انصب المستقبل<sup>۲</sup>

و بعد از حتی اگر زمان فعل مابعد حتی نسبت به ما قبل آن حال بود یا تاویل به حال می رفت (سرت البارحه حتی ادخلها: دیشب سیر می کردم تا اینکه داخل در دیشب شدم - همزمانی سیر با دخول در دیشب) فعل مابعد را رفع بده (مانند قرائت نافع مبنی بر رفع برای فعل مضارع در آیه ی شریفه ی وَ زَلُّوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ (بقره ۲۱۴)) و نصب بده فعل بعد از حتی را اگر زمان آن نسبت به ما قبل مستقبل بود یا تاویل به زمان مستقبل می رفت (مانند فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبَغَى حَتَّى تَفِيءَ (حجرات ۹) وَ زَلُّوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ (بقره ۲۱۴) در قرائت شش نفر غیر نافع)

۲۶۴: و بعد «فاء» جواب نفی او طلب محضین «أَنْ» و سترها؛ حتم نصب<sup>۳</sup>

و بعد از فائی که در جواب طلب محض یا نهی محض می آید (مثل امر: وَ قَالَ فِرْعَوْنُ يَا هَامَانَ ابْنِ لِي صِرْحًا لَعَلِّي أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ (۳۶) أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ فَأَطَّلِعَ (غافر ۳۷)، نفی: لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا (فاطر ۳۶)، نهی: وَ لَا تَطْفُوا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي (طه ۸۱)، دعاء: رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَيَّ أَمْوَالِهِمْ وَ اشْدُدْ عَلَيَّ قُلُوبَهُمْ فَلَا يُؤْمِنُوا (یونس ۸۸)، استفهام: فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفْعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا (اعراف ۵۳)، تمنی: يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ (نساء ۷۳)، عرض، تحضیض: لَوْ لَا أُخِّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصْدَقَ (المنافقون: ۱۰)، ترجی: لَعَلَّهُ يَزَكِّي أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى (عبس: ۳-۴)) آن در حالی که در تقدیر گرفتن آن واجب و حتمی است به فعل مضارع مابعد نصب می دهد.

<sup>۱</sup> وَ بَعَدَ حَتَّى هَكَذَا إِضْمَارُ أَنْ حَتْمٌ كَجُدَّ حَتَّى تَسْرُّ ذَا حَزْنٍ

<sup>۲</sup> تلو: مصدر به معنی فاعل (تالی) و مفعول به ارفعن

<sup>۳</sup> وَ تَلَوْ حَتَّى حَالًا أَوْ مَوْوَلًا بِهِ اِرْفَعَنَّ وَ اَنْصَبَ الْمُسْتَقْبَلِ

<sup>۴</sup> ستر به معنی ساتر است و ستر مصدر آن است که در اینجا متناسب مصدر است.

<sup>۵</sup> و سترها حتم: جمله حالیه یا اعتراضیه

<sup>۶</sup> وَ بَعَدَ فَاجَابَ نَفْيًا أَوْ طَلْبًا مُحْضِينَ أَنْ وَ سَتْرُهَا حَتْمٌ نَصَبٌ



۲۶۵: و ال «واو» ک «الفاء» إن تفد مفهوم «مع» ک «لا تکن جلدًا و تظهر الجزع»<sup>۱</sup>

و واو نیز اگر مفهوم معیت را افاده کند مانند فاء است و فعل مضارع مابعدش منصوب می شود مانند جمله ی :  
مانند پوست نباش و جزع و فرع خویش را اظهار نکن (مثل پوست نباش که تا دردش گرفت سرخ و کبود می  
شود و به روی خود می آورد). (و مثل آیه ی : وَ لَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَ يَعْلَمُ الصَّابِرِينَ (آل عمران  
۱۴۲) و هنوز خداوند مجاهدان را و همراه با آن صابران را معلوم نفرموده است و آیه ی شریفه ی يَا لَيْتَنَّا نُرَدُّ وَ  
لَا نُكَذِّبُ بِآيَاتِ رَبِّنَا وَ نَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (انعام ۲۷) ای کاش ما بازگردانده شویم و همراه با این بازگردانده شدن  
آیات پروردگاران را تکذیب نکنیم و از مومنان شویم)<sup>۲</sup>

۲۶۶: و بعد غیر النفی جزما اعتمد إن تسقط «الفاء» و الجزاء قد قصد<sup>۳</sup>

و بعد از موارد غیر نفی (به دلیل این که امر ونهی متضمن معنای شرط است) به جزم اعتماد کن (و جزم بده) اگر  
فاء ساقط شود در حالی که از فعل مابعد فای ساقط شده جزاء قصد شود. (مانند آیه ی شریفه ی قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ  
(انعام ۱۵۱))

### شرط جزم بعد از نهی

۲۶۷: و شرط جزم بعد نهی أن تضع «إن» قبل «لا» دون تخالف يقع<sup>۴</sup>

و شرط مجزوم شدن فعل مضارع (بدون فاء) بعد از فعل نهی آن است که بتوانی بدون وقوع مخالفت در معنا حرف  
شرط «إن» قبل از لا بگذاری. (مثل «لا تدن من الأسد تسلّم» بخلاف «لا تدن منه يأکلک»)

### حکم فعل بعد از امر به لفظ خبریا اسم فعل

۲۶۸: و الأمر إن كان بغير «افعل» فلا تنصب جوابه و جزمه اقبلا<sup>۵</sup>

<sup>۱</sup> وَ الْوَاوُ كَالْفَاءِ إِنْ تَفِدُ مَفْهُومَ مَعَ كَلَّا تَكُنْ جِلْدًا وَ تُظَهِّرَ الْجَزْعَ

<sup>۲</sup> نکته : در این موارد «و» به معنی «مع آن» در نظر گرفته می شود.

<sup>۳</sup> وَ بَعْدَ غَيْرِ النَّفْيِ جَزْمًا اِعْتَمِدَ إِنْ تَسْقُطُ الْفَاءُ وَ الْجَزَاءُ قَدْ قُصِدَ

<sup>۴</sup> وَ شَرَطُ جَزْمِ بَعْدَ نَهْيٍ أَنْ تَضَعَ إِنْ قَبْلَ لَا دُونَ تَخَالُفٍ يَقَعُ

<sup>۵</sup> وَ الْأَمْرُ إِنْ كَانَ بِغَيْرِ اِفْعَالٍ فَلَا تَنْصِبُ جَوَابَهُ وَ جَزْمَهُ اِقْبِلْ



و امر کردن اگر بوسیله ی غیر صیغه ی افعل (اوزان امر) باشد (مثل خبر در مقام انشاء امر یا اسم فعل) پس جواب این امر را نصب نده و به جزم دادنش روی آور. (مثل «صه أحدثک»)

### نصب فعل مضارع بعد از فاء در رجاء

۲۶۹: و الفعل بعد الفاء في الرجاء نصب كنصب ما إلي التمني يتنسب<sup>۱</sup>

و فعل مضارع مابعد از فاء در مقام رجا منصوب می شود مانند نصب دادن آن فعلی که به مقام تمنی منتسب است. (مانند آیه ی شریفه ی : لَعَلِّي أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ الْأَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ فَأَطَّلِعَ (غافر ۳۶ و ۳۷))

### نصب فعل معطوف بر اسم خالص

۲۷۰: و إن علي اسم خالص فعل عطف تنصبه، «أن» ثابتاً أو من حذف<sup>۲</sup>

و اگر فعلی بر اسم خالصی (خالص از شباهت به فعل، یعنی اسم فاعل و اسم مفعول و صفت مشبیه نباشد) عطف شد (با واو و فاء و او و ثم) آن را نصب می دهی خواه آن ثابت (موجود) باشد یا محذوف باشد (مثل : وَ مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحِيًّا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا (شوری ۵۱) و شعر معروف و تنها شعر آورده شده در صمدیه: و لبس عباءة و تقر عینی)

### نصب فعل با حذف «أن» ناصبه

۲۷۱: و شدّ حذف «أن» و نصب في سوي ما مرّ فاقبل منه ما عدل روی<sup>۳</sup>

و حذف آن ناصبه و منصوب شدن فعل مضارع مابعد در غیر از موارد مرور شده شاذ و خلاف قاعده است پس آنچه از حذف آن ناصبه که نحوین عادل روایت کرده اند را قبول کن.

<sup>۱</sup> وَ الْفِعْلُ بَعْدَ الْفَاءِ فِي الرَّجَاءِ يُنْصَبُ  
<sup>۲</sup> وَ إِنْ عَلِيَّ اسْمٍ خَالِصٍ فِعْلٌ عُطِفَ  
<sup>۳</sup> وَ شَدَّ حَذْفُ أَنْ وَ نَصْبٌ فِي سَوَى  
كَنْصَبِ مَا إِلَي التَّمَنِّي يُتَسَبَّبُ  
تَنْصِبُهُ أَنْ ثَابِتًا أَوْ مُنْحَذَفًا  
مَا مَرَّ فَاقْبَلْ مِنْهُ مَا عَدَلَ رَوَى



## جزم فعل مضارع

### عوامل الجزم

#### ۱. جازم يك فعل

۲۷۲: بـ «لا» و «لام» طالبا ضع جزما في الفعل هكذا بـ «لم» و «لما»<sup>۱</sup>

بوسیله ی لای نهی و لام امر در حالی که طلب کننده هستی و همچین بوسیله ی لم و لما فعل مضارع ما بعد را مجزوم قرار بده.

#### ۲. جازم دو فعل

۲۷۳: و اجزم بـ «إن» و «من» و «ما» و «مهما» «أی» «متی» «أیان» «أین» «إذما»<sup>۲</sup>

و جزم بده بوسیله ی إن شرطیه و من شرطیه و ما شرطیه و مهما و ای شرطیه و ایان و این شرطیه و اذما. (مثال  
 إن: إن يَشَأْ يَرْحَمَكُمُ (اسرا ۵۴) - من: مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ (نساء ۱۲۳) - ما: مَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ (بقره  
 ۱۹۷) - مهما: مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ (اعراف ۱۳۲) - أي: أَيُّ مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى (اسرا ۱۱۰) - أيان: أَيَّانَ  
 تَفْعَلُ أَفْعَلٌ - اين: أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكَكُمُ الْمَوْتُ (نساء ۷۸) )

۲۷۴: و «حيثما» «أني» و حرف<sup>۳</sup> «إذما» كـ «إن» و باقي الأدوات أسماء

و جزم بده همچین بوسیله حيثما و انی. و اذما مانند إن حرف است و بقیه ی ادوات جزم اسم هستند. (مثال  
 حيثما: حيثما یک أمر صالح فكن - کوفیون کیف را هم در جزو ادات جزم دهنده شمرده اند. و اذا در شعر)<sup>۵</sup>

<sup>۱</sup> بِلَا وَ لَامٍ طَالِبًا ضَعَّ جَزْمًا

<sup>۲</sup> وَ اجْزَمَ بَيْنَ مَنْ وَ مَا وَ مَهْمَا

<sup>۳</sup> حرف: خبر مقدم برای «اذما»

<sup>۴</sup> وَ حَيْثُمَا أَنَّى وَ حَرْفٌ إِذْمَا

كَانَ وَ بَاقِي الْأَدْوَاتِ أَسْمَاءً

<sup>۵</sup> نکته ی مهم سیوطی در اعراب اسماء شرط: ما كان من هذه الاسماء للزمان أو المكان فموضعه نصب بفعل الشرط (و قال بعض النحويين بفعل جزاء الشرط و هو باطل)، و ما كان لغير الزمان او المكان (من و ما و كيف) فموضعه رفع على الإبتداء إن اشتغل عنه الفعل بضميره (نحو: من تضر به أضربه.) و إلا فينصب به (نحو: من تضر ب أضرب) - راجع: مغني اللبيب، ج ۱، ص: ۹۶ و ترجمه و شرح مغني الأديب، ج ۱، ص:

## جمله شرط و جزاء و اقسامش

۲۷۵: فعلین یقتضین، شرط<sup>۱</sup> قدما یتلو الجزاء<sup>۲</sup> و جوابا<sup>۳</sup> و سماً<sup>۴</sup>

[و باقی ادوات اسمائی هستند که] دو فعل اقتضاء می کنند و ادات شرطی مقدم داشته می شود که این گونه صفت دارد که جزاء مابعد آن واقع می شود و جواب شرط نامگذاری می شود.

۲۷۶: و ماضیین أو مضارعین تلفیهما أو متخالفین<sup>۵</sup>

و فعل شرط و جزاء را می یابی در حالی که هر دو ماضی هستند (مثل: وَ إِنِ عُدْتُمْ عُدْنَا - اسرا ۸) یا هر دو مضارع هستند (مثل: إِن تَبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخَفُّوهُ يُحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ - بقره ۲۸۴) یا یکی ماضی و دیگری مضارع است (متخالف اند)

## رفع جزاء

۲۷۷: و بعد ماض رفعك الجزاء حسن و رفعه بعد مضارع وهن<sup>۶</sup>

و بعد از فعل شرط ماضی، رفع دادن به فعل جزاء حسن است (هر چند مختار جزم آن است) و بعد از فعل شرط مضارع رفع دادن به فعل جزاء ضعیف است.

## وجوب آوردن فاء رابطه بر سر جواب شرط

۲۷۸: و اقرن ب«فا» حتما جوابا لو جعل شرطاً ل«إن» أو غیرها لم ینجعل<sup>۷</sup>

<sup>۱</sup> شرط: مبتدا و خبر آن «قدم»

<sup>۲</sup> یتلو الجزاء: یتلوه الجزاء: صفت شرط

<sup>۳</sup> جوابا: مفعول دوم «وسم»

<sup>۴</sup> فعلین یقتضین شرط قُدَمَ یتلو الجزاء و جواباً و سماً

<sup>۵</sup> و ماضیین أو مضارعین تلفیهما أو متخالفین

<sup>۶</sup> و بعد ماضی رفعك الجزاء حسن و رفعه بعد مضارع وهن

<sup>۷</sup> و اقرن بفاء حتماً جواباً لو جعل شرطاً ل«إن» أو غیرها لم ینجعل



و به صورت وجوبی مقرون بفاء کن (بر سر آن فاء جواب شرط بیاور) جوابی را که اگر فعل شرط برای آن و غیر آن واقع شود این فعل شرط شدن را نمی پذیرد.<sup>۱</sup>

### جانشینی «اذا» فجائیہ بہ جای فاء رابطہ

۲۷۹: و تخلف «الفاء» «إذا» المفاجاه ک «إن تجد إذا لنا مكافاه»<sup>۲</sup>

و گاهی به جای فاء جزاء، اذای فجائیہ می آید مانند: اگر [ما را] بیابی ناگهان برای ما مکافات و کیفر خواهد بود. (یا بنا بر خوانش تجد: اگر به ما جود و بخشش کنی آنگاه ما هم با بخشش و نیکی جبران خواهیم کرد) (مثال قرآنی: وَإِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمْتْ أَيْدِيَهُمْ إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ - روم ۳۶)

### اعراب فعل واقع بعد از جزاء مقترن به فاء، واو ثم

۲۸۰: و الفعل من بعد الجزاء إن يقترن بالفاء أو الواو بتثليث قمن<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> مواردی که جواب فعل شرط شدن را نمی پذیرد:

۱: ماضی غیر متصرف مثل عسی (مثل: فَعَسَى رَبِّي أَنْ يُؤَيِّنَ - كهف ۴۰)

۲: ماضی لفظی و معنوی (مثل: فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلِ - يوسف ۷۷)

۳: امر و نهی لفظی یا معنوی (مثال امر لفظی: إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي - آل عمران ۳۱ و مثال امر معنوی: وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَحْفَظْ (طه ۱۱۲) ای لا يَحْفَظْ)

۴: فعل مقرون به سین و سوف (مثل: إِنْ تَعَاَسَرْتُمْ فَسَرُّعُ لَهُ الْآخِرَى - طلاق ۶ - وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمْ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ - توبه ۲۸)

۵: فعل منفی به لن و ما و إن (مثل: مَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوهُ (آل عمران ۱۱۵) - فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَأَلْتُمْ مِنْ أَجْرٍ (يونس ۷۲) - إن تنكروني فإن أدري أصدقتم في إنكاركم أم كذبتم)

۶: جمله اسمیه (مثل: وَإِنْ يَمَسُّنَّكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ - الأنعام ۱۷)

نکته: در مورد آیه ی شریفه ی: وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ (توبه ۶) گفته می شود که جمله ی اسمیه جمله ی شرط نیست و فعل شرط استجارک بعد از إن در تقدیر است.

<sup>۲</sup> وَتَخَلَّفُ الْفَاءُ إِذَا الْمَفْجَاةُ كَمَا تَجِدُ إِذَا لَنَا مُكَافَاةُ

<sup>۳</sup> قمن: بفتح القاف و کسر المیم صفة مشبهة بمعنى حقيق خبر الفعل (إعراب الألفية ص ۱۴۰)

<sup>۴</sup> وَ الْفَعْلُ مِنْ بَعْدِ الْجَزَاءِ إِنْ يَقْتَرِنُ بِالْفَاءِ أَوْ الْوَاوِ بِتَثْلِيثِ قَمِنْ

و فعل معطوف آمده بعد از فعل جزاء اگر چسبیده به فاء و یا واو باشد به هر سه وجه (جزم و رفع و نصب) شایسته است.<sup>۱</sup>

## ۲۸۱: و جزم أو نصب لفعل إثر «فا» أو «واو» إن بالجملتین اکتئفا<sup>۲</sup>

و مجزوم شدن و یا منصوب شدن (و نه مرفوع شدن) برای فعل معطوف به فعل شرطی که در پی فاء یا واو واقع شده است اگر این فعل معطوف در میان دو جمله قرار گیرد ثابت شده است. (مثل: إن تأتني فتحدثني أحدثک)

### بے نیاز جواب از شرط و بالعکس

## ۲۸۲: و الشرط یغنی عن جواب قد علم و العکس قد یأتی إن المعنی فهم<sup>۳</sup>

و گاهی اگر جواب دانسته شده باشد فعل شرط بی نیاز از جواب است و عکس این مطلب نیز اگر معنا فهمیده شود گاهی در کلام می آید. (مثل: و إن کان کبر علیک إعراضهم فإن استطعت أن تبغی نفقا فی الأرض أو سلماً فی السماء فتأتیهم بآیة (انعام ۳۵) ای فاعل)

### حذف یک از شرط و قسم

## ۲۸۳: و احذف لدی اجتماع شرط و قسم جواب ما آخرت فهو ملتزم<sup>۴</sup>

و در هنگام همزمان و باهم آمدن شرط و قسم در کلام، جواب هر کدام که موخر بود را حذف کن و این قاعده التزامی و وجوبی است. (مثل: و الله إن أتیتنی لأکرمنک - إن تأتني و الله أکرمک)

<sup>۱</sup> نکته سیوطی: یرفع علی الإستیناف و یجزم علی العطف و ینصب علی إضمار «أن»، و قری بالوجه الثلاثه: یجاسبکم به الله فیغفر لمن یشاء و یعدب من یشاء (بقره ۲۸۴) فإن اقترن بلاثم» جاز الرفع و الجزم فقط.

نکته: دو مثال برای آن مضمهره: یک: و ما کان لیشر أن یکلمه الله إلا و حیاً أو من وراء حجاب أو یرسل (الشوری: ۵۱) - دو: لبس عباءة و تقر عینی (مثال صمدیه)

<sup>۲</sup> و جزم أو نصب لفعل إثر فاء  
<sup>۳</sup> و الشرط یغنی عن جواب قد علم  
<sup>۴</sup> و احذف لدی اجتماع شرط و قسم

أو واو إن بالجملتین اکتئفا  
و العکس قد یأتی إن المعنی فهم  
جواب ما آخرت فهو ملتزم



## ترجیح شرط بر قسم

۲۸۴: و إن توالیا و قبل<sup>۱</sup> ذو خبر فالشرط رجح مطلقا بلا حذر<sup>۲</sup>

و اگر در پی هم قرار گرفتند و قبل از آن دو صاحب خبر (مبتدا) قرار گرفت، بدون محذور و سختی همیشه (چه شرط جلو باشد و چه قسم) آوردن جواب برای شرط را ترجیح بده. (مثل: زید إن تقم و الله یقم - زید و الله إن تقم یقم)

۲۸۵: و ربّما رجح بعد قسم شرط بلا ذي خبر مقدّم<sup>۳</sup>

و گاهی پیش می آید که شرط بعد از قسم بدون این که صاحب خبر (مبتدا) پیش از آن آمده باشد نیز ترجیح داده می شود (در آوردن جواب)

## فصل فی لو و ... (ادات شرط غیر جازم)

### شرطیه، ماضویه - گاهی مستقبله

۲۸۶: «لو» حرف شرط فی مضي و یقلّ<sup>۴</sup> ایلاؤه مستقبلا لکن قبل<sup>۵</sup>

لو حرف بیان شرط در زمان ماضی است (و علاوه بر ماضویت بر امتناع شرطش و استلزام شرط و جزایش نیز دلالت می کند) و در پی آمدن فعل مضارع با معنی مستقبل برای آن کم است ولی مورد قبول همه ی نحوین است.

### شباهت و تفاوت «لو» و «إن»

۲۸۷: و هي في الاختصاص بالفعل ك«إن» لکن «لو» أنّها قد تقترن<sup>۶</sup>

<sup>۱</sup> قبل: قبلهما بوده که ضمه ی بنای عوض از مضاف الیه گرفته است.

<sup>۲</sup> و إن توالیا و قبل ذو خبر<sup>۱</sup> فالشرط رجح مطلقا بلا حذر<sup>۲</sup>

<sup>۳</sup> و ربّما رجح بعد قسم<sup>۳</sup> شرط بلا ذي خبر مقدّم<sup>۳</sup>

<sup>۴</sup> لو حرف شرط فی مضي و یقلّ<sup>۴</sup> ایلاؤه مستقبلا لکن قبل<sup>۵</sup>

<sup>۵</sup> و هي في الاختصاص بالفعل كإن<sup>۶</sup> لکن «لو» أنّها قد تقترن<sup>۶</sup>

و لو در اختصاص داشتن به جمله ی فعلیه و ورود بر سر فعل مانند این است (که مابعدش باید فعل بیاید) ولیکن گاهی جمله ی بعد از لو مقترن و همراه با آن می شود. (مانند آیه ی شریفه ی : **وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ لَقَمَانُ ۲۷**)

## معناک ماضی براک مضارع بعد از لو

۲۸۸: و إن مضارع تلاها صرفاً

إلی المضي نحو «لو يفني كفى»<sup>۱</sup>

و اگر فعل مضارعی در پی آن درآید معنایش به ماضی منصرف می شود (بازگردانده می شود) مانند : اگر وفا کرده بود کفایت می کرد. (نکته : اگر فعل بعد از لو مثبت باشد دخول لام بر جواب آن بیشتر از عدم دخول لام است و اگر منفی باشد قضیه برعکس است مثل آیات شریفه ی : **وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ** (انفال ۲۳) **لَوْ تَرَكَوْا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا** (نساء ۹) **وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتَلْتُمْ** (بقره ۲۵۳))

## «أما»

۲۸۹: «أما» ك «مهما يك من شيء» و «فا»

تلو تلوها وجوبا ألفاً<sup>۲</sup>

أما مثل شرط «اگر چیزی در عالم موجود است» (یعنی شرط با فعل شرط صادق قطعی) است (از ادات شرط و فعل شرط تشکیل شده است) و فاء جزاء به در پی آینده ی مابعد آن (یعنی جواب شرط که بعد از کلمه ی مابین اما و جوابش می آید) به صورت وجوبی ملحق می شود. (علت فاصله افتادن بین اما و جواب شرط کراهت از بی هم آمدن ادات شرط اما و جزای شرط است) مثل: أما زيد فقائم.

۲۹۰: و حذف ذي الفاقل في نثر إذا

لم يك قول معها قد نبذا<sup>۳</sup>

و حذف این فاء (فاء متصل به جواب اما) در نثر زمانی که ماده ی قول به همراه آن نیامده باشد کم است (به خلاف حالتی که ماده ی قول دارد مثل آیه ی شریفه ی : **فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ** آل عمران ۱۰۶) در حالت وجود ماده ی قول حذف فاء همراه قول وجوبی است)

<sup>۱</sup> و إن مضارعٌ تلاها صرفاً

<sup>۲</sup> أما كمهما يك من شيء و فاء

<sup>۳</sup> و حذف ذي الفاء قل في نثر إذا



«لولا»، «لوما»، «هلا»، «الا»، «الا»

۲۹۱: و «لولا» و «لوما» يلزمان الابتدا إذا امتناعا<sup>۱</sup> بوجود عقدا<sup>۲</sup>

و لولا و لوما ملازم با وجود مبتدا در پيشان هستند در مواردی که امتناع حصول چیزی را به وجود چیز دیگری گره بزنند. (مثل آیه ی شریفه ی : لَوْلَا اَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ (سبا - ۳۱))

۲۹۲: و بهما التحضيض مز و «هلا» «ألا»، «ألا» و أولينها الفعلا<sup>۳</sup>

و به وسیله ی این دو (لولا و لوما) و هلا و آلا و ألا تحضيض (طلب با ازعاج و عتاب) را مشخص کن (البته بنا بر گفته ی مصنف در کافیه ألا برای عرض یعنی طلب با نرمی و خواهش است که ضد تحضيض است) و در پی این ادات فعل را وجوبا قرار بده (لَوْلَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةَ (فرقان ۲۱) لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَائِكَةِ (حجر ۷))

۲۹۳: و قد يليها اسم بفاعل مضمرة علق أو بظاهر مؤخر<sup>۴</sup>

و گاهی در پی این ادات اسمی می آید که متعلق به فعل مقدم مقدری یا به فعل ظاهر موخری است. (مثال فعل مقدم مقدر: هلا [تزوجت] بکرا تلاعبها - چرا با زن باکره ای ازدواج نکردی تا با او عشق بازی کنی - مثال فعل موخر ظاهر: وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ (نور ۱۶) که اذ متعلق به قلت است)

باب الإخبار ب«الذي» و «ال» الموصولة

۲۹۴: ما قيل «أخبر عنه بالذي» خبر عن «الذي» مبتدأ قبل استقر<sup>۵</sup>

آنچه گفته می شود (خبر بده از او به وسیله الذی) در خروجی این تمرین خبر از الذی است در حالی که الذی مبتدا واقع می شود و قبل از این اسم سابق مستقر می شود. (تمرینی نحوی است که به این صورت است که الذی را در جمله ی اولیه به عنوان مبتدا قرار می دهی و اسم سابق را خبر الذی قرار می دهی، مثلا وقتی گفته می شود : زید جاء را در حالت اخبار به الذی استعمال کن باید گفته شود : الذی جاء زید)

<sup>۱</sup> امتناعا : مفعول به عقدا

<sup>۲</sup> و لَوْلَا وَ لَوْمَا يَلِزَمَانِ الْإِبْتِدَاءِ  
<sup>۳</sup> وَ بِهِمَا التَّحْضِيضُ مَز وَ هَلَا  
<sup>۴</sup> وَ قَدْ يَلِيهَا اسْمٌ بِفِعْلِ مَضْمَرٍ  
<sup>۵</sup> مَا قِيلَ أَخْبَرَ عَنْهُ بِالَّذِي خَبْرٌ  
 إِذَا امْتِنَاعًا بِوُجُودِ عَقْدَا  
 أَلَا أَلَا وَ أَوْلَيْنَهَا الْفِعْلَ  
 عُلِّقَ أَوْ بِظَاهِرٍ مُؤَخَّرٍ  
 عَنِ الَّذِي مُبْتَدَأً قَبْلَ اسْتَقْرَرِ





۲۹۵: و ما سواهما فوسّطه صلة عائدها خلف معطي التكملة<sup>۱</sup>

و آنچه غیر از این دو است (الذی و خبر الذی) آن را در حاله که صله ی الذی است در میان الذی و خبرش بیاور. و عائد این الذی جانشین اعطا کننده ی تکمیل جمله ( یعنی اسم سابق که الان خبر شده) است .

۲۹۶: نحو «الذی ضربته زید» فذا «ضربت زیدا» کان فادر المأخذا<sup>۲</sup>

مانند «الذی ضربته زیدا» پس این جمله همان «ضربت زیدا» بود است پس ماخذ و جمله اصلی را دریاب.

۲۹۷: و بـ«اللذین» و «الذین» و «الّتی» أخبر مراعیاً وفاق المثبت<sup>۳</sup>

و بوسیله ی اللذین و الذین و الّتی و مانند آنها از موصولات اسمی غیر مبهم خبر بده (منظور خبر معنوی است زیرا اینها در جمله ظاهراً مبتدا هستند و اسم سابق ظاهراً خبر است) در حالی که رعایت کننده موافقت صیغه ی این موصولات با ثابت شده (خبر یعنی همان اسم سابق) هستی.

### شرط اخبار به «الذی» و فروعش

۲۹۸: قبول تأخیر و تعریف لما أخبر عنه ههنا قد حتماً<sup>۴</sup>

قبول تأخیر و معرفه بودن برای اسم سابقی که در معنا بوسیله الذی در اینجا از آن خبر داده میشود حتمی و وجوب در نظر گرفته شده است. (به خلاف ضمیر شان و اسم استفهام که تأخیر پذیر نیستند و حال و تمییز که تعریف پذیر نیستند.)

۲۹۹: كذا الغني عنه بأجنبي أو بمضمّر شرط فراع ما رعوا<sup>۵</sup>

همچنین علاوه بر این دو شرط امکان استغناء از آن بوسیله اجنبی (یعنی مثلاً اسم دیگری مثل عمرو جانشین زید در مثال بالا شود) و امکان جایگزینی ضمیر نیز شرط است پس مراعات کن آنچه را نحوین مراعات کرده اند.

عَائِدُهَا خَلْفُ مُعْطِي التَّكْمِلَةِ	۱ و ما سواهما فوسّطه صلة
ضَرَبْتُ زَيْدًا كَانَ فَادِرَ الْمَأْخَذِ	۲ نَحْوُ الَّذِي ضَرَبْتُهُ زَيْدًا فَذَا
أَخْبَرَ مُرَاعِيًا وَفَاقَ الْمُثَبِّتِ	۳ وَ بِاللَّذِينَ وَ الذِّينَ وَ الَّتِي
أَخْبَرَ عَنْهُ هَهُنَا قَدْ حَتِمَ	۴ قَبُولُ تَأْخِيرٍ وَ تَعْرِيفٍ لِمَا
بِمُضْمَرٍ شَرَطَ فَرَاعَ مَا رَعَوْا	۵ كَذَا الْغَنِيِّ عَنْهُ بِأَجْنَبِيٍّ أَوْ



(به خلاف ضمیر ها در زید ضربته که نمی توان در مورد آن اخبار بالذی را جاری کرد) (در تسهیل و کافیه شرط یکی از دو جمله ی نبودن و مثبت بودن نیز افزوده شده است)

### شرط اخبار به «ال» موصوله

۳۰۰: و أخبروا هنا بـ«أل» عن بعض ما يكون فيه الفعل قد تقدّم<sup>۱</sup>

و خبر می دهند بوسیله ی ال (مشتق ال دار می آورند) از بعضی از آنچه که (در انواع کلام واقع می شود و) در آن فعل متصرفی مقدم شده است. (مثلا به جای وقی الله البطل می گویند الواقی البطل الله) یکون : ناقصه یا زائده

۳۰۱: إن صحَّ صوغ صلة منه لـ«أل» كصوغ واق من «وقی الله البطل»<sup>۲</sup>

اگر صحیح باشد ساختن صله ی ال از آن (یعنی متصرف باشد و بشود از آن مشتق «ال» دار ساخت) مثل ساختن واقی از فعل وقی در جمله ی «وقی الله البطل». (اخبار ب ال در ای مثال برای الله می شود : الواقی البطل الله و برای بطل می شود : الواقیه الله البطل)

### حکم ضمیر عائد به «ال» موصوله

۳۰۲: و إن یکن ما رفعت صلة أل ضمیر غیرها أبین و انفصل<sup>۳</sup>

و اگر آنچه صله ی ال (ضمیر بعد از ال) به آن به عنوان فاعل رفع می دهد ضمیر مربوط به غیر ال موصول بود، ضمیر برای فاعل مشتق الدار جدا می شود و منفصل آورده می شود. (ضربت زیدا - می شود - الضاربه انا زید ---- بلّغت من الزیدین إلى العمرین رسالة - می شود - المبلّغ أنا منهما إلى العمرین رسالة الزیدان)

<sup>۱</sup> وَ أَخْبَرُوا هُنَا بِأَلٍ عَنِ بَعْضِ مَا يَكُونُ فِيهِ الْفِعْلُ قَدْ تَقَدَّمَ  
<sup>۲</sup> إِنْ صَحَّ صَوِّغَ صِلَةً مِنْهُ لِأَلٍ كَصَوِّغِ وَاقٍ مِنْ وَقَى اللَّهِ الْبَطْلَ  
<sup>۳</sup> وَإِنْ يَكُنْ مَا رَفَعْتَ صِلَةً أَلٍ ضَمِيرَ غَيْرِهَا أَبْيَنَ وَ انْفَصَلَ

۳۰۳: «ثلاثة»<sup>۱</sup> بالتاء قل لـ «لعشرة»<sup>۲</sup> في عدّ ما أحاده مذكرة<sup>۳</sup>

در شمارش آنچه که مفردش (معدودش) مذکر است با لفظ سه تا ده مونث بالتاء تکلم کن.

۳۰۴: في الضدّ جرّد و المميّز اجرر جمعا بلفظ قلة في الأكثر

در ضد مورد قبل (مونث بودن مفرد (معدود)) لفظ را از تاء تانیث تجرید کن و معدود را مجرور کن (مثل: قُلْ فَاتُوا بَعْشَرَ سُوْر (هود ۱۳) در حالی که در بیشتر موارد این معدود جمعی است که از صیغه جمع قله است. (جمع قله مثل: سَبْعَ لَيَالٍ وَ ثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ (حاقه ۷) - فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا (انعام ۱۶۰) و جمع سالم مثل: سَبْعَ سَمَاوَاتٍ (ملک ۳) و جمع مکسر با لفظ کثرة، مثل: ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ - (بقره ۲۲۸))

۳۰۵: و «مائة» و «الألف» للفرد أضف و «مائة» بالجمع نذرا قد ردف<sup>۴</sup>

و صد و هزار [و صدتایی های مابین این دو] را به معدود مفرد اضافه کن (مثل: بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ (بقره ۲۵۹)، فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ (عنكبوت ۱۴)) و قلیلا در پی صد (مائة)، معدود جمع هم قرار می گیرد. (مثل قرائت کسائی: وَ لَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ (کهف ۲۵))

<sup>۱</sup> ثلاثة: مفعول قل و منصوب

<sup>۲</sup> للعشرة: لام به معنی إلى

<sup>۳</sup> ثَلَاثَةَ بِالتَّاءِ قُلْ لِلْعَشْرَةِ في عدّ ما أحاده مُذَكَّرَةٌ

<sup>۴</sup> في الضدّ جرّد و المميّز أجرر جمعا بلفظ قلة في الأكثر

و مائة بالجمع نذرا قد ردف



۳۰۶: و «أحد» اذکر و صلنه بـ «عشر»<sup>۱</sup> مرکباً قاصد معدود ذکر<sup>۲</sup>

و احد را ذکر کن و آن را به عشر وصل کن در حالی که این دو را ترکیب مزجی قرار می دهی [و به آخر هر دو فتحه می دهی] و در حالی که معدود مذکر را قصد می کنی. (مثل: رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوَكْبًا (یوسف ۴))

۳۰۷: و قل لذي التأنيث «إحدى عشرة»<sup>۳</sup> و الشين فيها عن تميم كسرة<sup>۴</sup>

و در حالت مونث بودن معدود [دو جزء را مونث کن و ] بگو احدی عشرة و در حرف شین این لفظ (عشرة) از تمیم مکسور شدن را نقل کرده اند. (به خلاف حجازیین که شین را ساکن می گویند).

۳۰۸: و مع غیر أحد و إحدى<sup>۵</sup> ما معها فعلت فافعل قصاداً<sup>۶</sup>

و در حالی که میانه رو هستی آنچه با احد و احدی انجام دادی (از تانیث و تذکیر) با غیر از احد و احدی نیز انجام بده.

۳۰۹: و لـ «ثلاثة» و «تسعة» و ما<sup>۷</sup> بينهما إن ركباً ما قدماً<sup>۸</sup>

و آنچه بیشتر گفته شد (از ثبوت تاء در تذکیر و سقوط آن در تانیث) را محقق کن برای عدد سه تا نه و ما بین این دو اگر [با عشر یا عشرة] مرکب شدند. (مثل: «عندی ثلاثة عشر رجلاً» و «ثلاث عشرة امرأة»)

<sup>۱</sup> مرکب: اسم فاعل و حال برای انت

<sup>۲</sup> وَأَحَدٌ أَذْكَرٌ وَصَلْنُهُ بِعَشْرٍ مُرْكَبًا قَاصِدًا مَعْدُودٌ ذَكَرٌ

<sup>۳</sup> کسره: مفعول به زووا محذوف

<sup>۴</sup> وَقُلْ لَذِي التَّأْنِيثِ إِحْدَى عَشْرَةَ وَالشَّيْنُ فِيهَا عَنْ تَمِيمٍ كَسْرُهُ

<sup>۵</sup> وَمَعَ غَيْرِ أَحَدٍ وَإِحْدَى مَا مَعَهَا فَعَلْتَ فَا فَعَلْتُ قَاصِدًا

<sup>۶</sup> تقدیر بیت: افعل حال کونک مقتصداً مع غیر أحد و إحدى الحکم الذي فعلته لعشر معها من إسقاط التاء مع المذکر و إثباتها مع المؤنث (إعراب الألفية المسبأة بتمرین الطلاب في صناعة الإعراب، ص: ۱۴۵) البته سیوطی بیت را طور دیگری فهمیده است.

<sup>۷</sup> وَلِثَلَاثَةٍ وَتِسْعَةٍ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ رُكِبًا مَا قَدَّمَ

<sup>۸</sup> تقدیر بیت: و الحکم الذي قدم ثابت أو محقق لثلاثة و تسعة و الذي استقر بينهما إن ركباً مع العشرة (إعراب الألفية، ص: ۱۴۵)

۳۱۰: و أول «عشرة»، «اثنتی» و «عشرا» «اثنی» إذا أنثی تشا أو ذکرا<sup>۱</sup>

و در پی آور برای اثنتی، عشرة را و برای اثنی، عشر را زمانی که خواستی مونث بشماری یا مذکر. (لف و نشر مرتب) (مثل: فأنفجرت منه اثنتی عشرة عیناً (بقره ۶۰)، إنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا (توبه ۳۶))  
 أول: فعل أمر از أولى یولی، متعدی به دو مفعول

### اعراب و بناء دو جزء ۱۱ تا ۱۹

۳۱۱: و «الیا» لغير الرِّفَع و ارفع بالـ«ألف» و الفتح في جزأی سواهما ألف<sup>۲</sup>

و [در این دو که معرب هستند (اثنی و اثنتی)] یاء اعراب برای غیر رفع (نصب و جر) است و با الف رفع بده و فتحه ی بناء را به دو جزء [اعداد ۱۱ تا ۱۹] سوای این دو (۱۲ مونث و مذکر) پیوند زده شده و تالیف می شود. (به دلیل تضمن معنای واو عطف و اخف حرکات بودن فتحه)

### تمییز ۱۱ تا ۹۹

۳۱۲: و میّز العشرین للّسعینا بواحد کـ«أربعین حیناً»<sup>۳</sup>

و برای عشرين تا تسعین (بیست و سی و ... تا نود) تمییز عددی به صورت مفرد [نکره ی منصوب] بیاور مانند: اربعین حیناً (و مثل: ثلاثین لیلّة) (اعراف ۱۴۲))

۳۱۳: و میّزوا مرکباً بمثل ما میّز عشرون فسوینهما<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup> و أولِ عَشْرَةَ اِثْنَتِي وَ عَشْرًا اِثْنِي إِذَا اُنْثِي تَشَاءُ أَوْ ذَكَرًا

<sup>۲</sup> وَ اَلْيَاءُ لِغَيْرِ الرِّفَعِ وَ اَرْفَعُ بِالْأَلْفِ وَ اَلْفَتْحِ فِي جُزْأَي سِوَاهُمَا أَلْفٌ

<sup>۳</sup> وَ مِيّزُ الْعَشْرِينَ لِلتَّسْعِينَ بِوَاحِدٍ كـ«أَرْبَعِينَ حِينًا»

<sup>۴</sup> فسوینهما: فعل امر مفرد حاضر به همراه نون تاکید خفیفه و مفعول به هما

<sup>۵</sup> وَ مِيّزُوا مُرَكَّبًا بِمِثْلِ مَا مِيّزُ عَشْرُونَ فَسِوَيْنَهُمَا



و تمییز عددی آوردند در اعداد مرکب ( مثل یازده و ... و بیست و یک و ... ) بوسیله ی تمییزی مانند آنچه تمییز قرار داده شد برای بیست پس این دو را مساوی و مثل هم قرار بده ( تمییز دهگان ها (۲۰ تا ۹۰) با تمییز مرکب ها ) (مثل : «عندی أحد عشر رجلاً» و قَطْعَانَهُمُ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَسْبَاطًا أُمَمًا (اعراف ۱۶۰) ای فرقة أسباطاً<sup>۱</sup>)

### بقا بناء در دو جزء عدد مرکب بعد از اضافه

۳۱۴: و إن أضيف عدد مرکب ببق البناء و عجز<sup>۲</sup> قد يعرب<sup>۳</sup>

و اگر عدد مرکب ( به جز اثنی و اثنتی عشر) اضافه شود، بنای دو جزء آن باقی می ماند (مثل : هذه خمسة عشرک) و گاهی هم جزء دوم و انتهای معرب می شود (در لغت ردیه : هذه خمسة عشرک).

### ساخت و احکام وزن «فاعل» از اعداد

۳۱۵: و صُغ من «اثنین» فما فوق إلى عشرة كـ «فاعل» من «فَعْلًا»<sup>۴</sup>

و از دو و بالاتر ز آن تا ده، الفاظی را هم وزن «فاعل» که (به عنوان اسم فاعل و صفت) از فَعْلَ مشتق می شود بساز. (مانند : ثانی، ثالث .... عاشر)

۳۱۶: و اختمه في التأنيث بـ «التاء» و متى ذكرت فاذكر «فاعلاً» بغير «تا»<sup>۵</sup>

و این صفات را در استعمال با موصوف (معدود) مونث، به تاء تانیث مختوم کن و زمانی که موصوف معدود را مذکر آوردی همان وزن فاعل را بدون تاء تانیث ذکر کن.

۳۱۷: و إن ترد بعض الذي منه بني تضيف إليه مثل «بعض» بين<sup>۶</sup>

<sup>۱</sup> در مورد این آیه ی شریفه که ظاهراً خلاف این قاعده است توجیهاات دیگری هم وجود دارد که لازم است مراجعه شود

<sup>۲</sup> در این واژه (به معنی دنباله و جزء پایانی یک سلسله) سه لغت صحیح است: عَجَز - عَجُز - عَجِز .. و اگر عین الفعل آن حلقی بود عَجِز نیز صحیح بود. (رجوع کنید شرح شافیه مرحوم رضی ج ۱ ص ۴۰ تا ۴۲ و تلج العروس ذیل واژه فخذ)

<sup>۳</sup> و إن أضيف عددٌ مرکبٌ ببق البناء و عجز قد يعرب

<sup>۴</sup> و صُغ من اثنین فما فوق إلى عشرة كفاعل من فَعْل

<sup>۵</sup> و اختمه في التأنيث بالتاء و متى ذكرت فاذكر فاعلاً بغير تاء

<sup>۶</sup> و إن ترد بعض الذي منه بني تضيف إليه مثل بعض بين

و اگر بعضی از آنچه را که این عدد از مجموع آنها ساخته شده است را مقصود قرار می دهی، صفت بر وزن فاعل را به خود عدد اضافه کن (مثلا در مورد یکی از دو تا بگو ثانی اثنین و در مورد یکی از سه تا بگو ثالثُ ثلاثه) همانند لفظ «بعض» که در جای خود احکامش بیان شده است.<sup>۱</sup>

### ۳۱۸: و إن ترد جعل الأقل مثل ما فوق فحکم «جاعل» له احکما<sup>۲</sup>

و اگر خواستی عدد کم را مثل عدد [یکی] بیشتر از آن قرار دهی (یعنی مثلا به سه یکی بیفزایی و آن را چهار قرار دهی) پس حکم اسم فاعل مانند «جاعل» را برای آن حکم کن و جاری کن. (یعنی یا اضافه کن یا تنوین بده و بوسیله آن مابعدش را منصوب کن، زیرا این استعمال وزن فاعل، بوی فعل دارد، به خلاف قبلی که به معنی بعض بود و مثلا رابع ثلاثه یعنی چهار تا کننده ی سه تا)

### ۳۱۹: و إن أردت مثل ثاني اثنین مرکبا فجیء بترکیبین<sup>۳</sup>

و اگر قصد کردی که مثل ثانی اثنین در مورد اعداد مرکب عبارت بسازی [و بعض از آنها را اراده کنی] پس هر دو را مرکب [با عشر و عشرة] بیاور (یعنی هم لفظ بر وزن فاعل و هم اصل عدد را مثل: «ثانی عشر اثنی عشر» و «ثانیة عشرة اثنی عشر».)

### ۳۲۰: أو فاعلا بحالتيه أضف إلي مرکب بما تنوي يفی<sup>۴</sup>

یا این که لفظ بر وزن فاعل را در دو حالتش (تذکیر و تانیث) (بدون آوردن عجز یعنی عشر و عشرة) به عدد مرکب اضافه کن (مثل: «ثالث ثلاثه عشر» و «ثالثه ثلاث عشرة».) و این لفظ به آنچه نیت می کنی وفادار است (مقصود تو را می رساند)

### ۳۲۱: و شاع الاستغنا بحادي عشرًا و نحوه و قبل عشرین اذکرا<sup>۵</sup>

<sup>۱</sup> نکته: همان گونه که لفظ بعض جز به کل خود اضافه نمی شود اسم فاعل عددی که از آن اراده بعض شود نیز جزء به معدود هم عدد خود اضافه نمی شود و برای اشاره به یکی از سه تا گفته نمی شود ثانی ثلاثه. هم چنین همان گونه که بعض دائم اضافه است این گونه کاربرد عدد بر وزن فاعل هم دائم اضافه است و عمل نصب در حالت منن بودن انجام نمی دهد.

<sup>۲</sup> و إن تُرد جعل الأقل مثل ما فوق فحکم جاعل له احکم

<sup>۳</sup> و إن أردت مثل ثاني اثنین مرکبا فجیء بترکیبین

<sup>۴</sup> أو فاعلا بحالتيه أضف إلي مرکب بما تنوي يفی

<sup>۵</sup> و شاع الاستغناء بحادي عشرًا و نحوه و قبل عشرین اذکر



و بی نیاز شدن (از آوردن دو عدد مرکب در پی هم برای اشاره به بعض مثل، حادی عشر احد عشر) فراگیر است بوسیله ی حادی عشر و مثل آن (ثانی عشر... تا تاسع عشر) و برای ساخت لفظ «فاعل» از اعداد عقود هشتگانه، قبل از عشرين و باب آن (تا تسعين) ذکر کن...

### ۳۲۲: و بابه الفاعل من لفظ العدد بحالتيه قبل واو يعتمد<sup>۱</sup>

لفظ فاعل را از لفظ عدد مربوطه در دو حالتش (تانیث و تذکیر) قبل از واوی که به آن تکیه می شود (عدد عقود به آن تکیه می کند) (مثل : «حادی و عشرون»، «حادیة و تسعون»)<sup>۲</sup>

## فصل فی کم و کای و کذا

### ۳۲۳: میز فی الاستفهام «کم» بمثل ما میزت «عشرين» ک «کم شخصاً سما»<sup>۳</sup>

تمییز بیاور در کم استفهامیه بوسیله مانند آنچه که با آن برای عشرين تمییز آوردی (یعنی تمییز منصوب مفرد بیاور) مثل (چند نفر بالا رفتند؟ بلندی یافتند؟)

### ۳۲۴: و أجز أن تجره «من» مضمراً إن ولیت «کم» حرف جرّ مظهرأ<sup>۴</sup>

و اگر کم در پی یک حرف جر ظاهر آمده، مجاز بدان این را که تمییز این کم را یک من در تقدیر مجرور کند. (مثل بکم درهم تصدقت؟ به تقدیر: من درهم)

### ۳۲۵: و استعملنها مخبراً ک «عشرة» أو «مائة» ک «کم رجالاً أو مرة»<sup>۵</sup>

و کم را استعمال کن در حالی که خبریه است (به معنی چه بسیار) مثل استعمال عشره (با تمییز جمع مجرور) یا مثل مئة (با تمییز مفرد مجرور) مانند «کم رجالاً جاؤونی!» چه بسیار مرد که نزد من آمده است! . یا «کم مرة ولدت!» چه بسیار زن که زائیده است!

<sup>۱</sup> وَ بَابِهِ الْفَاعِلُ مِنْ لَفْظِ الْعَدَدِ بِحَالَتِيهِ قَبْلَ وَاوٍ يُعْتَمَدُ

<sup>۲</sup> نکته: یعنی إن أردت أن تجعل العدد الأقل مثل ما فوق بسبب اسم الفاعل من عدد ما فوق فطريقته أن تجعل الفاعل المشتق من عدد الفوق قبل عشرين مثلاً وتعطف عليه (عشرين) بواو فتقول ثاني وعشرون كما تقول هذا اليوم الثاني والعشرون من الشهر، أي: هذا اليوم جاعل الواحد والعشرين اثنين وعشرين. (حاشیه حسینی دشتی بر سیوطی)

<sup>۳</sup> مَيِّزُ فِي الْإِسْتِفْهَامِ كَمَ بِمِثْلِ مَا مَيِّزَتْ عِشْرِينَ كَكَمَ شَخْصاً سَمًا

<sup>۴</sup> وَ أَجْزَ أَنْ تَجْرَهُ مِنْ مُمْضَمراً إِنْ وَلِيَتْ كَمَ حَرْفَ جَرِّ مُظْهِراً

<sup>۵</sup> وَ اسْتَعْمَلْنَهَا مُخْبِراً كَعَشْرَةً أَوْ مِائَةً كَكَمَ رِجَالٍ أَوْ مَرَّةً



۳۲۶: ک «کم» «کاین» و «کذا» و ینتصب تمیز ذین أو به صل «من» تصب<sup>۱</sup>

مانند کم است کاین (در افاده ی تکثیر و ابهام و بناء و صدرات طلب بود) و همچنین کذا (در افاده ی تکثیر و ابهام و بناء). و با این تفاوت که تمیز این دو (کاین و کذا) منصوب می شود یا این که می توانی من جاره (در تمیز کاین) بیاوری که با این کار به صواب می رسی. (مانند آیه ی شریفه ی : وَ كَآئِنٌ مِّنْ دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا (عنکبوت ۶۰))

ککم کاین و کذا و ینتصب<sup>۱</sup> تمیز ذین أو به صل من تصب

